کمونیست

www.iran-archive.com

نشریه تئوریک ـ سیاسی
اتحادیه کمونیستهای ایران
دورهٔ ۲، شمارهٔ ۱ بهمن ۱۳۵۵

کمونیست

پیشگفتار ... ۲
سخنی با مجاهدین ... ۶
گرایشی به عقب ... ۳۹
بحران در کشاورزی ... ۵۷
حزب توده: مداح سرمایه دولتی
در روستا ... ۷۵
تحلیلی از وقایع لبنان ... ۸۷

www.iran-archive.com

نشریه تئوریک ـ سیاسی
اتحادیه کمونیستهای ایران
دورهٔ ۲، شمارهٔ ۱ بهمن ۱۳۵۵

پیشگفتار

نزدیک به پانزده سال از آغاز جنبش نوین انقلابی وطن ما میگذرد. پانزده سالی که سرشار است از قهرمانیها و قربانیهای انبوه. دورانی که با قیام عظیم مردم ما در ۱۵ خرداد ۴۲ آغاز یافت، با عصیان توده های خشمگین مردم تهران علیه قاتلین جهان پهلوان تختی و براه افتادن آن تظاهرات نیم میلیونی یک سرمشق ارزنده بدست داد و امروز با اعتصابات و تظاهرات مداوم کارگری و شورشهای گاهگاهی توده های دهقانی، به یکی از نقاط اوج خود رسیده است.

طی همین دهسال، بدنبال اجرای توطئه‌ی ضد انقلابی انقلاب سفید، در درون جامعه ایران دگرگونیهائی در جایگزینیها و موضعگیریهای طبقات و اقشار مختلف روی داده که میتوان گفت در رجوع به هرچه قطبی‌تر شدن در وجهت تضاد خلق و ضد خلق انجامیده است. در پروسه این دگرگونیها که اکثرا ناشی از رشد روابط سرمایه داری در جامعه ایران و هرچه فربه‌تر شدن گروهی استثمارگر دلال بیگانه و در مرکز آنها اعضای خاندان تنگین پهلوی است، اقشاری از طبقات مختلف تجزیه شده و رویهمرفته صف نیروهای خلق بویژه پرولتاریا انبوه‌تر و فشرده‌تر گردیده، و در عین حال مجموعه شی از ایدئولوژیهای غیرپرولتری در جریان این تجزیه به صفوف پرولتاریا آورده شده که بازتاب آنرا در نظرات نمایندگان سیاسی این اقشار و طبقات میتوان دید.

تغییراتی که طی این مدت در جامعه روی داده از طرف برخی نیروها تغییراتی بنیادین قلمداد میشود که باعث دگرگونی ساخت جامعه گشته و طبعا مرحله‌ی انقلاب را نیز مرحله‌ی دیگری، نیروهای درگیر را اساسا - در قیاس با پیش از انقلاب سفید - نیروهائی دیگر و وظایف انقلابیون را نیز وظایفی دیگر ساخته است. برخی نیز براین باورند که تغییر در جامعه رخ نداده، آنچه شده یکسری برنامه های تبلیغاتی بوده و جامعه‌ی ما همان است که پیش از انقلاب سفید و پیشتر از آن بوده است. و برخی را نیز عقیده بر اینست که تغییراتی در جامعه روی داده که بروی مبارزه‌ی اقشار وطبقات مختلف جامعه و مناسبات میان آنها و نیز تاکتیکها و سیاستهای کمونیستها تاثیرات بسیاری میگذارد، اما این تغییرا در مجموع بنیادین نبوده و مناسبات میان اقشار وطبقات جامعه را دستخوش دگرگوسی بنیادین نکرده اند. ما خود به این گروه اخیر تعلق داریم.

طی این دهسال جنبش انقلابی وطن ما راه و بیراهه هائی را پیموده، نیروهای انقلابی مختلف در رابطه با مسائل روز نظرات مختلفی را ارائه داده اند، اقداماتی در زمینه‌های مختلف کار انقلابی صورت گرفته و هرکس در حد توان خویش کوشیده راه حلی عملی برای

www.iran-archive.com

مسائل مطروحه در پیش پای جنبش بیابد، وطبیعی است که بررسی، جمعبندی ونتیجه‌گیری ازهریک گامی که برداشته شده برای برداشتن گام بعدی ضروری بوده وهست. بنابراین امروز جنبش ما، مانند همیشه، باید دسته مسائل اساسی روبرو است: ۱- آنچه مربوط به شناخت جامعه میشود؛ ۲- آنچه مربوط به درسگیری ازگذشته، پاسخ گفتن به یک یک مسائل حال ویافتن راه درست برای آینده میگردد؛ که در این هردوزمینه، بررسی شرایط امروزین جامعه و جنبش، درسگیری ازتجربیات گذشته و آموزش مارکسیسم-لنینیسم همه هم سنگ و بعنوان کلی درآمیخته باهم باریگر توانند بود، وبدون اینها حرکت کردن یعنی سر به صخره کوبیدن.

ماتااینجا بسهم خود کوشیده ایم به این وظیفه در حد امکان پاسخ گوئیم واین کاری بوده که بطورپراکنده وگاهگاهی از طریق جزواتی چند صورت پذیرفته است. ازاین پس "کونیست" در خدمت انجام این وظیفه است.

"کونیست" نشریه‌ی تئوریک - سیاسی اتحاد به کمونیستهای ایران، قسمت اعظم صفحات خود رابه طرح وحل مسائل امروزین جنبش بحث وبرخورد رفیقانه به نظرات وشیوه های انحرافی درون خلق ما و مبارزه باجریانهائی که ازطرف دشمنان مارکسیسم-لنینیسم در جامه‌ی مارکسیستی - لنینیستی ارائه میشود اختصاص خواهد داد.

باتغییراتی که طی چند سال اخیر، بسود انقلاب در جامعه رخ داده است، بسیاری ازد شمنان مردم مانیز بفکر افتاده اند که این ثمره رابچینند، واین درست است که بسیاری ازد ستیاران ونصیحتگران دیروزی رژیم پهلوی نیز امروزباآن به اصطلاح سرشاخ شده اند. باند ضد انقلابی کمیته مرکزی حزب توده، یکی ازاین سوء جینهای ازاد رسیده اند. اینان که تاچندی پیش طرح شعارسرنگونی رژیم را "جنبه" روی میدانستند و ازهمین رژیم حد اکثر "اجازه‌ی کتاب خواندن" میخواستند، امروز باتغییر شرایط درونی جامعه وهمچنین تشدید رقابت امپریالیستهای آمریکائی وسوسیال امپریالیستهای روس بفکر "سرنگون کردن" رژیم افتاده‌اند ومیکوشند نظریات عمیقا سازشکارانه و ضد انقلابی خود رادر جامعه‌ی نظرات مارکسیستی - لنینیستی به خورد جنبش ما بدهند. مبارزه بااین خائنین سرسپرده، درعین حال که به‌عهده‌ی تمامی نیروهای انقلابی است، در درجه‌ی اول وظیفه‌ی مارکسیست - لنینیستهاست که اینان به آلوده کردن وبدنام کردن اصول ومعتقد انتشان برخاسته اند، ومبارزه‌ی پیگیر و افشای مداوم نظریات این باند مزدوررا ما جد ازمبارزه علیه رژیم، اربابان رژیم و اربابان اینان نمیدانیم، چراکه به اعتقاد ما اینان دامی بس خطرناک برسرراه جنبش اند و افتادن جنبش به این دام، یعنی نابودیش و یعنی یک چند دهسال دیگر، همه‌ی آنچه راکه امروز به پاس جانفشانی های دهها هزار رزمنده‌ی جانباز درسراشیب زوال قرار گرفته - حد اکثر باظاهری دگرگونه - تجدید کردن. ومباد اچنین هرگز.

درکناراینان تروتسکیستهای جور واجور نیز درگوشه وکنارد رتلاش اخلال درکارجنبش وبهره برداری کاسب منشانه ازشرایط موجودند، که افشای نظرات ضد انقلابی اینان نیز درخدمت راهپیمایی جنبش است.

گذشته ازاینها ، در درون جنبش کمونیستی نیز نظرات انحرافی بسیاری طرح وتبلیغ میشوند که بدون انتقاد اصولی از آنها وبیان آشکار ودرعین حال رفیقانه‌ی نارساییهایشان نه وحدت جنبش کمونیستی امکان پذیراست و نه قبول عام نظرات درست.

درهمین جانا چاریم از اپورتونیستهای دیوا نیز یاد کنیم. اینان درظاهر، دراد شمن سرسخت رویزیونیسم و سوسیال- امپریالیسم مینمایانند ،لیکن آنچه میکنند ،عملا درخدمت این دشمنان خلقهای ماواقع میگردد . ایشان باظاهر مارکسیست -لنینیستی خود ، حربه میتراشند و بدست رویزیونیستها میدهند برای زدن مارکسیست -لنینیستها . اپورتونیسم این وارثان حضرات انترناسیونال دوم که امروز رسماطرق سازش بامرتجع ترین و فاشیست ترین باند های ضد انقلاب راتوصیه میکند ودرجاهائی هنوز منتظرنرم شدن فاشیسم مربوطه (!) است، قابل شناخت درک میباشد . باتوجه به آینده ئی که درانتظار پیروان این خط است و کمکی که همین امروز عملا به رویزیونیستها و سوسیال- امپریالیستها میکنند و برای اتهام زنی به کمونیستها زمینه میسازند ، معتقدیم مبارزه بانظرات آنان از یکسو بعنوان بخشی ازمبارزه باورویزیونیسم و ازسوی دیگر برای پاک نگاه داشتن مارکسیسم -لنینیسم از آلودگیهای غیرپرولتری و ضد پرولتری امری ضروری و حتمی است. "کمونیست" بخش بیشتری از صفحات خود را به حل مسائلی که دراین زمینه ها مطرح است اختصاص خواهد داد : افشاء و طرد خصمانه‌ی نظرات ضد انقلابی و ضد پرولتری باند های ضد انقلابی و انتقاد اصولی و رفیقانه‌ی نظرات انحرافی نیروهای درونی جنبش مارکسیست -لنینیستی .*

گذشته ازمسائل امروزین جنبش، برخورد به گذشته‌ی نهضت رانیز بمثابه‌ی کمک کاری ضروری برای پرهیز ازخطاها امری لازم میدانیم. همانسان که پیشترنیز گفته ایم درس‌گیری ازگذشته -گذشته‌ی دور ونزدیک -رابرای دستیابی به قانونمند یهای حرکت درآینده ضروری میدانیم. واین درس‌گیری رانیز تنها و تنها درپرتو یک بررسی علمی و انتقادی دقیق و روشن قبول داریم ، نه که هراظهارنظر بی اساس و ظاهر بینانه را"درس"پندا ریم. باز صفحاتی از" کمونیست" درخدمت این امراست و به سهم خود خواهد کوشید در روشن ساختن گذشته‌ی نهضت کاری انجام دهد .

---

* به عنوان حاشیه اینراهم بگوییم که ما مبارزه‌ی ایدئولوژیک راباآن جریانات و گروههایی ضروری میدانیم که نظرات نادرستشان ،تاثیر مشخص‌بروی جامعه داشته ومبارزه با آنهابرای جنبش ماحائزاهمیت باشد ، ودر این مجال مارابا"روشنگستگان‌به تقصیر" که فروش‌بضاعت بی‌آبروئی رادکاندا ری میکنند ،کاری نیست. ماایشان‌را به خود میگذاریم‌هرچه میخواهند فحاشی‌کنند ،کاروان راه خود رامی‌پیماید وایشان که خواست رفتن ندارند ، توانش‌رانیزنخواهند داشت ،درحاشیه‌ی جاده میلنگند وچاره‌ای جز نفرین کردن به کاروانیان برای خود نمی‌بینند . طبق دستورلنین بزرگ، باید اینان راوهم آن آلت دستهای‌منحل راباهم درکنارکانگوروهای‌استرا- لیائی درقفسهای باغ وحش‌به نمایش‌گذاشت. بگذارهرچه میخواهند صدای ووزوز وار خود را طنین غرش‌هیو- لایی‌بینگارند . حلالشان باد آنهمه لذت‌کلاغ وارشان . کمونیست رانه مجال گلنجاررفتن با هشلمتف- هاست ونه برای اینکار جوئی ارزش قائل است.

اوضاع جهانی وآنچه در بیرون از مرزهای ایران میگذرد ، بویژه تا آنجا که به جنبش های انقلابی ، ازهرجهت مربوط میشود ، برای ما حائز اهمیت است و ماوظیفه‌ی خود میدانیم که خوانندگانمان را در شناخت درست ازاین جریانات یاری دهیم و موضع خود را در قبال آنها روشن سازیم . دگرگونیهائی که در صف نیروهای انقلاب وضد انقلاب در سطح جهانی روی میدهد نیز نمیتواند تابی تفاوتی ما روبروگردد . بخشی کمتر از صفحات " کمونیست " نیز در خدمت طرح و توضیح مسائلی در این مجال است واز جمله معرفی جنبش جهانی کمونیستی وکارگری و مسائل آن .

گذشته ازهمه‌ی اینها " کمونیست " از آنجا که ، همانسان که گفتیم نشریه ئی تئوریک- سیاسی است ، بمبارزه سیاسی علیه رژیم نیزخواهد پرداخت و بمثابه‌ی نشریه‌ی بخشی از جنبش کمونیستی ایران - هرچند بخشی کوچک- خواهد کوشید انجام وظیفه کند .

در تمام زمینه هائی که ذکرش رفت ما حاضریم مقالات رفقائی راکه بخواهند ازصفحات " کمونیست " برای پخش نظرات خود استفاده کنند به چاپ برسانیم و بهتراست بگوئیم ، این رفقا را به همکاری دعوت میکنیم . در این رابطه نیز تذکر دو نکته راضروری میدانیم :

۱- نظرات مطروحه در چهارچوب عمومی جنبش مارکسیست - لنینیستی باشد .

۲- ما حق انتخاب و انتقاد مقالات رفقا راخواهیم داشت .

اگر باید جنبش ازشرایطی که امروز گرفتار آنست بدر آید و اگرباید ازمیان اینهمه راه وبیراهه و کوره راهی که تااینجا پیش پای جنبش گذاشته شده راه درست یافته شود ، و از میان اینهمه نظرات گوناگون که خود مشاء پراکندگی کنونی جنبش است ، نظردرست شناخته گردد و قبول عام یابد ، باید درگروان یک مبارزه‌ی ایدئولوژیک ودرجریان برخورد راهها ونظرات این امرتحقق یابد ، وبنابراین تمامی رفقای کمونیستی که درگیرجنبش انقلابی اند ، باید بااعتقاد به ضرورت حیاتی وحدت جنبش کمونیستی ولزوم تلاش پیگیر و متحد برای یافتن راه حل یک یک مسائل امروزین جنبش ، و باقبول این امرکه بااحکام جزمی و اتهامات بی اساس کاری ازپیش نخواهد رفت ، درجریان مبارزه‌ی تئوریکی که بدون آن کل مبارزه ناقص خواهد بود ، رفیقانه شرکت نموده سهم خود را در روشن نمودن گام به گام راه جنبش بعهده گیرند . " کمونیست " در خدمت خود در خدمت این امراست . باشد که در امر خدمت به مبارزه‌ی خلقهای قهرمان و پیکارگرمان موثرافتد .

اتحاد به کمونیستهای
ایران

سخنی با مجاهدین

تغییراتی که از دو سال پیش به اینطرف در ایدئولوژی و مشی سیاسی رفقای سازمان مجاهدین خلق بوجود آمده ـ که بی تردید هرجزئش حاصل انبوهی مبارزه در درون بوده است ـ امیدها و دلگرمیهای بسیاری را با خود برای جنبش انقلابی وطن ما ودر راس آن جنبش کمونیستی مان به ارمغان آورده است.

رفقای مجاهد ما با این تغییرات به "حیثیت" بی پایه‌ی بسیاری از نظرات انحرافی لطمات سخت وارد آوردند و راهی را گشودند که در صورت تداوم و تکاملش، میتواند در تحقق بسیاری از خواستها و ضروریات جنبش بسیار موثر افتد. برخورد این رفقا ـ در ریشه‌ای ایدئولوژیک ـ به سازمانهائی که مشی چریکی را نسپرند و معتقد به کار سیاسی در بین توده‌ها و ضرورت آگاه سازی توده‌اند، توجه خود این رفقا به اهمیت سیاسی در بین مردم بورسیدن به این نتیجه که "تجربه" سالها کار مخفی ـ سیاسی وجدین سال کار مستقیم سیاسی نظامی به ما آموخت که جنبش مسلحانه پیشتاز نمیتواند بدون تماس مشخص با مبارزه" روزمره کارگران، بدون تماس مشخص با مبارزه‌ئی که هم اکنون به طور اساسی در اشکال صنفی اقتصادی در جریان است، تاثیری روی جلو در جنبش خود بخود ی این طبقه، در جهت هرچه بیشتر سیاسی شدن آن بگذارد." (قیام کارگر ۲ ص ۶۸) و در ادامه‌ی آن اتخاذ این موضع بسیار درست که: "سازمان ما ضمن اعلام همبستگی عمیق خود با مبارزات پرشور کارگران ایران .... تاکید بر ضرورت تشدید و توسعه بازهم بیشتر این مبارزات (و ما تکمیلش میکنیم، سیاسی کردن این مبارزات) از همه" کارگران پیشرو، از همه" نیروهای واقعا پرولتری جامعه دعوت مینماید که برای بسیج سیاسی طبقه کارگر، نیروهای خود را متحد کنند." (فوق العاده‌ی خبری قیام کارگر شماره ۷، تاکید دوم از ماست) همچنین توجه این رفقا به امر وحدت نیروهای انقلابی (باز در اینجا برنامه‌ی رفقا برای وحدت مورد نظر ما نیست) و در یافت ضرورت و اهمیت آن، و کوششهای قابل تقدیری که در این زمینه صورت داده‌اند و بالاخره طرد این نظریه‌ی غلط و انحرافی که گویا انگیزه و علت مبارزات سالهای اخیر توده‌های مردم ما چند عمل چریکی پراکنده بوده، و بیان این حقیقت که: "جنبش خود بخود ی او (طبقه کارگر) نیز مستقل از هر گونه ارادئی در رابطه با تضاد های اجتناب ناپذیر درونی سرمایه داری حاکم ایران و به تبعیت از ضرورتهای زیربنائی خاص خود تکامل خواهد یافت" (بیانیه ایدئولوژیک ص ۳۷) اینها همه تغییراتی است که در دیدگاههای سیاسی این سازمان بوجود آمده، و همین تغییرات بسیار ارزنده است که میکوشیم در صورت تداوم و تکاملشان خواهند توانست در تحقق بسیاری از نیازهای امروزین جنبش انقلابی وطن ما بسیار و بسیار یاریگر باشند. گفتنی است که این تغییرات خود حاصل و معلول تغییر بزرگ وارجمندی هستند که در ایدئولوژی

این رفقا پس از دو سال مبارزه درون سازمانی روی داد که در جای خود پاس حرمتش را داشته ایم. لیکن تمام این تغییرات امید بخش و تمام امید هائی که همراه با این تغییرات بوجود آمده و باز همه امید هائی که به تداوم و تکاملشان داریم، هیچیک نباید ما را از بیان صریح نظراتمان در رابطه با دیگر نقطه نظرات و موضعگیریهای این رفقا باز دارد. ما معتقدیم - همانسان که خود این رفقا نیز معتقدند - که در کوران یک مبارزه ایدئولوژیک، و در برخورد رفیقانه به نظرات نادرست است که میتوان انحرافات را طرد کرده و راه صحیح را یافت و از همین روست که خود را موظف میدانیم در عین گرامیداشت دستاوردها، آنچه را بنظرمان نادرست و غیرواقعی مینماید، بیان کرده و در راه اصلاحش تا حدی که در امکان داریم کوشا باشیم. و همین وظیفه است که ما را به طرح مسائلی چند با رفقای مجاهد مان وامیدارد.

مسائلی که در اینجا بر سر طرحشان هستیم مجموعه ئی است که همه در زیر چتر و مسئله اساسی جمع میشود. ۱- مسئله وحدت جنبش انقلابی و در راس آن جنبش کمونیستی ایران ۲- مسئله پیوند جنبش انقلابی با زحمتکشان و بطور خاص طبقه کارگر و بسیج و تشکل و هدایت مبارزات آنان. ما به توجیهی که رفقای مجاهد به این دو امر میدهند وارد نشده اند، همانسان که گفتیم ارج مینهیم، لیکن معتقدیم که برنامه ای رفقا برای رسیدن به این هدف برنامه ئی است نادرست، در بسیاری موارد التقاطی و متناقض، که طی بررسی کوتاهی آنها را نشان خواهیم داد.

پاسخ رفقای مجاهد به اولین مسئله طرح "جبهه واحد توده ئی" است، با مشخصاتی که برای آن بیان کرده و چارچوبی که برایش ساخته اند، و همین جای کار است که به اعتقاد ما ایرادات اساسی دارد. پیش از وارد شدن در بحث ایرادات این "جبهه" اینرا نیز بگوئیم که سیستم تشکیلاتی و کار این جبهه و تعریفی که از آن میشود، میتواند این نظر را نیز بوجود آورد که غرض رفقا در اینجا اصولا جبهه ئی با توصیفی کمکمونیستها از جبهه دارند نیست، بلکه یک چارچوب همکاری است و یک دعوت به همکاری. بویژه که رفقا آنرا "جبهه واحد توده ئی اولین گام وحدت" خوانده اند. بهرصورت ما به هردو حالت طرح این مسئله برخورد میکنیم.

۱- "جبهه واحد توده ئی"، یک طرح دعوت به همکاری: ما این طرح را در حد بهائی که برای یکسری همکاریهای پراکنده قائلیم میپذیریم و معتقدیم که در حد خود ارزنده است و باید در گسترش دادن هرچه بیشتر آن و در عین حال با برنامه کردنش در جهت رسیدن به یک هدف مشخص بکوشیم. از آنجائی که جنبش انقلابی ما در پراکندگی محض بسر میبرد همین قدر همکاری را نیز که در چارچوب همین "جبهه" ممکن است، در حد خود گامی به جلو میدانیم. اما به هر حالت دو ایراد اساسی به آن داریم. اول اینکه این "جبهه" نه آن چیزی است که رفقا در چند سطر بالاتر طرح آنرا وعده داده اند. بعبارت دیگر این برنامه ئی برای وحدت نیست. بی جواب گذاشتن آن سوال مهم و بازهم پیشنهاد مقداری خرده همکاری دادن است. رفقای مجاهد در سطور پیش از طرح "جبهه واحد توده ئی" مینویسند: "ما معتقدیم در چنین شرایط خاصی از تکامل نیروهای انقلابی و موقعیت نیروهای دشمن، حل مسئله ی

رابطه‌ی جنبش انقلابی باطبقات مختلف خلق به حل مسئله‌ی وحدت میان همین نیروهای انقلابی خلق ومبارزه بخاطرآن موکول میشود. این همان حلقه‌ی اصلی است که کلاف سر درگم تفرقه هاوچندد ستگیهای موجود درجنبش انقلابی ومسائل ومشکلات اساسی گروهها وسازمانهای انقلابی به آن وابسته است. گرفتن، وبخصوص محکم گرفتن چنین حلقه ئی، شرط اولیه بازگشودن زنجیرهاست." (بیانیه ایدئولوژیک ص ۴۷ - تاکید هااز ماست)

بحث مابرسراین است که اگرطرح "جبهه واحد توده ئی" یك طرح پیشنهادی برای مقداری همکاری است، بهیچوجه "گرفتن وبخصوص محکم گرفتن" "این حلقه‌ی اصلی نیست بلکه رهاکردن آنست وبه راهی دیگر رفتن." محکم گرفتن" این حلقه یعنی ارائه طرح و برنامه‌ی عملی برای وحدت - و حال که طراح مسئله نیز یك سازمان کمونیستی است - طرح وبرنامه‌ی عملی برای وحدت مارکسیست - لنینیستها. ومیبینیم که طرح "جبهه واحد توده ئی" بافروش اول ماچیزی است کاملا غیرازاین. طرح فراموش کردن امروحدت است و دلخوش کردن به مقداری همکاری که درحد اعلا میتواند یکی ازحلقه های نوك آن زنجیری باشد که رفقا مهمترین کاررا "گرفتن وبخصوص محکم گرفتن"، "حلقه اصلی" اش میدانند. اگر راستی مسئله مورد توجه مسئله‌ی رابطه‌ی جنبش انقلابی باطبقات مختلف خلق است، وباید جنبش انقلابی دارای آن توانی گردد که توده های خلق رابسیج کرده، اتحاد کارگران ودهقانان را بوجود آورده وبه جد ائی خود ازجنبش مردم پایان دهد، بی تردید حلقه‌ی اصلی درباز گشودن زنجیرهی مسائل این امرهمان حل مسئله‌ی وحدت نیروهای انقلابی و پیش ازهمه حل مسئله وحدت مارکسیست - لنینیستهای ایران است. آنوقت این ضرورت رادرك کردن وبجای کوشیدن برای حل آن به طرح یك پیشنهاد همکاری، آنهم پراکنده وبی برنامه بسنده کردن، این درست به معنی ازدست نهادن آن حلقه‌ی اصلی است. گرفتن آن حلقه اصلی سیاست مشخص وبرنامه‌ی خاصی میخواهد که هیچیك دراین طرح خرده همکاریهای پراکنده وجود ندارد. بنابراین بافرض اول ماآین طرح آن "حلقه اصلی" "که" گرفتن وبخصوص محکم گرفتنش"، امروز شدیدا هم مورد نیازاست نیست.

ایراد دوم ماایین است که این طرح اصولا یك چیزنو، ویك برنامه‌ی عملی که تحققش نیازی ازنیازهای بسیارمرحله ئی ازمبارزات مارا پاسخ گوید نیست. دقیقتر بگوئیم این طرح درحد اعلا فرموله شده ی همان کارهائی است که امروز میشود ومیتواند بشود. بعبارت دیگر چیزی نیست جزسازش با شرایط موجود. وقتی صحبت از تعیین اهداف مرحله ئی مبارزه و تنظیم خط مشی وبرنامه‌ی عملی برای آن میکنیم، وقتی صحبت ازگرفتن حلقه اصلی کلاف سردرگمی میکنیم که میتواند هم مارا ازپراکندگی نجات دهد وهم پیوندمان را بنیا جنبش توده برقرارسازد باید برنامه ئی برای آن داشته باشیم کهکارمشترك نیروهای انقلابی رابرسریك خط مشترك ومشخص، درجهت رسیدن به هدف روشن ومعلوم ایجاب کند. ودرپی اینکارو فعالیت مشترك باشد که نیروهاهرچه بیشتربهم نزدیك گردند تا آن هدف تعیین شده دردسترس قرارگیرد. اماطرح رفقای مجاهد ما - طرح "جبهه واحد توده ئی"

بافرض اول طرحی است برای یکسری همکاریهائی یکقدم آسو تر ازهمین حد امروزش. روشن تر بگوئیم: برای طراحی این جبهه به نیازهای مرحله‌ی کنونی جنبش، به مسائل حادی که در سطح جنبش کمونیستی ما اکنون مطرح است و به علل اینهمه بی سامانی و پراکندگی در جنبش کمونیستی توجه نشده، بلکه در دسترس بودن و عملی بودن طرح، در همین شرایط موجود مورد توجه بوده و آنچه بنظر میرسیده همین امروز عملی است. در این طرح فرمولبندی شده است و اینرا با سازش با شرایط موجود میدانیم. گذشته از این دو ایراد، نظر ما این است که گذاشتن نام "جبهه" بر یک طرح دعوت به همکاری نیروها، بدون داشتن هیچ خط مشخص آنهم از طرف یک سازمان مارکسیست ـ لنینیستی اشکال دارد. کمونیستها از "جبههٔ چیزی" بگری میفهمند و نه تنها بر هر خرده همکاری ای نام جبهه نمیگذارند، بلکه وظیفه‌ی خود نیز میدانند که خطوط این مفاهیم را مشخصا بیان کرده و با مغشوش شدن آن از طرف خرده بورژوازی طرفدار "جبهه" های رنگارنگ شدیدا مبارزه کنند وگرنه راستی اگر اینسان رشته های پراکنده و در هم برهم همکاری بتواند نام "جبهه" بگیرد، واگر "جبهه" ساختن به این راحتی باشد، چرا هرچهارپنج نفر کلاش و سو" استفاده چی هم نتوانند باد روغگوئی و پشت هم اندازی، خود را در گوشه ئی از جهان جبهه بنامند؟

خلاصه کنیم و بگذریم بافرض اول ما که جبهه‌ی واحد توده ئی رفقای مجاهد، نه یک جبهه با مفهوم مارکسیستی ـ لنینیستی آن، بلکه یک طرح همکاری باشد، سه ایراد بر آن وارد است: الف ـ حلقه اصلی را رها میکند و مبرمترین مسئله‌ی امروز جنبش را بباد فراموشی میسپارد. ب ـ با شرایط موجود سازش میکند. ج ـ نامی را برخود مینهد که حقانیتش را ندارد و خطوط مفاهیم اصلی را در جنبش مغشوش میکند.

۲ ـ جبهه‌ی واحد توده ئی، بمثابه‌ی یک جبهه و نه یک طرح همکاری: باز در اینجا تصور ما بر این نیست که رفقا منظورشان از این "جبهه" همان جبهه ئی است که مارکسیست ـ لنینیست ها ایجاد آنرا برای متحد کردن صفوف خلق و به پیروزی رساندن انقلاب ضروری میدانند، بلکه جبهه ئی است متشکل از همین سازمانهائی که امروز وجود دارند و در صحنه‌ی نبرد، مشغول پیکارند، وطبیعی است که این "جبهه واحد توده ئی" نیست، چراکه توده ئی در آن متشکل نیست، بلکه اتحاد جبهه واحدی سازمانهای انقلابی ایران است. در این حالت باز ما ایراداتی چند واساسی به این "جبهه" داریم که اولینش همان ایراد اولین به فرض بالا ست: فراموش کردن و از دست نهادن "حلقه اصلی" که به اعتقاد ما حزب است.

جنبش کمونیستی وطن ما امروز در پراکندگی کامل بسر میبرد، وریشه‌ی همه‌ی ناتوانی هایش نیز در همین پراکندگی است. اگر میخواهیم ناتوانیهای امروزی را به توان و قدرت تبدیل کنیم، باید به این پراکندگیها و بی سامانیها پایان داد و هیچ راه پایان دادن به این پراکندگیها و بی سامانیها نیز "جبهه واحد توده ئی" نیست. این تنها و تنها تشکیل حزب کمونیست است که میتواند ما را از این وضعیت رها بخشد، و همه کسانی که از این شرایط ناراضی اند و در اند یشه‌ی جدی تغییر آنند، باید برای ایجاد حزب بمثابه‌ی مسئله‌ی مرکزی و کلیدی برنامه داشته باشند. اینکه امروز در دسترس نیست، اینکه با شرایط فعلی ایجادش

عملی نیست، اینکه مقدماتش فراهم نیست و صدها بهانه‌ی دیگر، اینها هیچیک از نمیتواند برنامه داشتن برای ایجاد ش و تلاش وورزیدن در راه عملی ساختن این برنامه را منتفی سازد. حال آنکه "جبهه واحد توده ئی" چنین میکند.

طراح "جبهه واحد توده ئی" مسئله‌ی وحدت کمونیستها را امادیده گرفته، چنین امر مهمی را بدست فراموشی میسپارد. برنامه‌ی "جبهه واحد توده ئی" برای کمونیستها این است که هرکدام بهمان کارهائی که امروز میکنند ادامه دهند، منتها گاهی در رابطه با هم. نیروهای معتقد به مشی چریکی "در یک سازمان واحد سیاسی - نظامی متشکل شوند" و آنهائی که به مشی مارکسیستی - لنینیستی معتقدند "مستقلا و یا در اشکالی از ارتباط با سازمان واحد مسلح پیشتاز... کار انقلابی خود را دنبال نمایند" (بیانیه ص ۵۰-۹ ٤ تاکید از ماست) آیا این میشود برنامه‌ی وحدت؟ این کاری است که همین امروزهم همه میکنند، یا مستقلا یا در رابطه با هم کارهای خود را دنبال میکنند واین دنبال کردن خرده کاریهای امروزی نیز نیاز به هیچ جبهه ئی ندارد. هدف اینست که از این خرده کاریها که خود تا حدودی بسیار حاصل پراکندگی است نجات یابیم. هدف اینست که به شرایط امروزین جنبش تسلیم نشویم و برنامه داشته باشیم برای دگرگون کردنش. و در این مجبری است که میگوئیم از "جبهه واحد توده ئی" کاری ساخته نیست. باید برنامه داشت برای ایجاد حزب چراکه تنها و تنها چنین برنامه ئی است که میتواند ما را از چنین وضعی نجات بخشد.

بیتوجهی به مسئله ایجاد حزب، وچنین برنامه هائی را جانشین آن کردن، گذشته از اینکه ناشی از سازش با شرایط موجود است در عین حال نشانه‌ی کم توجهی به رهبری طبقه کارگر نیز بوده ونشان میدهد که به امر هدایت لحظه به لحظه‌ی مبارزات مردم و بالا خره رهبری کل انقلاب که تنها و تنها در توان حزب طبقه‌ی کارگر است - اهمیت درخور داده نمی شود وچنین گمان میشود که این کاری است از هریک یا دو سازمان که مقداری مبارزه کرده باشند، ساخته.

رفقای مجاهد ما در صفحه ٤٨ "بیانیه..." میگویند: "... انقلابیون ما در راس آنها سازمانهای مسلح، اکنون با گذراندن یک دوره موفقیت آمیز نبرد، آنقدر آبدیده شده اند که بتوانند بارچنین وحدتی را سالم به مقصد برسانند." اگر این وحدت همانسان که گفتیم، نه یک همکاری - فرض اول - بلکه راستی یک "جبهه" باشد، باید بگوئیم رهبریش در صورت پراکنده بودن مارکسیست - لنینیستها و وجود اختلافات ایدئولوژیک و سیاسی در بین آنها، بی تردید بدست خرده بورژوازی خواهد افتاد و در همانمونه ئی که در تاریخ گذشته‌ی مبارزات خلقها هست، دلیل بردرستی این سخن ماست. سازمانهای پراکنده‌ی مارکسیست - لنینیستی به هیچ عنوان نخواهند توانست بارهیچ وحدت جبهه ئی را به سرمنزل مقصود برسانند. جنبشی که خود باید همها اختلاف نظر تئوریک و سیاسی در درون خویش مواجه است، بهیچ وجه قادر به هدایت دیگران نیست وتنها راه این جنبش بسر ای

انجام این مهم، وحدت صفوف خویش است. در همین جا باید بگوئیم که در چنین جبهه شی وحدت نظرها و نزدیکیها، بخواهیم یا نخواهیم، نه برمبنای ایدئولوژیک، بلکه برمبنای نزدیکی مشی سیاسی شکل میگیرد و التقاط صفوف کمونیستها و غیرکمونیستها در هریک از قطبهای سیاسی در درون این جبهه امر ناگزیری خواهد بود. و اینراد رهمین طرح "جبهه واحد تود ه ئی" رفقا نیز به روشنی میبینیم و اینجاست که میتوان دید بیتوجهی به امر هبری طبقه کارگر خود ناشی از کم توجهی به نقش ایدئولوژی پرولتاریاست.

برای کمونیستها وقتی از وحدت صحبت بمیان میآید، بیش از هرچیز مسئله‌ی ایدئولوژ ی مطرح است. پروسه وحدت کمونیستها در یک حزب کمونیستی شامل وحدت برسه پایه دا- نسته اند که به ترتیب عبارتند از ۱- وحدت ایدئولوژیک. ۲- وحدت سیاسی و ۳- وحدت تشکیلاتی. بنابراین کمونیستها همیشه کسانی را به خود نزدیکتر از همه میدانند که جهانبینی شان با آنها یکسان است و همیشه دست همکاریشان پیش از همه به سمت کسانی دراز است که آنان را دارای ایدئولوژی خود میدانند. در طرح "جبهه واحد تود ه ئی" رفقای مجاهد، اهمیت اساسی به خط سیاسی داده شده، نه به ایدئولوژی. و این همانسان که گفتیم، در چنین طرحی وچنان ترکیبی به ناچار بوجود خواهد آمد. هیچ گریزی هم از آن نیست. در این جبهه، نزدیکترین بخشها به هم، همانهایی هستند که دارای یک خط سیاسی اند نه آنهایی که دارای یک ایدئولوژیند. و اینرا در ردیف بندی نیروها در جبهه میتوان دید: "۱- . . . . نیروهای مارکسیست - لنینیست معتقد به خط مشی مسلحانه . . . ۲- نیروهای انقلابی غیرکمونیست - ملی همچون مبارز، نیروهای انقلابی دموکرات و . . . که معتقد به خط مشی مسلحانه هستند . . . ۳- عناصر و گروههای مارکسیست - لنینیست که بطور مشخص به کار فعالانه ترویج سیاسی، تبلیغ و نشر و اشاعه" اندیشه سوسیالیستی در میان طبقات زحمتکش خلق مشغولند." این رده بندی از نیروها که بی تردید نشاندهنده‌ی دوری و نزدیکی این نیروها، از دیدگاه رفقا، به همدیگر است، نشانه‌ی کم توجهی به ایدئولوژی است و این ذاتی این "جبههٔ" است.

در اینجا به یک نکته‌ی دیگر نیز باید اشاره کنیم و آن برخورد رفقای مجاهد بطرفداران کار برای تشکیل حزب و ازجمله به ماست. رفقا در صفحات ۵۲ ببعد "بیایید . . ." بحثی را در این زمینه میگشایند که تمام تلاش این بحث بر این است که ثابت کند امروز نمیشود حزب کمونیست در ایران ساخت. نقطه‌ی اوج این بحث که قرار است خیلی هم محکوم کننده باشد، جائی است که رفقا سیلی از سوالات را بر سر و روی ما میریزند. بهتر است نقل کنیم. میگویند: "اکنون ما از شما میتوانیم بپرسیم در مرحله فعلی مبارزه‌ی طبقه کارگر، مناسبات آنرا با سایر طبقات و . . . چگونه تعیین میکنید؟ چه شعارهائی بطور خاص و مرحله ئی، چه شعاری به طور عمومی تر در مقابل طبقه کارگر قرار میدهید؟ چگونه، با چه اقدامات سازمانی و سیاسی با طبقه کارگر تماس گرفته اید؟ نتیجه چه بوده است؟ چگونه و با چه سازمانهائی، با چه تشکیلاتی بدست آمده ئی حزب طبقه کارگر را میخواهید بوجود آورید؟ شما به عنوان موسس حزب

(یا یکی ازگروههای موسس) به ما بگوئید چگونه وظیفه ئی راکه حزب در قبال مبارزات طبقات دیگرخلقی، در مقابل دهقانان، خرده بورژوازی، روشنفکران و . . . دارد، تاکنون سازمان داده اید؟ آیا نیروهائی که باید حزب شما را تشکیل دهند (علی القاعده سازمانهای مارکسیستی متشکل ازروشنفکران انقلابی وکارگران آگاه) درچه پروسه ئی میتوانسته اند نه تنها باجنبش طبقه کارگر، بلکه باجنبش طبقات دیگرخلقی تماس بگیرند (چون هردوی اینها لازمند)؟ درچه پروسه ئی ازعمل انقلابی برای انجام وظائف مشترک حزبی، وظائفی که دیگر دریک منطقه، در رابطه با یک قشریا طبقه . . . محدود نمیشود، بلکه باید کل جنبش ضد امپریالیستی ایران راتحت حاکمیت پرولتاریا رهبری کند، آماده شده اند؟" (تکیه از ماست)

ازدیدگاه ما این سوالات به سه بخش تقسیم میشوند. بخشی سئوالاتی هستند انحرافی وخارج ازبحث که درحقیقت طرحشان راه فراری است برای پاسخ نگفتن به مسئله اصلی، نظیراین سئوال که: "به ما بگوئید چگونه وظیفه ئی راکه حزب در مقابل مبارزات طبقات دیگرخلق، در مقابل دهقانان، خرده بورژوازی، روشنفکران و . . . دارد تاکنون سازمان داده اید؟" اینگونه سوالات باید ازکسانی بشود که خود را حزب کمونیست میدانند، یا خیال میکنند تاچند روزدیگر تبدیل به آن خواهند شد، نه ما که میگوئیم نیازمبرم جنبش این است، باید برنامه برایش ریخت، کارمشترک کرد، فعالیت مشخص نمود وایجادش رامتحد اتکا رکرد.

بخشی دیگرسئوالاتی هستند که همین امروزنیزمیتوان به آنها پاسخ داد ومانیز در نوشته های گذشته خود کوشیده ایم به آنها پاسخ گوئیم وقبول نیزداریم که بدون داشتن حد اقل تصور روشنی ازپاسخ آنها، نمیتوان در این جهت حرکت کرد.

و بخش سوم سئوالاتی اند که جواب گفتنشان نه ازمابتنهائی ساخته است ونه ازهیچ یک دیگرازگروهها وسازمانهای امروزین جنبش بتنهائی. باید به این سئوالات جنبش کمونیستی مادرجریان رشد وتکامل وتجربه اندوزی خود پاسخ گوید، وازجمله ضرورت پاسخگوئی بهمین سئوالات نیزهست که شعارایجاد حزب کمونیست رابشابه ی شعارمرم جنبش کمونیستی ایران در دستورکارکمونیستها قرارمیدهد، اگراین سئوالات ازهرسه دستش برای این طرح شده که نشان داده شود ساختن حزب کمونیست کاریک ودوروزنیست، مانیزموافقیم. اگربدین خاطرطرح شده که نشان دهد کمونیستها باید خیلی کارکنند تابتوانند حزب خود راایجاد کنند، بازهم موافقیم ولی اگر طرحشان بدین منظوربوده که نشان دهد شعاروحدت کمونیستها وایجاد حزب کمونیست شعارمرم امروزجنبش کمونیستی ایران نیست، باآن مخالفیم و معتقدیم خود این سئوالات نیزباا صرار تمام ضرورت همین وحدت رابیان میدارند. بعبارت دیگراین سئوالات خود همانمونه ی دیگرشان، نه برعدم ضرورت ایجاد حزب کمونیست، بلکه دقیقا برضرورت ایجاد آن تصدیق دارند، وجواب هیچیک ازاین سئوالات وهیچیک از سئوالات دیگری رانمیتوان برای جنبش کمونیستی وطن ما مطرح است "جبهه واحد توده ئی" نخواهد توانست داد. وگذاشتن آن بجای این عملا نفی این مهمترین وظیفه ی امروزین جنبش کمونیستی، به بیراهه افتادن وحد اقل برای این مرحله ازتلاش برای پاسخگوئی به آنها

دست برد اشتن است.

ایراد بعدی مابطرح این "جبهه" اینست که این طرح یک طرح التقاطی است که نه مرزمشخصی دارد ونه خط مشخصی، همه‌ی نیروها باهمه‌ی خطوط مفاوتشان میتوانند در آن باشند. هم محورمبارزه‌ی چریکی دارد وهم زمینه‌ی کارسیاسی. هیچکس با هیچکس کاری ندارد وهمه درکنارهم بصورت مسالمت آمیز مشغول کارخود ند واین گذشته ازاینکه یک طرح التقاطی است یک پیشنهاد غیرعملی نیزهست. عملا هرگز نمیتواند چنین جبهه‌ئی بوجود آید. به چند دلیل: ۱- اینکه همه‌ی نیروهای درون آن با همدیگر اختلاف دارند. برای ایجاد یک وحدت حتی ابتدائی، حد اقل یک برنامه‌ی سیاسی مشترک لازم است. برنامه‌ی سیاسی ئی که همه‌ی نیروهای آن واحد برسرانجامش متفق باشند، در این جبهه چنین برنامه ئی وجود ندارد. هرکس مستقلا باید رابطه باد یگران کارخود ش را انجام میدهد. ۲- خطوط سیاسی متضاد، خط چریکی ومشی توده ئی، در این جبهه (یک واحد تشکیلاتی - بافرض دوم ما) درکنارهم گذاشته شده اند وافزون برآن ادعا شده است که: "... بنظرماکاراین نیروها (مخالفین مشی چریکی) بطورکلی تباینی باامر مبارزه‌ی مسلحانه‌ی گروههای مسلح مارکسیستی ندارد، چراکه هم‌اکنون بخشی ازنیروهای خود ما نیز، منتهی باهدفهای اساسی مبارزه مسلحانه، درچنین روابطی، (کارتوده ئی مخصوصا درمیان کارگران) سازمان یافته اند ..." (بیانیه. ص. ۵) به اعتقاد ما این دوباهم تباین دارند، دروخط سیاسی متفاوتند، ودوسیستم کارمتفاوت وگذاشتن این هردو (جنگ چریکی شهری (نه مبارزه‌ی مسلحانه‌ی خلق!) و مشی توده ئی) درکنارهم دریک واحد تشکیلاتی بنام جبهه کاری نشدنی است. رفقای مجاهد گویا متوجه بحث مارکسیست - لنینیستها، یعنی براینکه عملیات چریکی کنونی انحرافی درنهضت کمونیستی وانقلابی است نیستند وگرنه بجای پاسخگوئی به این بحث برای وحدت دادن درچیزمتضاد بیهوده نمی کوشیدند. البته برای مدتی کوتاه ممکن است چنین مشی التقاطی بی رابیک سازمان و یا حتی یک فرد داشته باشد، لیکن دوام نخواهد آورد. اینان درقطب متضاد ند ودراینجا نیزمثل هرجای دیگر وحدت بین این دوقطب موقتی است ونسبی، وتضاد داخموطلق وتعیین کننده‌ی سرنوشت این جدال درونی نیز درتحلیل نهائی آن تضاد است به این وحدت. بالاخره دراین کشاکش درونی، یکطرف غالب خواهد شد وتریبان خود راازچنگ التقاط نجات خواهد داد. واینراهرفقای مجاهد ما خود درزمینه‌ی ایدئولوژی تجربه اش کرده اند. بنابراین ساختن جبهه ئی با چنین مشی ئی کاری است شدنی. برای ساختن هروحدتی باید حد اقل یک برنامه‌ی سیاسی مشخص ومورد توافق وجود داشته باشد که دراینجا این حد اقل هم نیست. درهمین جاوردست درروابطه باسازش دادن مصنوعی این دوخط نکته‌ئی دیگر رانیزباید یادآورشویم وآن ایرادی است که چنین سازشی درامرمبارزه‌ی ایدئولوژیک بوجود میآورد. راست این است که ما معتقدیم دادن چنین طرحی برای وحدت وزدن چنین حرفی که فعالیت سیاسی مخالفین مشی چریکی بطورکلی تباینی باامرمبارزه مسلحانه گروههای مسلح مارکسیستی ندارد" کشاندن مبارزه‌ی ایدئولوژیک بجائی است که صراحت

خود را از درست بدهد و این نادرست است. مبارزه‌ی ایدئولوژیک باید صریح و روشن باشد، و در عین رفیقانه بودن هیچ نکته‌ئی را لاپوشانی نکند. و برخورد رفقا از این دیدگاه ایراد دارد. و همین امر است که خود رفقا را نیز به تناقض‌گوئی وامیدارد. در جائی میخوانیم: «کار گروههای مارکسیست ـ لنینیستی که» به کار فعالانه‌ی ترویج سیاسی، تبلیغ و نشر و اشاعه اندیشه سوسیالیستی در میان طبقات زحمتکش خلق مشغولند... بطور کلی تباینی با امر مبارزه» مسلحانه گروههای مسلح مارکسیستی ندارد..." (بیانیه... ص. ۵) و در جای دیگر میخوانیم که: "اختلاف ما با این دو خط مشی (که در اینجا مشی سیاسی، اپورتونیستی ـ اکونومیستی خوانده شده) بموازات رشد جنبش انقلابی از یکطرف و رشد مبارزه خود بخودی توده‌ها ـ از جمله رشد جنبش کارگری در ایران ـ روز بروز عمیقتر و اساسی‌تر گشته تا اینکه بالاخره در یکطرف خط مشی انقلابی مبارزه مسلحانه پیشتاز و نقش سازمان مسلح پیشتاز قرار گرفت و در طرف دیگر انواع خط مشی های انحرافی مستقر شد" (قیام کارگر ۲. ص ۵) و باز میخوانیم که: "... بهمان اندازه که امر وحدت نیروهای واقعاً انقلابی و پیرو جبهه‌ی نبرد (طبقاتی دسته بندی قبلی یعنی طرفداران مشی چریکی) مبرمتر و حیاتی تلقی میشود، بهمان میزان نیز مبارزه با انحرافات فکری سیاسی که میتواند در سمت‌گیری سیاسی ـ تشکیلاتی این جنبش ها بسمت مبارزه مسلحانه و تحقق شعار" تا نابودی دستگاه طبقه» حاکمه و در یکتاتوری شاه جنایتکار" اختلافاتی ایجاد کند، لازم و ضروری تر خواهد بود." (قیام کارگر ۲ ص ۷) در جائی دیگر خط مورد بحث کارشان باهمدیگر تباینی ندارد و میتوانند در درون یک جبهه باشند و در جائی دیگر، یکی در کار دیگری اخلال میکند و مبارزه با آن امری لازم و ضروری است. اینرا حتماً خود رفقا نیز قبول دارند که بالاخره یکی از این دو تا درست است، با همچک امشان، ولی نمیتواند هر دو درست باشد. این دو موضع با هم در تضاد ند، و علت این نقیض‌گوئی هم در آنجاست که در طرح" جبهه" کوشیده شده با مشی سیاسی سازش شود. برای ما در این امر تردیدی نیست که میان اینها و خط ـ جنگ چریکی شهری (و نه مبارزه‌ی مسلحانه‌ی خلق که تدارکش وظیفه‌ی همه‌ی نیروهای انقلابی است) و مشی توده ای، تضاد آشتی‌ناپذیر وجود دارد. و در اینجا نیز این جبهه نمیتواند در برگیرنده‌ی هر دو خط مشی باشد، چرا که جبهه نمیتواند در محور داشته باشد، و یکی از این دو میتواند پذیرفته شود، یا این و یا آن. و یا اتکاء بهمین اولیات است که میگوییم طرح این جبهه، طرح یک پیشنهاد غیرعملی است.

در پایان این بحث اینرا هم بگوئیم که اصولاً چنین جبهه ای که مارکسیست ـ لنینیست ها در آن پراکنده باشند، جبهه‌ی مارکسیست ـ لنینیستها نیست. و اصولاً از نظر آنها جبهه نیست. از آنجایی که در این مورد در جای دیگر به تفصیل سخن گفته ایم، بحث را با باز شمردن ایراد اتهام ـ فرض دوم ـ به جبهه» واحد توده ای" به آخر میبریم:

۱ ـ مسائله‌ی حزب را بدست فراموشی میسپارد، یعنی که:

الف ـ گوسپندها را همچنان در پراکندگی رها میکند.

ب ـ به امر رهبری طبقه‌ی کارگر بهای درخور را نمیدهد.

۲ ـ عملاً قطب بندیهای سیاسی التقاطی را بین صفوف مارکسیستها و غیرمارکسیستها

بوجود آورده، برنامه ای برای نزدیکی مارکسیستها واعمال هژمونی آنان ندارد.
۳- طرحی است التقاطی وپیشنهادی غیرعملی.
۴- مبارزه ایدئولوژیک رابه تنگنای عدم صراحت کشانده، وطرف رابه نقیض‌گویی وامیدارد.

مسئله دومی که گفتیم در اینجا مورد بحث ماست، مسئله ی پیوند جنبش انقلابی بازحمت کشان وبطورخاص طبقه‌ی کارگروبسیج وتشکل وهدایت مبارزات آنهاست. رفقای مجاهد محور فعالیتهائی راکه در این زمینه باید صورت گیرد عملیات چریکی میدانند ومشخصا طرح ماراکه طرح ایجاد یک سیستم افشاگری ومحوران یک نشریه‌ی سرتاسری است رد کرده آنرا چیزی عقب افتاده وبیمورد میدانند. بعبارت دیگرمحوری که مابرای فعالیتهای کمونیستها در این رابطه قائلیم وابزاری که انجام این وظیفه راعمدتا بعهده داشته میدانیم یک سیستم افشاگری سیاسی است با یک نشریه‌ی سرتاسری در مرکزش، که خود حاصل کارمشترک چند هسته وگروه کمونیستی باشد و بشیوه‌ی کمونیستها تمامی زشتیها، تباهیها، جنایات ومفاسد این رژیم رابرملاکرده راهرد رهرشهروشهرک در هرگوشه‌ی این کشوربرای فعالیت تشکیلاتی ومبارزاتی هسته های کمونیستی هموارساخته، در عین حال خود وسیله ئی گردد برای ارتباط آنهاوجوش بستن برای وحدت نهائی تمامشان. رفقای مجاهد این محوریاابن ابزاراتصال اصلی راعملیات چریکی میدانند، ومادراینجابازاختلاف اساسی باهم داریم.

درباره‌ی افشارگری سیاسی ونقش آن ووظایفی که مابرای یک نشریه‌ی سراسری قائلیم- وایمان داریم که ازعهده‌ی انجامش نیزبرخواهد آمد - پیش ازاین بسیارسخن گفته‌ایم و در اینجانیازی به تکرارگفته ها نمی بینیم، همینقدر میگوئیم که هرکس میخواهد به ذره ئی از انبوه اهمیتی که این نشریه دارد پی ببرد، توجه کند به دستگاههای تبلیغاتی هردم رشد یابنده‌ی رژیم واهمیتی که رژیم فاشیستی وجنایتکاربهلوی برای گسترش شبکه‌ی تبلیغاتی گمراه کننده‌ی زهرآگین خود در بین مردم ماقائل است، توجه کند به شبکه‌ی تلویزیونی رژیم که همچون غده‌ی سرطان دارد سرتاسر پیکره جامعه ما راد رزیرپنجه های برنامه های مسموکننده‌ی خود میکشد، وهرروز هر روز باشادمانی خبرازتاسیس فرستنده های تازه اش در روستاهای ایران- روستاهائی که هنوزیک جاده ماشین زویه شهرهاند ارد، روستاهائی که هنوزهرده تایشان یک بهداری ابتدائی ندارند، روستاهائی که هنوزمردمش در همان شرایط زندگی عصرقاجاریه و پیش از آن می زیند - میدهند، واین جنایت پلید خود راخدمت بمردم وانمود میکنند. مابرآنیم که تاثیراین تبلیغات زهرآگین راتنه انفجاریک باده بمب و اعدام یک باده جنایتکار، در هبا و صدها یش نیز نمیتواند خنثی کند، واصولا نقشی در این رابطه ندارد وخنثی کردن این تبلیغات رامابخشی ازوظایف این نشریه میدانیم. حال شما بازمکن است بمابگوئید؟ آیاشماکه چنین پیشنهادی میکنید شبکه‌ی پخش این نشریه را در سراسرایران بوجود آورده اید؟ آیاشمابا توده های وسیع کارگران، دهقانان، خرده بورژوازی شهری و... در تماس تشکیلاتی هستید که این نشریه رابه دستشان برسانید، آیا شما [illegible] دارید که خط مشی این نشریه راآنسان که مورد توافق همگان باشد تعیین

کند و . . . د هبا سئوال د یگر" . ما باز خواهیم گفت همه ی این سئوالات انحرافی و خارج از بحث است. همه ی این سئوالات برای گریز از پاسخ دادن به سئوال اصلی است. سئوال این است که آیا ما باید با این تبلیغات وسیع و گوشخراش و گمراه کننده ی رژیم که پایش را تا دور افتاده ترین روستاهای وطن ما کشیده مقابله کنیم یا نه؟ آیا ما باید توده های ستمزده مردمان را از حقایق امور آگاه ساخته راه چاره را به آنها بنمائیم یا نه؟ آیا ما برای فعالیت مشخص تشکیلاتیمان در بین کارگران، نیازمند ابزار سیاسی مشخص داریم یا نه؟ به اعتقاد ما- وفکر میکنیم به اعتقاد خود رفقای مجاهد هم امروز دیگر جواب همه ی این سئوالها مثبت است. واگرچنین است مانشریه را ابزار این کارها وکارهائی دیگر میدانیم- وعملیات چریکی را در این مجال بی- تاثیر و ناکارتر- و معتقدیم که باید برای براه انداختنش در همین حدی که امروز در توانمان است کار کنیم وبکوشیم که به شکل دلخواهش برسانیم.

رفقای مجاهد با مورد خطاب قرار دادن همه ی کسانی که با مشی چریکی مخالفند و به کار سیاسی- بعنوان بخشی اساسی از تدارک سیاسی- تشکیلاتی مبارزه ی مسلحانه تودهئی- معتقد، میگویند: "برخی از شما، سازمان دادن یک دستگاه افشاگریهای سیاسی و تبلیغات سیاسی منظم و فعالیت آگاه گرانه در میان توده، را بعنوان نقطه عزیمت تشکیل حزب و یا شاید آغاز تشکیل حزب پیشنهاد میکنید، اگر این دستگاه مورد نظر شما همان حزب کمونیست است، که ما دیگر با شما صحبتی نداریم. معلوم میشود که از حزب کمونیست شما چه انتظاراتی دارید و برای آن چه اهدافی و با چه ضمانتی تعیین کرده اید. در چنین صورتی ما همه حرفهای خود را پس میگیریم چون معلوم میشود آن چیزی که شما بنام حزب کمونیست خواستار ش هستید، اصولا ما آنرا حزب کمونیست نمی شناسیم. اما اگر مورد نظر شما تاسیس دستگاه های متعدد افشاگریهای سیاسی وتبلیغات منظم . . یعنی تاسیس سازمانهای مارکسیستی است که به کار تبلیغ و ترویج سیاسی مشغول شوند تا در روند تکامل وگسترش وحدت آنها، حزب کمونیست تاسیس شود، باید بشما بگوئیم با زهم از شرایط فعلی ایران عقب مانده ایم. شما چگونه از این واقعیت مهم که هم اکنون جنبش مسلحانه چه در شهر و چه در روستا وجود دارد و خیلی جلوتر از آن، دستگاه افشاگریهای سیاسی وتبلیغات، پیشنهادی شما حرکت سیاسی وتبلیغی خویش را چه در شکل تبلیغ مسلحانه، چه در شکل کار مستقیم سیاسی در میان خلق و . . . پیش برده است غافل مانده اید؟ شما آنقدر از فعالیت امروز انقلابیون ما که در بدترین شرایط خشونت آمیز یکتازیهای طول تاریخ، چه در شکل عملیات تبلیغ مسلحانه و چه در شکل کار پرحوصله ی مخفی- سیاسی در میان طبقات زحمتکش خلق غافل مانده اید که تازه بعد از گذشت اینهمه قضایا، بعد از اینکه حتی رژیم خونخوار شاه مجبور میشود که به پیشه وسیع اقدامات انقلابیون، از مدرسه، دانشگاه . . . و مسجد گرفته تا کارخانجات و . . . اعتراف کند، تازه تاسیس "دستگاه افشاگریهای سیاسی وتبلیغات منظم . . . در میان توده" را پیشنهاد میکنید." ("پیامنیه"، ص ۵۶-۵۵ - همه جا تاکید از ماست)

این بخشی از مطالبی است که رفقا در برخورد بطرح پیشنهادی ما نوشته اند. بررسی-

اش کنیم . پیش ازهرچیز باید بگوئیم که ما این برخورد رفقای مجاهد را در اینجا ، برخوردی سخت نادرست میدانیم واین شیوه کاررا نه درخورد رفقائی چون رفقای مجاهد . روشنتر بگوئیم ، ما نمیتوانیم بهذیریم که رفقای مجاهد غرض مارا ازد ستگاه افشاگری سیاسی نفهمیده باشند برای ما این قابل قبول نیست که گفته شود سخنان آنقدر مبهم وچند پهلوو نامفهوم بوده که روشن نمیکرده غرض ازد ستگاه افشاگریهای سیاسی "همان حزب کمونیست" نیست واصلا نمیتوانیم تصورکنیم که چنین اشتباهی برای کسی بوجود آید . ووقتی چنین است ما این برخورد را برخوردی سخت نادرست میدانیم ، چراکه آشکارا تحریف کردن سخن دیگران است برای بدست آوردن بهانه جهت زدنشان و این در شان رفقای مجاهد نیست.

ما" سازمان دادن یک دستگاه افشاگریهای سیاسی وتبلیغات سیاسی منظم وفعالیت آگاه گرانه درمیان توده" رابعنوان گامی مهم واساسی درراه بسیج وآگاهسازی توده ووحدت کمونیستها جهت رسیدن به حزب پیشنهاد کرده ایم . رفقانیزخود میگویند شما اینرا بعنوان نقطه عزیمت تشکیل حزب - که این درست است - پیشنهاد کرده اید ، آنوقت درست یک خط بعد ازآن مینویسند :"اگراین دستگاه مورد نظرشما همان حزب کمونیست است. . . فلان وبهمان . این درست مثل آن است که کسی بگوید برای دسترسی یافتن به میوه شی که سردرخت است نباید نردبان داریم ، ما بگوئیم اگرمنظورتوازمیوه همان نردبان است که وای بحالت و . . . ما نه میتوانیم بهذیریم که رفقای مجاهد مانفهمیده اند غرض از"سازمان دادن یک دستگاه افشاگریهای سیاسی و تبلیغات سیاسی منظم وفعالیت آگاهگرانه در میان توده" چیست ، و نه میتوانیم قبول کنیم که" نقطه عزیمت تشکیل حزب" وخود حزب کمونیست ، ازنظراین رفقایک معنی داشته باشد . بهرصورت این قضاوتش به عهده ی خود رفقا.

بازدرد نبال مطلب وقتی باآن فرض آنچنانی ، خوب"حزب کمونیست" رانند مالی کردند ، فرض ذومعنی رادرمورد " دستگاه افشاگری . . ." میگذارند :" اگرمورد نظرشما تاسیس دستگاههای متعدد افشاگریهای سیاسی و تبلیغات منظم . . ."یعنی تاسیس سازمانهای مارکسیستی است که به کارترویج و تبلیغ سیاسی مشغول شوند . . ." بازدراینجاهم همان ایراد اخلاقی فوق به طرح مسئله وارد است." یک دستگاه افشاگری" یکباره میشود " دستگاههای متعدد افشاگری" ومعنی آنهم میشود "سازمانهای مارکسیستی" ! آیاراستی حرف ماچنین معنائی میدهد ؟ و آیا شمارفقامیبینید که سنت گذار چنین شیوه ئی درچنبش باشید ؟ بنظر ما جواب هزار ومنفی است . وماهم لبه ی قضیه راتومیگذاریم ومیگذریم .

بالاخره میرسیم به هسته ی اصلی ایراد رفقا بطرح پیشنهادی ما ، که گفتیم به اعتقاد این رفقاطرحی است عقب مانده و بدردنخور میگویند"اگر . . . (که در استان اگرهارا خواندیم) باید بشمابگوئیم هازهم ازشرایطفعلی ایران عقب مانده ایم . شماچگونه ازاین واقعیت مهم که اکنون جنبش مسلحانه چه درشهروچه درروستا . . . خیلی جلوتراز آن دستگاه افشاگری های سیاسی ر . . . پیشنهادی شما حرکت سیاسی و تبلیغی خویش را . . . درمیان خلق و . . . پیش برده است غافل مانده ایم ؟"

جوهراین بخش‌ازصحبت این رفقا اینست که ماوظایفی راکه شمامیخواهید بوسیله‌ی‌این طرح پیشنهاد یتان در آینده انجام دهید، درگذشته انجام داده ایم (البته چه در شهرو چه در روستا) وشماازاین" واقعیت مهم" غافل مانده اید وبهمین دلیل است که طرحی میدهید که ازجنبش بسیارعقب است . ما این حکم رفقاراهم باحرفهای دیگرخود شان، هم باواقعیت جامعه‌ی مان وهم باعملکرد گذشته‌ی خود رفقادرتضاد کامل میبینیم. خود رفقادر همین بیانیه میگویند ـ که البته مابه این حرفشان نمیباورند اریم ـ "پیشروترین کارگران تنهاو حد اکثربرهمان زمینه مطالبات اقتصادی و حتی بطورمحدود تکیه میکنند." ("بیانیه". ص ۳٤ تکیه هاازماست) وباز:" هنوزاکثریت کارگران جنبش مسلحانه رانمیشناسند. ازهدف های‌آن وارابطه ای که این جنبش بامنافع اساسی آنان دارند بکلی بی خبرند." (قیام کارگر ۲ ص ۸۸) ، بازدراینجاهم باید حاشیه برویم که: این کارگران نیستند که ازارابطه ئی که عملیات چریکی بامنافع اساسی آنان دارد بکلی بی خبرند بلکه این ماهستیم که ازاینکه این عملیات بامنافع اساسی کارگران هیچ رابطه ئی ندارد بی خبریم). حال آیا ما حق داریم ازرفقابپرسیم: آن وظیفه‌ی سیاسی ئی راکه مامعتقدیم باید ازطریق یك نشریه‌ی سرتاسری بعنوان محوریك سیستم افشاگری سیاسی انجام پذیرد، وشمامدعی هستید که بسیار بیشتر ازآنراچه درشهروچه درروستاقبلا انجام داده اید، درکجای ایران انجام گرفته که هنوز طبقه‌ی کارگرش بقول خود تان، پیشروترین عناصرش تنها وحد اکثربطور محدود بر مطالبات اقتصادی تکیه میکنند ؟ آیاماین حق راداریم که بپرسیم: رفقاشمااین وظایف اینهمه مهم راکجای ایران انجام داده اید که هنوزاکثریت کارگرانش، شماراکه انجام دهندهٔ این وظیفه بسیارمهم درشهروروستاهستید، اصلا نمیشناسند ؟

بگمان ماتضادی که گفتیم بین این حکم رفقا هم باد یگرحرفهای خود شان، هم با عملکرد گذشته شان وهم باواقعیت جامعه‌ی ما وجود دارد، باهمین یکی دومثال روشن گردید. ولازم است پشت بندش بگوئیم که نفس براه انداختن نشریه‌ی قیام کارگر نیز که کاری بسیارارجمند وستودنی است ـ باآن حکم رفقادرتضاد است. و روشن میکند کهکاری که ماانجامش رابعهده‌ی یك دستگاه افشاگری سیاسی گذاشتیم و رفقاهدعی شدند که خیلی پیشترهاانجامش داده اند بهیچ صورت انجام نپذیرفته است. درسرمقاله‌ی"قیام کارگر" شماره ۱ میخوانیم: انتشار اولین شماره قیام کارگرارگان کارگری سازمان مجاهدین خلق ایران، بمثابه یکی ازمهمترین وسائل ارتباطی مابین جنبش مسلحانه پیشتاز وجنبش طبقه کارگر، مبین مرحله نوینی درجنبش انقلابی ایران ودرراس‌آن جنبش‌نوین کمونیستی درایران است (درهمین جابگوئیم که به اینهمه خلق مراحل جدید هیچ باورنداریم، چه اگر قرار باشد پخش هرنشریه، انفجارهربمب و پخش هراعلامیه بیانگرمرحله‌ی نوینی درجنبش انقلابی باشد، باید روزانه چند بارمرحله عوض کنیم) . . . "قیام کارگر" معناومحتوی استراتژیك خود راد رچهارچوب اساسی ترین هدف این مرحله، ضرورت ارتباط مابین جنبش مسلحانه‌ی پیشتاز وزحمتکش ترین طبقات جامعه ودراینجا طبقه کارگربازمیابد." ودرپایان همین سرمقاله

" قیام کارگر در واقع همان زمینه لازم ووسیله ئی است که میتواند ازیکسو باسررسی مبارزات کارگری و باجمعبندی تجارب حاصله وارتقاء آن به سطح تئوری راهنما و تاثیر شتاب انگیزی در روند رویه رشد جنبش خود بخودی طبقه‌ی کارگر بگذارد وازسوی دیگر باتوضیح هدفهای سیاسی ـ انقلابی جنبش مسلحانه‌ی پیشتاز و همینطور آموزش مارکسیسم ـ لنینیسم این تنها حربه زحمتکشان برعلیه استثمارگران ، به آگاهی کارگران افزوده وزمینه‌ی ذهنی لازم رابرای ارتقاء جنبش خود بخودی کارگربه سطح جنبش مسلحانه فراهم سازد." وهمچنین درسرمقاله‌ی شماره‌ی ۲ وجاهای دیگر بسیاری مطالب در راهمیت قیام کارگر میخوانیم که ماهم خیلی ازآنهارا قبول داریم . وحال دراینجا یك سئوال هنوزبرای ما باقی مانده است وآن اینکه : چگونه است که طرح پیشنهادی ما برای ایجاد یك دستگاه افشاگری سیاسی ، باآن وظایفی که به عهده اش میدانیم ، طرحی عقب مانده است ومیخود ، وقیام کارگر رفقاکه گوشه ای ازهمان طرح است ، وجزئی ازوظایف آنرا ، آنهم بطورناقص ، انجام میدهد اینهمه مهم است . وآغـــازکارش مهمن مرحله ای جدید درجنبش انقلابی وطن ما ؟

رفقای مجاهد در دنبالـه‌ی مطالب مذکور ، در رابطه باطرح پیشنهادی مابرای ایجاد یك دستگاه افشاگری سیاسی وهمچنین شعارایجاد حزب کمونیست بدنبال یك سری اتهامات مبنی برنتیجه گیریهای نادرست ازمقدمه چینیهای نادرستتربالاخره میگویند : " مثال شما مانند کسی است که باهایهوی بسیارهمه رادعوت به صعود بقله‌ی دماوند میکند ، برسراینکار تبلیغ وجنجال راه میاندازد ، ولی وقتی ازاومیخواهند که کاراشروع کند پشت بام حیاط خانه اش رانشان میدهد . . . " (" بیانیه . . " ص ۵۷) در استان ازاین قرارست که ما میگوئیم وظیفه‌ی کمونیستهای ایران این است که در فکرهانیدن گریبان خود ازاینهمه پراکندگی وخرده کار باشند ودراین مرحله برنامه‌ی مشخص داشته باشند وکارمشخص انجام دهند برای ایجاد حزب کمونیست ایران وبرنامه ئی را که ما خود در این زمینه ارائه میدهیم ایجاد وپخش یـــك نشریه‌ی سراسری است ، که باوحدت یا ائتلاف چند گروهی که برسراصول باهم توافق دارند آغاز شود ودر ادامه‌ی کارخود ازیکسو کمونیستهارابه گرد خود جمع کرده ، زمینه‌ی وحـــدت آنان رافراهم آورد وازسوی دیگرزمینه‌ی پایه گیری هرچه وسیعترکمونیستهادربین طبقـــه‌ی کارگرود یگرزحمتکشان رافراهم سازد . رابطه‌ی این دوجریان ـ شعارایجاد حزب وطرح نشریه سراسری ـ رارفقا چنانکه شنیده مانند ما ، وماهم جنجالگران این رابطه ـ حال پیش ازاینکه حرفی بزنیم برویم سراغ خود رفقا .

درسرمقاله قیام کارگر شماره ۱ میخوانیم : " ماعملا میدیدیم که این تئوریهابا اینکه به درستی ضرورت مبارزه مسلحانه پیشتازرا بعنوان حلقه اصلی مبارزه خلق و شکستن بـــن بست های سیاسی ـ استراتژیك روزارائه میدادند ، وبا اینکه دریك مرحله توانسته بودند به کلی ترین نیازهای سیاسی ـ استراتژیك جنبش خلق پاسخ مناسبی بدهند . . . " (تکیه ها همه ازماست) ودرصفحه ۷۱ " قیام کارگر " ۲ میخوانیم : " همچنین حمایت مسلحانه‌ی سازمان ما ازاین اعتصابات (اعتصابات کارگران در بهمن ۵۳) . . . نشانه ئی ازتکامل سیاسی جنبـــش

مسلحانه خلق بشمار میرفت"

رفقای ما از" حلقه اصلی مبارزات خلق" (روشن نیست که ام حلقه وکه ام مبارزات خلق) "شکستن بن بست های سیاسی - استراتژیك جنبش خلق" (که باز هم روشن نیست که ام نیاز های سیاسی استراتژیك جنبش خلق ، وهیچ یکش نیز نمیتواند روشن گردد) واز "تکامل سیاسی جنبش مسلحانه خلق" صحبت میکنند ، ووقتی زمینه‌ی عملی پیش می آید انفجار چند بمب یـــا اعدام چند جاسوس ومزدور تیمورزرانشان میدهند . بازمابه عهده‌ی خود شمار فقا میگذاریم که چه تفاوت کند رابطه شعار وطرح ما (شعار تشکیل حزب وطرح ایجاد یك سیستم افشاگـری سیاسی وایجاد نشریه سراسری در مرکز آن) بیشتر شبیه به قلمی در ماوند ویشت بام خانه است یا" تکامل سیاسی جنبش مسلحانه خلق" شما وچند انفجار تان ؟ شما خود بگوئید اگر ما با طرح ایجاد حزب وپیشنهاد یك سیستم افشاگری بعنوان اولین گام در راه رسیدن به آن مانند کسی هستیم که برای صعود به قلمی در ماوند تبلیغ میکند وبعد پشت بام خانه اش را نشـان میدهد ، شما با" حلقه اصلی مبارزات خلق" و"شکستن بن بستهای سیاسی - استراتژیك و پاسخگوئی به کلی ترین نیازهای سیاسی - استراتژیك جنبش خلق" و" تکامل سیاسی جنبـش مسلحانه خلق" تان و زمینه‌ی عملی چند انفجار وترور همانند که هستید ؟ مثالش را خود تـان بزنید .

به یك نکته‌ی دیگر نیز در اینجا اشاره کنیم ونگذریم . رفقا در رابطه با این شعار وطرح ما وکلا آنچه ما بر آن پافشاری داریم بارها گفته اند که:" سخنان شما چیزی جز تکرار اصول عـام ویکسری مفاهیم شناخته شده از ۷۰ - ۶۰ سال پیش تاکنون نیست" ("بیانیه . . "ص ۵۶) و باز:" . . . حد اکثر مطالبی که آنها (مخالفین مشی چریکی وازجمله ما)عنوان میکنند چیـزی جز تکرار یك سری قوانین عام وتجربیات شناخته شده‌ی مربوط به جنبشها وکشورهای انقلابی نقاط دیگر جهان وتعمیم دگماتیستی این نظریات وتجربیات به شرایط ایران نیست" ("قیام کارگر" ۲ ص ۹) اولا باید بگوئیم که این حکمی نادرست است و یك دلیلش هم اینکه خود شمـا رفقا هیچگاه برخورد مشخص به هیچیك از این نظریات ما نکرده اید و باتکیه به اصول عـام مارکسیسم - لنینیسم و شناخت درست از جامعه مان نادرستی آنها را - حد اقل یکی از آنهـا را - نشان نداده اید . آنچه شما در رد نظریات وپیشنهادات ما گفته اید همه از همین نسـخ است. وبابی پروا انگ اپورتونیست - رفرمیست، اکونومیست به آن چسباندن ، و باتهم بـه رونویسی وتکرار مکررات کردن . بدون هیچگونه استدلال ومنطقی . اینکه ما میگوئیم نیروهای مارکسیست - لنینیست در وطن ما بسیارند ، این نیروها سخت پراکنده اند وبخاطر پراکندگی ناتوانند ودر گیر خرده کاری ، توده های خلق از رژیم فاشیستی حاکم سخت بیزار و متنفرند و آماده‌ی مبارزه، وسرنوشت این مبارزه را انحرافات خطرناك رویزیونیستی ، لیبرالیستی ، تروـ تسکیستی و . . . تهدید میکند ، ودر چنین شرایطی کمونیستها باید برای نجات جنبش خلـق از چنگال دشمنان دوست نمائی که در کمینش نشسته اند ، متحد شوند وایجاد حزب کمونیست خود را تدارك ببینند ، آیا این کجایش عام گوئی وتکرار مکررات است ؟ اینکه ما میگوئیم جنـگ

جریکی جدا ازتوده نه تنها دستبار مبارزات توده نیست بلکه گاه حتی درتناقض باآن قرار میگیرد ، کاری است که درچندین اعتصاب وتظاهرات دانشجوئی وکارگری شده (یعنی انفجارات شمانه باعث تداوم وگسترش اعتصاب ، بلکه باعث قطع اعتصاب وپراکندگی کارگران شده است) . اینکه میگوئیم بجای کشیدن انقلابیون به جنگ تن به تن با دشمن ، باید به میان این توده ی آماده ئی که شرایط دشوارزندگی جانش رابه لب رسانده و شدید اخواستار دگرگونی این وضع است رفت ، باید برای آگاه ساختن این توده ی ستمزده که دادم زیر آوار سنگین تبلیغات سیاه وفاشیستی رژیم قرارد ارد ، دستگاه تبلیغاتی انقلابی ساخت ، و باید رژیم رابرایش کاملا رسواساخته اثرات جنایاتش راعریانترازهمیشه درپهنه ی زندگی خود این توده نشان داد واورابسیج ومتشکل کرده مبارزاتش راعلیه رژیم جبار وفاشیستی پهلوی ، علیه مرکز توطئه گری بیگانگان دربار وعلیه استعمارگران امریکائی - و نه تنهابرای چهارماه اضافه دستمزدبعنوان سودویژه سامان داد وهدایت کرد ، تادراین مسیربرای بدست گرفتن تفنگ و آغازنبرد مسلحانه توده ئی آماده گردد ، کجایش تکرار مکررات و اصول پیش پاافتاده است ؟ اشتباه میکنید رفقا ، اینها تکرارمکررات و اصول عام پیش پاافتاده نیست. اشکال اینهاهمین است که باآنچه شمامیگوئید سازش ندارد و راهی جز آنچه راکه شمانشان میدهید نشان میدهد واگرشمابازهم بدون دلیل ومنطق و برخورد مشخص میخواهید بگوئید حرفهای شماجز تکرار یکسری اصول عام پیش پاافتاده و تکرارمکررات نیست ، میگوئیم رفقا ، به اعتقاد ما تکراراصول عامی که اقلا درستبشان درچندین انقلاب شکوهمند توده ئی ثابت شده و منشاشان درآموزشهای کرانه رهبران پرولتاریاست ، باز هزارباربهتراست ازتکرار تئوریهای من درآوردی چریکهای آمریکای لاتین وآن روشنفکرفرانسوی حزب سوسیالیست فرانسه که هیچ نکته درستی ندارد و شکست وناد رستی اش تاهمین جابارها وبارها به اثبات رسیده است . اگرصحبت برسر تکرار مکررات است ماهرد وتکرارمیکنیم . اما آموزشهای مارکس ، انگلس ، لنین ، استالین و مائوتسه دون را بشها حرفهای روی دیره و مارپگلا و تویا - ماروها را .

بازگردیم برسرمطلب اصلی : پیوند انقلابیون باتوده و برخورد انقلابیون بمبارزات توده . تااینجا دیدیم که رفقای مجاهد ، برنامه هاو پیشنهادات مارادراین زمینه " عقب مانده " و "تکرار مکررات" و" اصول پیش پاافتاده" خواندند . حال ببینیم خود رفقاطرحشان درایـن زمینه چیست و برخوردشان به مبارزات توده از چه دیدگاهی ؟

طرح رفقا برای پیوند بامبارزات توده و تکامل آن ، همان طرح عملیات جریکی است ، که این اصولا طرح مشخصی برای مبارزات توده نیست. طرحی است برای فعالیت منفرد انقلابیون جدا ازمبارزات توده وراهکاردن آن مبارزات بدنبال خود . این طرح با جملات جدید " بردن تئوری مسلحانه به میان طبقه" بیان میگردد . رفقا میگویند : " . . . وقتی که دولت شاه خائن یک مبارزه ی صنفی ساده ی کارگران راتوسط حمل عظیمی ازنیروهای ژاندارم و پلیس (ساواک) سرکوب میکند ، عناصرفعال آنرا شدید امورد پیگرد قرارمیدهد . . . چه

شعار دیگری، جز شعار اساسی دیگری جز شعار نابودی دستگاه حکومت سلطنت شاه جنایتکار و رژیم سرمایه داری خونخوار وابسته‌ی ایران" میتواند برای کارگران ایران مطرح باشد؟ و بعد برای رسیدن به چنین هدفی چه راه دیگری جز مبارزه مسلحانه توده‌ئی میتواند وجود داشته باشد؟ در راستای تحقق چنین شعاری است که مناسبات جنبش انقلابی با جنبش خود بخودی طبقه کارگر معنا پیدا میکند. اما این شعار، نه ازطریق مستحیل شدن در جنبش خود بخودی طبقه و سرفرود آوردن در مقابل درخواستهای محدود صنفی اقتصادی آن ویا مشغول شدن به نوعی سیاست "ترید یونیسم نیستی" بعنوان ضرورت کار آرام سیاسی و... نه با جدا ماندن و کنار کشیدن از مبارزه‌ی دیگر طبقات خلق ببهانه های گوناگون روشنفکر مسلکانه! و بالاخره نه با پیروی از تئوری اپورتونیستی مراحل به بهانه پائین بودن سطح جنبش خود بخودی و... بلکه ازطریق بردن تئوری تبلیغ مسلحانه به میان این طبقه، ازطریق تشکل تمام اشکال مبارزاتی کارگران حول محور مبارزه‌ی مسلحانه است که تحقق آن امکان پذیر میشود." (قیام کارگر ۲ ص ۹۳-۹۰)

این همستگی تمام نوشته های این رفقا در این زمینه و بیان کامل و فرموله شده‌ئی از نظرات رفقا در این باب است. پیش از اینکه وارد مطلب اصلی شویم روشن کردن یک نکته را مقدمتا ضروری میدانیم و آن مسئله‌ی "تئوری تبلیغ مسلحانه" و تفاوت آن با "تبلیغ تئوری مبارزه مسلحانه" است. این دو عبارت هرچند از نظر ظاهر با هم بسیار شبیهند، ولی در واقع دو چیز کاملا متفاوت و سرنوشت دو مقوله کاملا جدا گانه اند. "تبلیغ تئوری مبارزه مسلحانه" عبارتست از تبلیغ ضرورت مبارزه‌ی مسلحانه توده‌ئی برای سرنگون کردن دشمن و بدست آوردن قدرت سیاسی. و این تبلیغی است که از طرف تمامی نیروهای انقلابی کشور باید بطور دوام و پیگیر صورت پذیرد. تبلیغ تئوری مبارزه‌ی مسلحانه‌ی توده‌ئی در شرایط کنونی یکی از وظایف مهم نیروهای انقلابی است و هرگونه کم توجهی به آن را میتوان بازتاب رفرمیسم و سازشکاری دانست. تمام نیروهائی که به این اصل اساسی وخدشه ناپذیر که رژیم فاشیستی حاکم را تنها دراثر جریان یک پیکار توده‌ئی قهرآمیز است، که میتوان سرنگون ساخت عمیقا باور دارند، وگرفتار هیچگونه خوشخیالی و خوشباوری در این مجال نیستند به تبلیغ مبارزه مسلحانه‌ی توده‌ئی در بین مردم میپردازند و تئوری آنرا ترویج کرده اصولا فعالیت خود را در این مرحله، تدارک مبارزه‌ی مسلحانه توده‌ئی میدانند. اما "تئوری تبلیغ مسلحانه" عبارتست از عملیات چریکی تئوریزه شده و بردن آن بمیان مردم عبارتست از انجام عملیا چریکی و تبلیغ روی این عملیات. تبلیغ مسلحانه بشکلی که رفقا انجام میدهند و میکوشند تئوریزه اش کنند، سرچشمه در آمریکای لاتین دارد. همان عملیات و همان تئوریهائی است که سالهاست در کشورهای آمریکای لاتین جریان دارد و "تبلیغ" میشود و هنوز هم هیچ گونه راهی نگشوده است. بهرروا این دو را نباید با هم اشتباه گرفت، یا یکی انگاشت. دو مقوله متفاوتند، یکی "تبلیغ تئوری مبارزه مسلحانه" است و یکی "تئوری تبلیغ مسلحانه". حال برویم برسر مطلب اصلی.

رفقا میگویند شعار اساسی برای کارگران باید شعار "نابودی دستگاه حکومت سلطنت شاه" ... باشد. تا اینجا صد در صد درست. بعد هم میگویند تحقق این شعار جز از راه "مبارزه مسلحانه توده ئی" امکان پذیر نیست. اینهم صد در صد درست. حال میماند که ۱- چگونه باید این توده را آماده کرد که بمبارزه ی مسلحانه برخیزد؟ ۲- نقش نیروهای انقلابی در این رابطه چیست؟ در جوابی نیز که رفقا به این سئوالات داده اند ما با رفقا در همه ی راههائی که گفته اند نباید رفت موافقیم. میماند راهی که گفته اند راه درست است: "بردن تئوری تبلیغ مسلحانه بمیان این طبقه از طریق تشکل تمام اشکال مبارزاتی کارگران حول محور مبارزه مسلحانه". ما معتقدیم که این راه نیز راه درستی نیست و بهدف نمیرسد. بعبارتی هدف ئی است که نه تنها خود انحرافی است بسیاری انحرافات دیگر را نیز باعث میشود. از آنجائی که عملیات مسلحانه ی مانمیتواند در طبقه ی کارگر تاثیر بگذارد و طبقه را بحرکت در آورد، پس از چند عمل خواه ناخواه یا کارگران را ترسو و لاقید نسبت بمبارزه میبینیم، یا دیدمان نسبت به مبارزه ی آنان دیدی اکونومیستی میشود و می افتیم بهمان بیراهه ئی که در آغاز بخاطر نیفتادن به آن این شیوه مبارزه را برگزیده ایم. یعنی می افتیم به دنباله روی از مبارزات خود بخودی کارگران و اصولا محدود کردن مبارزات آنان بهمان حیطه ی خواستهای اقتصادی و صنفی. و در اینجا ما معتقدیم که رفقای مجاهد بخاطر احترام و عشقی که نسبت به طبقه ی کارگر دارند - و این بی حد ستودنی است - به بیراهه ی اول نیفتاده، بلکه به بیراهه ی دوم افتاده اند. رفقا خود میگویند برای تحقق شعار کارگران شعار "سرنگونی رژیم" نباید در جنبش خود بخودی طبقه کارگر مستحیل شد و در مقابل خواستهای محدود صنفی اقتصادی کارگران سر فرود آورد. لیکن از آنجائی که راه حل درستی در مقابل این راه حل غلط نمیگذارند، بناچار می افتند بدام همین راه حل غلط و در عمل علیرغم خواست اولیه ی خود به جنبش کارگری به خواستهای آن، اهد افش و به توان و نیرویش، سرمایه اکونومیستی مینگرند. شعاری را که برای آن تعیین کرده بودند زیر پا میگذارند و به اعتقاد ما این نتیجه منطقی و طبیعی ادامه راهی است که آغازش را توصیه میکنند و ما در این بخش از این نوشته خواهیم کوشید این نکات را - البته نه با "تکرار اصول پیش پا افتاده" و نه با توسل به احکام بی پایه و قسم و آیه، بلکه با مراجعه بنوشته های خود رفقا و بیرون کشیدن سرنخهائی از آنها - نشان دهیم.

پیش از وارد شدن در بحث اشاره به یک نکته لازم است و آن انگیزه ئی است که رفقای مجاهد را وادار اشته همان تئوری قدیم جنگ چریکی شهری را در قرمول جدید "بردن تئوری تبلیغ مسلحانه بمیان طبقه" بریزند، که به اعتقاد ما این انگیزه بسیار مهم است و حتی اگر ربطی به بحث ما نداشته باشد گذشتن از آن را روا ندیدیم. این انگیزه حاصل برخورد انقلابی و مسئولانه رفقا به نتایج مبارزات چریکی گذشته و از جمله مبارزات خودشان است. و اعلام نادرست تئوری موتورهای کوچک و بزرگ - آنهم نه به سیاق ما با "تکرار مکرر اصول هام پیش پا افتاده" - بلکه در عمل انقلابی: در "قیام کارگر" ۲ صفحه ۶۸ چنین میخوانیم: "تجربه ی سالها کار مخفی سیاسی و چند بین سال کار مستقیم سیاسی - نظامی، به ما می آموخت که جنبش

مسلحانه پیشتاز نمیتواند بدون تماس مشخص با مبارزه روزمره کارگران، بدون تماس مشخص با مبارزه شیکههم اکنون بطوراساسی در اشکال صنفی ـ اقتصادی در جریان است تاشیروریسه جلود رجنبش خود بخودی این طبقه، در جهت هرچه بیشترسیاسی شدن آن بگذارد. "رسیدن به چنین جمع بندی نسبت به آنچه درگذشته در این رابطه گفته میشد وحتی همین امروز نیزبسیاری ازطرفداران مشی چریکی میگویند، گامی است بجلو. پنج سال پیش قرابود که با این عملیات" دومطلق" آفرید می ذهن مادرهم بشکنند و بابراه افتادن "موتورکوچك" "موتور بزرگ" هم بحرکت درآید و درمواردی تابد انجاپیش رفتیم که مبارزات خود بخودی کارگران را هم نه بخاطرتضاد آنهاباسرمایه داران ودولت، بلکه اساساتحت تاثیرفعالیتهای چریکی خود قلمداد کرده ایم و بسیاری ازاستانهای دیگرکه بسیاری پیرامونشان بحث شده است. و حال باتوجه به آن گذشته است که میگوئیم به اعتقاد ما این جمعبندی رفقای مجاهدکه بیانگر صداقت بی حد وخواست انقلابی این رفقاست بسیارارزنده وراستی گامی بجلواست ولی متاسفانه آنجاکه باید باتکیه به این جمعبندی که آشکارامیگوید عملیات چریکی ۵ سال گذشته تاثیری برطبقه‌ی کارگرنداشته، تغییرات اساسی درمشی گذشته داده شده وراه درستی برای آینده پیشنهاد شود، رفقاکوتاه می آیند وبازدلبستگی بهمان گذشته اجازه نمیدهد قاطعانه به تغییر و تصحیحش بپردازند، بلکه میخواهند "غنی تر" شکنند ودراینجاست که باز همان تئوری قدیم جنگ چریکی شهری درلباس" بردن تئوری تبلیغ مسلحانه درمیان طبقه" خودرادربرنامه" جدید" هم می چپانند، وحاصل همان انحرافات ونادرستی هائی میشود که قرارشد دراین بخش به آنهابپردازیم.

گفتیم میخواهیم نشان دهیم که رفقا بجای شرکت درمبارزات کارگران وبدست گرفتن رهبری آن، آنرابحال خود رهاکرده ودرنهال آن حرکت" میکنند وبجای بردن شعارانقلابی "سرنگونی رژیم" بعنوان شعاراساسی درمیان کارگران، برخورد صدرصد اکونومیستی به مبارزات آنان دارند و اصولا کارگران راقادربه انجام مبارزه ئی فراترازمبارزه برای خواست های صنفی ـ اقتصادی نمیبینند، ودریك خط کشی روشن تنهامبارزات چریکی رابعنوان مبارزه‌ی سیاسی قبول دارند ومبارزات کارگران رااصولا محکوم به اقتصادی بودن میدانند وحاصل جمع: درارتباط باخود آوانتوریست ودرارتباط باکارگران اکونومیست. وگمان میکنیم همه‌ی اینها رابه اثبات رسانده ایم درصورتی که تنها ثابت کنیم که رفقا برخوردشان به مبارزات کارگران اکونومیستی است. چراکه اکونومیسم همان دنباله روی ازمبارزات خود بخودی کارگران است ومادربسیاری کجرویها.

البته اینراکه نتنهاد رپهنه‌ی مبارزات کارگران، بلکه درزمینه‌ی عملیات چریکی هم "حمایت مسلحانه" ازمبارزات کارگران نسوی دنباله روی ازمبارزات خود بخودی کارگران است، مادرجایی دیگر (سخنی باپویندگان راه انقلاب ایران)، گفته ایم وباز هم برهمان عقیده ایم واینهم که رفقابکرات باتاکید میگویند: "مراد ازنزدیکی عمل مسلحانه به منافع ومبارزات روزمره‌ی کارگران به هیچوجه به معنای تسلیم به جریان خود بخودی مبارزه‌ی آنهانیست و محتوی مسلحانه‌ی عمل نیزاینرابه‌وی نشان میدهد." (قیام کارگرا ص ۱۱) یا" البته این

حمایت و (حمایت مسلحانه) به معنی د نباله روی ازجنبش خود بخودی کارگران . . . . . نیست، محتوای مسلحانه‌ی عمل نیز د لیل روشن این امراست." (قیام کارگرشماره۱ ص۶۸) د هها بار بگوئیم که تکرارشود چیزی راثابت نمیکند . د رجوابد خود رفقاو د راثبات اینکه تسلیم و د نباله روی است، میتوانیم ازخود رفقانقل کنیم": . . مامترصد موقع وموضع مساعد ی برای چنین عملیاتی بود یم." (قیام کارگرشماره۱ ص۱۱۷) و" د رارابطه با هد فهای فوق الذکر مامنتظرفرصت مناسب بود یم که د ست به عمل بزنیم." (قیام کارگرشماره۲ ص۶۹) ((اگروظیفه محوری ما د رارابطه با جنبش طبقاتی کارگرا اینست که "منتظرفرصت" بنشینیم تاآنها بروند خود مبارزه‌ی خود بخود ی خویش را به انجام رسانند وبعد ما برویم یك یا چند بمب منفجرکنیم، وطبیعتا اگرهم آنها چنین مبارزه‌ای را نکنند، برای ماوظیفه ای باقی نخواهد ماند چونکه " موقع وموضع مساعد" بد ست نیامد ه، آنوقت شما نام اینراچه میگذارید ؟ ما میگوییم مافوق د نباله روی . مسلحانه بود نش نیزمسئله ای راروشن نمیکند، کسان د یگری مبارزه‌ی خود بخود ی میکنند وکسان د یگری به عملیات چریکی د ست میزنند .))

بهمرواین مجال رامیگذ اریم و به مسائل اصلی (رهاکرد ن جنبش کارگری به حال خود، وبرخورد اکونومیستی بد ان) میپرد ازیم، که گویاروشن شد نشان، روشن شد ن د نباله روی نیز هست.

د رقیام کارگرشماره۲ مقاله‌ی مفصلی است باعنوان" بررسی عمل وعکس العمل حمایت مسلحانه‌ی مجاهد ین خلق از اعتصابات کارگران" (د ربهار۵۳) د استان از این قراراست که کارگران چند کارخانه وارد یکسری اعتصابات جمعی وسیع شد ماند و رفقای مجاهد نیز د ر حمایت از آن چهارنقطه - پاسگاه ژاند ارمری کاروانسرا سنگ، نمایشگاه واد ارمی مرکزی شرکت اسرائیلی ایرانا، تاسیسات برق کارخانجات اسرائیلی ایرانا و تاسیسات برق کارخانه‌ی جیپ لند رور - را منفجر کرد ماند . اهد افی که برای این انفجارها تعیین شد ه بود اینها هستند :

۱ - برد ن تئوری تبلیغ مسلحانه به میان این طبقه، ازطریق تماس با "جنبش خود بخودی" و د رابنجا از طریق حمایت مسلح از مبارزه‌ی روزمره‌ی صنفی اقتصادی آنها

۲ - برآورد نظرات، عکس العملها و موضعگیری اقشار مختلف کارگری به منظور د رك عمیق تر مرحله و مضمون فعلی مبارزات طبقاتی کارگر ایران و غنی تر نمود ن تئوریهای اولیه خود د رجریان عمل مستقیم.

به زبان ساد ه میشود : ۱ - تبلیغ مشی چریکی د رمیان کارگران از طریق چند انفجار . ۲ - گرفتن نظرات و عکس العملهای آنها د رمورد این عملیات بمنظور غنی ترکرد ن تئوریهای مشی چریکی . د ر د نباله مطلب چنین میخوانیم": د ر رابطه با هد فهای فوق الذکر ما منتظر فرصت مناسبی بود یم که د ر اوائل سال ۵۳ به خاطر سرازیرشد ن پولهای کلان نفت به بازار، تورم به شد ت تشد ید کرد ید . . . . د رحالیکه قیمتها به سرعت بالا رفته بود، مزد کارگران ثابت ماند ه و یا اند کی - بسیار کمتر از بالا رفتن قیمتها - بالا رفته بود . عکس العمل یك چنین فشاری برکارگران بصورت اعتصابات گسترد ه ئی از طرف آنان از اوائل

بهار ۵۳ آغاز گردید . درخرداد ۵۳ ، این اعتصابات با اعتصابات همزمان کارگران کارخانجات کفش ملی ، ایرانا ، جیپ لند رور ، پالایشگاه تهران و . . . به اوج خود رسید و رژیم برطبق معمول سرکوب وحشیانه‌ی این اعتصاب را شروع کرد . "و" این اعتصابات نسبتاگسترده که از سال ۴۰ به بعد بیسابقه بود ، نشانه‌ی اوج تازه در جنبش کارگری ایران بود ."

صحبت از اعتصابات گسترده ئی است که به قول خود رفقا از سال ۴۰ به اینطرف نظیر نداشته است، حال سئوال اینجاست که وظیفه‌ی انقلابیون ایران در چنین شرایطی چیست؟ و جواب به این سئوال است که نشان میدهد که چه کاره است؟ آیا وظیفه‌ی انقلابیون این است که در این مبارزات گسترده شرکت کنند ، رهبری آنرا بدست گیرند ، شعارهای سیاسی در آن مطرح سازند و هدایتش کنند به سمت یک مبارزه‌ی وسیع وهماهنگ سیاسی علیه رژیم؟ یا نه وظیفه‌ی‌شان این است که این مبارزات را به حال خود بگذارند ، از کارگران کنار بکشند و بنشینند تاآنها مبارزات خود را پایان دهند و بعد بروند چند بمب برایشان منفجر کنند ؟ و اسم آنرا هم بگذارند " مبارزه‌ی سیاسی " در سطح بالا " و "شانه ئی از تکامل سیاسی جنبش مسلحانه‌ی خلق"؟ ما معتقدیم راه دوم تنها درحرف اصلا ربطی به کارگران دارد و در فکر طبقه‌ی کارگر بودن است. وگرنه در عمل چیزی است کاملا جدا از جنبش طبقه‌ی کارگر و دقیقا رها کردن این طبقه به حال خود است. کارگران چند بین کارخانه در شرایطی که بحران اقتصادی گریبان جامعه را گرفته است، دست باعتصابات پرشکوهی میزنند که به گفته‌ی خود رفقا ازسال ۴۰ به اینسو نظیر نداشته است . رژیم سفاك پهلوی با ارتش وساواك خود این مبارزات عظیم را سرکوب میکند، وظیفه‌ی انقلابیون پرولتری ایران در این وسط میشود ، یافتن چند نقطه‌ی حساس و گذاشتن چند بمب و دل خوش کردن به اینکه از مبارزات کارگران " حمایت مسلحانه " کرده ایم . کجاست آن سازمانهای کمونیستی و فعالیت انقلابی کمونیستها در بین کارگران ، تا این اعتصابات خودبخودی و خشمگین طبقه‌ی کارگر ایران را به مبارزات سیاسی تبدیل کرده آنها را درجهت کسب خواستهای سیاسی و عقب نشاندن رژیم سفاك پهلوی هدایت کند ؟ کجاست آن فعالیت افشاگرانه و کارتبلیغی کمونیستی که درپرتو آن کارگران آگاهی سیاسی سوسیالیستی کسب کنند و در چنین لحظاتی قدرت و توان طبقاتی خود را به دوست و دشمن نشان دهند؟ کجاست آن فعالیت سیاسی و سازماندهی کمونیستی که کارگران را درپیشبرد مبارزه‌شان یاری رسانده ، آنها را چنان آگاه سازد که از این مبارزات خود ، درس بگیرند برای متشکل شدن هرچه بیشتر ، برای متحد نمودن صفوف خود ، برای سازمان دادن مبارزات سیاسی، آگاهانه و سراسری خود و برای تلاش جهت ایجاد ستاد فرماندهی خود حزب کمونیست. و برای تدارك نبرد آخرین با رژیم فاشیست پهلوی و اربابان امپریالیستش؟ آیا راستی کارگران در این مبارزات به حال خویش رها نشدند ؟ آیا این مبارزات گسترده و خشمگین هزارها کارگر زحمتکش ایرانی بهترین زمینه برای کارسیاسی و ایجاد پیوندهای ناگسستنی بین جنبش کمونیستی و این کارگران نبود ؟ در چنین شرایطی است که رفقای مجاهد ما کارگران را بحال خود رها کرده و بدنبال چند نقطه برای بمب گذاشتن میگردند. [کار-

گسران خود "علیه کارفرمایان و حکومت مبارزه اقتصادی" میکنند (. . .)ولی روشنفکران مبارز سیاسی را با قوای خویش، وطبیعی است که بکمک ترور انجام میدهند." (لنین ، چه باید کرد ص ۳٤ جلد اول منتخبات)وتازه ازاینهم بدتر ، پس ازپایان کاروسرکوب مبارزات کارگران وقتی امکانی برای نزدیکی وتماس باکارگران اعتصابی دست میدهد ،بجای آگاه کردن آنان ازمسائل سیاسی ومبرم جلوی پای جنبش کارگری وجمعبندی کمونیستی ازهمین اعتصابات و به عوض دستگیری درست ازمبارزه‌ی کارگران جهت ارتقاء سطح آگاهی سیاسی آنها ونشان دادن راه ادامه‌ی این مبارزه وساختن سکوئی ازاین مبارزات جهت پرش به مبارزاتی وسیع‌تر ، پرمحتواتر وهمگانی تر ، تمام تلاش رفقا صرف این میشود که مسئله انفجارچند بمب را به مسئله‌ی عمده آنها مبدل کنند . اعتصاب چند روزه‌ی چند ین هزارکارگر که توسط رژیم ضد کارگری پهلوی سرکوب شده ، باتمام درسهائی که میتواند برای انقلابیون وبرای خود طبقه کارگر داشته باشد فراموش میشود وبحث برسرانفجارچند بمب درمیان کارگران در امن زده میشود که البته یکی ازدلایل انفجاربمب هم همین بوده است. یکی ازاهداف این بوده که باانفجاراین بمبها وبردن بحثش بمیان کارگران آنهارا واداربفکرکردن واظهارنظردررابطه بامسائل سیاسی کنند (یعنی بحث برسرانفجار ٤ بمب) گوئی که بدون انفجاربمب نمیشود باکارگران درمورد مسائل سیاسی صحبت کرد . جالب است توجه شود که این درزمانی است که هزاران کارگرچندین کارخانه دست به اعتصاب زده اند ودرهمه جانبه بانیروهای سرکوب‌گر پلیس درگیری داشته اند . آیاراستی اگردرچنین شرایطی کمونیستها پیرامون همان مسائلی که درجریان اعتصاب خونین کارگران بوجود آمده ، باآنها به بحث میپرداختند ، کارگران باعلاقه وکنجکاوی ئی به مراتب بیشتر حاضر به بحث وگفتگو نمیشدند ؟ آیازمانی که سلسلهای واندارمها سینه‌ی کارگران اعتصابگررا هدف میگیرد ،عالی‌ترین زمینه پذیرش مبارزه مسلحانه‌ی متشکل ولزوم اعمال قهرانقلابی درمقابل رژیم رادرگ وبرست و سراسروجود کارگران بوجود نمیآورد ؟ آیادرچنین شرایطی وظیفه کمونیستها امن زدن به بحث پیرامون اینگونه مسائل درمیان کارگران وجمعبندی ازمبارزاتشان ،بیرون کشیدن ونشان دادن نقاط ضعف وقدرت این مبارزات وبالابردن سطح آگاهی طبقاتی آنهاست، یا رهاکردن نشانبحال خود ، "حمایت مسلحانه" ازآنهاوتبلیغ عملیات چریکی درمیان آنها ؟

بهرصورت رفقابد نبال این اعتصابات شکوهمند ، باانفجارچند بمب، کوشیده اند بحثی راکه درمیان کارگران برسر اعتصاباتشان بوده تبدیل کنند به بحثی برسرانفجار بمبها و نظریات کارگران راد راین رابطه بدست آورند ،که این قسمت نیزخود نکاتی جالب توجه دارد . کارگران دررابطه باابرخوردشان به این انفجارات و پاسخگوئی به سئوالاتی که دراین زمینه از آنهاشده به سه دسته تقسیم شده اند . بدین ترتیب:

نظراول- نظرآن دسته ازکارگرانی که ازعمل ماا ستقبال کردند .

نظردوم- نظرآن دسته ازکارگرانی که ازعمل ماا ستقبال نکردند .

نظرسوم- نظرآن دسته از کارگرانی که بنا به عللی حاضر به بحث باماد رباره این موضوع نبودند . ("قیام کارگر" ۲ ص ۷۳)

دوتا ازاین نظرها را هم نقل میکنیم. اولین نظر چنین است: "توی این مملکت جانورها شی پیدا میشود که حساب ندارد. برای آنها هیچ کار نشده ندارد. جانورهائی که میخواستند خانواده شاه را زیرورو کنند... دیگر این کارها... برایشان مثل آب خوردن است، بگذار هرکاری که دلشان میخواهد بکنند. شاید لااقل اینها یک کاری بکنند ما که نتوانستیم" (قیام کارگر ص۷۶) این نظر کارگری است که جزو دسته ی اول است و از عطیات رفقا پشتیبانی کرده. یک نظر هم از دسته ی دوم نقل میکنیم. "کارگری میگفت: "دیدی مادر فلان... چه برسر کارگر آورد! این کار را کرد که کارگر را زود تر بتواند بیرون کند. حق ومزایای او را بالا بکشد و...ولی آخر کارگر میفهمد. خواهرش را..." (قیام کارگر ص۷۸). حال یک تکه هم از تحلیل رفقا از نظرات این دو دسته: "دسته ئی از رفقای کارگر که از عمل ما استقبال کرده و آنرا از ناحیه انقلابیون مید انستند: این دسته از رفقا تا حدکمی از آگاهی سیاسی برخوردار بودند و بهمین علت نسبت به انقلابیون سیاسی (علاقه) قبلی داشتند" (ص ۸۲-۸۱)"... عده ئی از کارگران معتقد بودند که این کار، کار خود اریه و اخوان و... است اینها د واقع پس از اعتصاب به شدت مایوس شده و میدان را (بهرصورت) در بست در اختیار اریه میبینند. یاس این کارگران در مقابل امید واری دسته ی قبلی کارگران نشاند هندهٔ "عقب ماندگی" آنها نسبت به کارگران قبلی است..." (ص ۸۶)

تحلیل این رفقا از این دو نظر بخوبی نشان میدهد که برخورد رفقا بمبارزات کارگری چگونه است و این رفقا اصولا از جنبش کارگری وطبقه کارگر چه انتظاراتی دارند. کارگری که دارای "آگاهی سیاسی" خوانده شده و رفقا د راوشرا زیاس و ناامیدی ندیده، بلکه او را امید وارنیز دیده اند، کارگری است که عملیات رفقا را تائید میکند ولی بمبارزه ی طبقه خودش که میرسد میگوید: "شاید لااقل اینها (رفقای مجاهد) کاری بکنند ما که نتوانستیم، وکارگری که "مایوس و ناامید وعقب مانده" خوانده میشود، رفیق کارگری است که این عملیات رفقا را تائید نمیکند و آنرا کاورزیم تصور میکند. ولی وقتی بمبارزه ی طبقاتی خودش میرسد میگوید: "ولی آخر کارگر میفهمد، خواهرش را..." مابازد راینجا قضاوت اینراکه کد امیک از اینند وکارگر بعنوان یک کارگر، بعنوان عضوی از آن طبقه - و نه بعنوان یک جریک - عقب مانده و مایوسند و کد امیک بپیشرفته و امید واربحهد ی خود رفقامیگذ اریم. و د راینجا اینرا هم بگوئیم که ماشنید ن این سخن راکه "شاید لااقل اینها کاری بکنند، ما که نتوانستیم" از زبان کارگر زحمتکشی که سالها سابقه ی کار دارد و به گفته ی رفقا د رمبارزات ۱۵ خرداد نیز شرکت داشته برای کمونیستهای ایران شرم آور میدانیم. این سخن اگر یک چیز را نشان دهد، آنهم کم کاری کمونیستها، بیتوجهی شان به طبقه ی کارگر و رهاکرد ن این انبوه رنجبران و مبارزات عظیمشان بحال خود است. آیا اگر کمونیستها وظایف خود را د رقبال طبقه ی کارگر قهرمان ایران انجام میدادند د رپی آنها سازمانده ی کرده، د رمبارزاتشان شرکت نموده و به آنها د رهبری مبارزات وارتقاء سطح آگاهی سیاسی شان کمک میکردند، حال کارگری با سابقه که ۱۴ سال پیش د رمبارزات عظیم ۱۵ خرداد شرکت داشته وازهمان

زمان آماده برای تبدیل شدن به یک کادر انقلابی، یک عضو حزب طبقه‌ی کارگر بوده میگفت: "شاید لااقل اینهاکاری بکنند، ماکه نتوانستیم" آیا اگرما وظایف خود را در قبال این توده‌ی زحمتکش انجام داده بودیم، بازشاهد این چنین یاسی در بین کارگران میبودیم و آنهارا قانع میکند "امیدوار" نه نسبت به مبارزات و توان مبارزاتی خود، بلکه نسبت به کارهای پراکنده و خرده کاریهای آوانتوریستی، روشنفکران منفرد میدیدیم؟ آیا وظیفه کمونیستها در قبال طبقه کارگر بخاطر" شرایط ویژه میهنی" این است که این طبقه را نسبت بمبارزات خود مایوس وناامید و نسبت به عملیات نظامی گروههای مسلح امیدوارسازند؟ نه رفقا، وظیفه‌ی کمونیستها ناامید کردن طبقه‌ی کارگر از قدرت طبقاتی ومبارزه‌ی توده‌ئی خود نیست. وظیفه کمونیستها این نیست که ازکارگران تماشاچیهائی" امیدوار" و موید برای جنگ تن به تن روشنفکران باعمال شاه بسازند، و آنهارا نسبت به مبارزات تاریخساز خود مایوس وناامید سازند. این حتی ازهاکردن کارگران به حال خود نیز آبسوتراست. رفقا مینویسند: "اکثر این کارگران (کارگران سمپاتو موافق باعملیات) درمورد عمل مادارند هنی‌گرائی بودند و سعی میکردند انقلابیون رابزرگ جلوه دهند... این بدان جهت بود که این رفقاد رخود قدرت انجام چنین عملی رانمیدیدند" و حتماتمام دلخوشی ماهم همین باید باشد کهکارگرا ازفعالیتهای اعتصابی و مبارزات طبقاتی خود مایوس وناامید شوند، درمقایسه باخرده کاریهای ما مبارزات خود را بی اثر و نافرجام ببینند، خودرا ناتوان احساس کنند، وبه جنگ تن به تن بامبادشمن دل خوش کنند و انفجاریک بمب مارابرمبارزات جمعی خود که بنابست طبقه‌ی کارگر رابه گردانی برای مبارزه‌ی قطعی بارژیم کارگرکش پهلوی بدل کند، ترجیح دهند. این نارواست و بدبیراهه کشیدن مبارزات طبقه‌ی کارگر و کارگری که چنین بیندیشد بکلی ازمبلغ مبارزات طبقاتی خویش پرت شده است. به اعتقاد ما آن کارگری که میگوید: "بدی مادر... چه برسرکارگر آورد! این کارراکرد که کارگرازود ترنتواند بیرون کند، حق ومزایای اورا بالا بکشد و... ولی آخر کارگرمیفهمد، خواهرش را..." وازطرف رفقا" عقب مانده" لقب میگیرد، اوست که پیشرو و آگاه است. اوست که هرچند در این مورد مشخص اشتباه کرده اما حساب میکند، برای سرکوب کردن مبارزات جمعی کارگران، رژیم وقتی درتنگناگیر کند ممکن است حتی بسی درگوشه‌ئی منفجرکند، تابهانه‌ئی بدست آورد وحنیش را بخون بکشد، و آیانمونه‌ی چنین جنایاتی ازطرف دشمنان طبقه‌ی کارگرکم است؟ درتاریخچه و مبارزات کارگران جهان به صدها نمونه ازاین نوع برمیخوریم. این کاری است که دهها بار عمال سیای آمریکا در کشورهای آمریکای لاتین درکران مبارزات کارگری کرده‌اند. درکشورهای آمریکای لاتین زمانی که مبارزات کارگری وکمونیستی این خلقها بالا میگرفت، جاسوسان سازمان سیای آمریکا از یکسو راعتصابات کارگری بمب منفجرمیکردند وازسوی دیگر دکلیسا ها، ویکی رابه کشیشها نسبت میدادند ودیگری رابه کمونیستها تا هم آنهارابه جان هم اندازند و هم برای مداخلهی ارتش مزدور بهانه بتوانند. ونباید بعید دانست که فردائی هم گه مبارزات اعتصابی و تظاهراتی طبقه کارگروطن ماگسترش یابد، رژیم فاشیست پهلوی

دست به چنین کارهائی بزنند. اگر میگوئیم تمامی تجربیات ضد انقلاب جهانی در اختیار دربارپهلوی است پس این یکی هم هست و آنوقت کارگری که چنین احتمالی را ببیند و با توجه به نتیجه ئی که این انفجارات شما رفقا فی المجلس داشته* حدس بزند که حتی ممکن است خود رژیم دست به چنین کاری زده باشد، بهانه ئی برای سرکوب مبارزات آنان بدست آورد و باز هم علیرغم این توطئه‌ی احتمالی و آن جنایات رژیم بگوید: "ولی آخر کارگر میفهمد، خواهرش را..." این کارگر پیشرو است و متکی به نیروی طبقه‌ی خود و این کارگر است که مسائل را گاه خیلی روشنتر از خود انقلابیون می بیند و درک میکند. چنین کارگری را نباید عقب افتاده و مایوس خواند. مایوس اوست که میگوید: "شاید اینها کاری بکنند، ماکه نتوانستیم". و باید بهمد بریم که تازه مایه یاس اوهم مائیم. غیبت ما از زمینه‌ی مبارزاتش، بحال خود رها کردن مبارزات او وفریفته شدنمان به خرده کاریهای تکراری ئی که تنها نامش گاه بگاه تغییر میکند. بدنیست اولین درسی راکه لنین کبیر، پیشوای بزرگ پرولتاریای جهان، از انقلاب ۱۹۰۵ روسیه برای جنبش جهانی کمونیستی (وازجمله برای ما) میگذارد بیاد آوریم "درس اول واساسی این است که فقط مبارزه‌ی انقلابی توده ها قادر است زندگی کارگران و طرز اداره دولت را بنحوی نسبتا جدی بهبود بخشد. هیچگونه "همدردی" افراد تحصیلکرده با کارگران و هیچگونه مبارزه‌ی دلیرانه تروریستهای منفرد نمیتواند به ارکان حکومت مطلقه‌ی تزار و قدرت مطلق سرمایه داران لطمه وارد سازد. فقط مبارزه کارگران و فقط مبارزه مشترک میلیونها نفر قادر به انجام این عمل بوده..." (جلد ۱ ص ۲۱۲) لنین بدنبال این درس و بیت ازسرود انترناسیونال را نقل میکند:

بر ما نبخشد فتح و شادی — خدا، نه شه نه قهرمان
بادست خود گیریم آزادی — در پیکارهای بی امان

وحال از آنچه گذشت نتیجه گیری کنیم:

۱- نقش عنصر آگاه که باید در مبارزات کارگران شرکت کرده و با افشاگری سیاسی و ترویج سوسیالیسم علمی در بین آنان جنبش خود بخودی این طبقه را به جنبشی آگاهانه و متشکل برای سرنگونی رژیم استثماری، استعماری حاکم مبدل نماید عوضی گرفته شده.

۲- طبقه‌ی کارگر و مبارزات خود بخودی، صنفی - اقتصادی بحال خود رهاشده و وظایف آگاهی دهی، تشکل بخشی و رهبری مبارزات این طبقه به وظیفه‌ی من در آوردی" حمایت مسلحانه" تحت عنوان "مبارزه سیاسی در سطح بالا" تبدیل گردیده است.

۳- قدرت و توان طبقه‌ی کارگر بی اهمیت گرفته شده و انفجار چند بمب براعتصاب چند هزار کارگر رزمنده برتری داده شده است.

---

* "بدنبال عملیات مادر کارخانه ایرانا نزدیک به ۲۰۰ سرباز به فرماندهی یک سرهنگ با تجهیزات نظامی مستقر میشوند و کارگران شیفت دوم را در حین ورود به کارخانه بازرسی بدنی کرده و کارت آنها را مهر میزنند. چند روزی ژاندارمها با مسلسل سبک دورتا دور ورودی داخل کارخانه را بشدت تحت نظر میگیرند. آنها با رفت و آمد مداوم خود شدیدا به مراقبت از کارگران میپردازند و بعضی از کارگران و عابرین را که از آن حدود می گذشتند مورد بازجوئی قرار میدهند." (قیام کارگر ۲ ص ۲۷ - ۲۱)

۴- حاصل این بررسی رفقا چیزی نمیتواند باشد جز مذاری تبلیغ عملیات چریکی در بین کارگران و بیشتر از آن، ناآگاهانه تبلیغ بی اثری مبارزات جمعی کارگران و مایوس کردن آنان نسبت به مبارزات گذشته خودشان - که این آخری خلاف خواسته خود رفقا نیز هست.

جای دیگری که رگه های اکونومیستی از درون برخورد رفقا به مبارزات طبقه کارگر به روشنی بیرون میزند تحلیلی است که رفقا براعتصاب کارگران کارخانه سیتروئن نوشته اند. این تحلیل (قیام کارگر ۲ ازص ۱۰۲ ببعد) بروشنی بیانگر خطی است که رفقا برای مبارزات کارگران در نظر دارند: خط اکونومیستی یک دست و نا آغشته! کارگران پس از مدتها اقدامات قانونی و شکایت و مذاکره، بالاخره با خواست مشخص: ۱- افزایش سود ویژه، به پنج ماه در سال و ۲- اخراج رئیس کارگزینی، دست به اعتصاب میزنند. مجموعاً ۵ روز کارگران در اعتصاب اند. ژاندارمهای رژیم کارخانه را محاصره میکنند، وزیرکار مشخصاً به دفاع از کارفرما وارد عمل میشود و در پایان ساواک نیز به تکمیل کار آنها میپردازد. کارگران در برابر همه فشارها از تبلیغ راههای قانونی توسط مزدوران کارفرما تا محاصره ژاندارمها و تهدیدات وزیرکار، مقاومت میکنند، وقتی نیز که کارفرما عقب مینشیند و سود ویژه را نسبت به سال قبل که ۲ ماه بوده، چهارماه (یعنی دو برابر) میکند، "در مقابل یکی از نمایندگان رفرمیست که گفته بیایید و با همین چهارماه موافقت کنید و بسلامتی شاهنشاه هورا بکشید و بروید سرکار" همگی میگویند: "مانند هورا میکشیم ونه با چهارماه موافقت میکنیم." (ص ۱۰۸) ولی بالاخره با توطئه های خائنانه رژیم اعتصاب بشکست می انجامد. رفقا از این اعتصاب برای کارگران درسهائی گرفته اند که مابه برخی از آنها میپردازیم: "دومین درس" اعتصاب موثرترین حربه برای به زانو درآوردن کارفرماست." صحبت بر سر آنچه در اینجا گفته شده نیست، بلکه بر سر آن چیزی است که باید در اینجا گفته میشد ونشده است. و آن اینکه اعتصاب تنها ابزار مبارزاتی ئی علیه کارفرما نیست، بلکه برای مبارزه با دولت نیز اعتصاب ابزاری برنده است. بعبارت دیگر اعتصاب تنها ابزار مبارزه اقتصادی نیست، بلکه ابزار مبارزه سیاسی نیز هست و کسی که اینرا نمیفهمد گرفتار گرایشات اکونومیستی است، و رفقای مجاهد مادر این زمینه گرفار چنین انحرافی هستند. رفقای مجاهد، اعتصاب را تنها وسیله ئی برای مبارزه اقتصادی میدانند و درست برخلاف لنین که اعتصاب را مدرسه جنگ میداند. البته اگر استاد ما میخواست به همین نمونه "دومین درس" باشد، میشد گفت که فراموش شده است، لیکن وقتی به دیگر نوشته ها رفقا نیز سر میکشیم، آنوقت روشن میشود که نه تنها صحبت از فراموشی نیست، بلکه با اصرار چنین میاندیشند. مثلاً در مقدمه همین تحلیل رفقا سومین نتیجه گیری از اعتصاب کارگران ایران اینچنین بیان شده: "اعتصاب موثرترین شیوه ئی است که در چهارچوب مسائل صنفی - اقتصادی کارگران میتوانند سرمایه داران را به زانو درآورند." (قیام کارگر ۲ ص ۱۰۳) یا در قیام کارگر ۲ صفحات ۱۲۶ و ۱۲۷ طی چند خط چنین میخوانیم: اینک آنان (کارگران) به آخرین و موثرترین حربه در زمینه مبارزات اقتصادی - صنفی خویش یعنی اعتصاب روی می آورند. اعتصاب موثرترین حربه ئی است که در چهارچوب مسائل صنفی - اقتصادی کارگران

میتوانند سرمایه دار ابزار خود را آورند . . . اعتصاب تنها جواب قاطع و دندانشکنی است که کارگران میتوانند در برابر حق کشیها و اجحافات سرمایه داران (در زمینه مسائل صنفی) به آنها بدهند" (همه جا تاکید از ماست) و با توجه به این نمونه ها و موارد دیگر است که میگوئیم رفقا مصرا میخواهند اعتصابات کارگران را در چارچوب مسائل صنفی - اقتصادی محدود کنند. و این یکی از بارزترین نشانه های اکونومیسم است.

لنین اعتصاب را مدرسه جنگ میداند و میگوید در این مدرسه است که طبقه کارگر باید برای وارد شدن در جنگ نهائی علیه سرمایه داران خود و لنشان آماده گردد . شما رفقا اعتصاب را ابزاری فقط برای مبارزه صنفی - اقتصادی میدانید و علت این همانسان که قبلا نیز گفتیم از یکسو بازتاب پذیرفته نشدن عملیات چریکی شما از طرف طبقه کارگر است و از سوی دیگر نشان دهنده ی تسلیم شدن شما رفقا بمبارزات خود بخودی کارگران . مبارزات خود بخودی امروز کارگران مبارزاتی صنفی - اقتصادی است و اگر همچنان که تا امروز شده، باز هم بحال خود رها شود ، تا سالهای بعد هم بمبارزات آگاهانه ی طبقاتی تبدیل نخواهد شد. شما بجای اینکه این شرایط را ببینید و برای نجات این مبارزات از این وضعیتش، برنامه و راه حل مشخص ارائه دهید ، همین چیزی را که امروز هست فرموله اش میکنید و حاصل این میشود که مبارزه اعتصابی کارگران ، تنها در زمینه ی خواستهای صنفی - اقتصادی میتواند مورد قبول واقع گردد . بجای اینکه بگوئید مبارزات طبقه کارگر ما امروز اکثرا و حتی تماما اقتصادی است ، و اکونومیسم در اوج سرنوشت این مبارزات را تهدید میکند و از انقلابیون بخواهید - و خود نیز عمل کنید - که با کار سیاسی و تبلیغ و ترویج در میان کارگران و هدایت مبارزات آنان و طرح شعارهای سیاسی در این مبارزات نجات آن بکوشند ، میگوئید ، این همین است که هست. درست هم هست و وظیفه ی انقلابیون نیز "حمایت مسلحانه" از همین مبارزه است نه تغییر آن . اینرا ما میگوئیم برخورد اکونومیستی بمبارزات کارگران کردن . اعتصاب مدرسه ی جنگ است. اعتصاب میتواند و باید برای کسب درخواستهای صد درصد سیاسی هم برگزار شود . اگر اعتصاب در چارچوب خواستهای صنفی - اقتصادی بماند در نهایت خطری برای رژیم نخواهد داشت و درست وظیفه انقلابیون این است که این حربه را از بی خطر بودن در آورند و برای رژیم خطرناک کنند . وظیفه ی انقلابیون این است که بکارگران بگویند حقوقشان کدام است و دشمنشان کیست؟ بکارگران بگویند که آنچه جنایت و خیانت و وطن فروشی از طرف باند فاشیست و هرزه در بارد را این کشور میشود بر سرنوشت آنها و فرزندگی آنها تاثیر مستقیم دارد . بکارگران بگویند که وظیفه شان مبارزه برای چند ریال گرانتر فروختن نیروی کار خود نیست، و از آنها بخواهند و یاریشان دهند که خواستهای سیاسی و انقلابی خود را در همین اعتصابها مطرح کنند ، نه اینکه به آنها بگویند وظیفه شما امروز گرفتن چند ریال اضافه دستمزد است و بس. وقتی طبقه کارگر مبارزه اش مبارزه ی اعتصابی است و مبارزه اعتصابی هم تنها صنفی - اقتصادی خوانده شود ، حاصل جز بنست که وظیفه ی طبقه کارگر در کشور ما میشود مبارزه برای چند ریال اضافه دستمزد ، و در راه این بدست آوردن طبعا به هرخواری و ذلتی هم تن باید داد . آیا راستی اگر ما خود معتقد به این باشیم که

مبارزات اعتصابی طبقه کارگر باید در راه خواستهای سیاسی صورت گیرد، ونه اینکه محدود گردد به خواستهای صرفا اقتصادی، جائی بهتر از اینجا یک چنین اعتصابی برای تبلیغش میتوانیم بیابیم؟ اعتصابی که کارگران در آن مشخصا بانمایندگان رژیم روبرو شده اند وحتی عقب مانده ترین کارگران نیز بچشم خود دیده اند که رژیم چگونه ازکارفرما حمایت میکند و واند ارمیا، وزیرکار و سازمان امنیت خود را برای دفاع ازسرمایه دار (آنهم یک خارجی) به جنگ کارگران زحمتکش ما میفرستد. آیا جائی بهتر ازاینجا برای تبلیغ سیاسی در بین کارگرا و هدایت آنان بسوی درک لزوم طرح شعارهای سیاسی در اعتصاباتشان میتوان یافت؟ سرمایه دار خود با پرداخت چهار ماه سود ویژه بکارگران موافقت کرده، وزیر کار رژیم ضد کارگر محمد رضاشاه میگوید: "بخاطر عمل غیرقانونی شما (کارگران) و جبران خسارت کارفرما! امسال فقط یکماه سود ویژه به شما پرداخت میگردد." (ص ۱۱۱) آیا کجا بهتر ازاینجا میتوان بکارگر نشان داد که این رژیم فاشیست و ضد کارگر، این رژیمی که مدعی است برای شما کارگر ان "انقلاب" کرده و حق شعار ازکارفرمایان گرفته، تا این حد رژیم سرمایه داران- ودر این مورد مشخص نوکر سرمایه داران خارجی- است؟ و آیا نشان دادن چنین نکته ئی جزاین است که در درس گیریمان ازاین اعتصاب بکارگران بگوئیم: رفقا همانسان که خود دیدید فاصله ئی بین سرمایه دار و رژیمش نیست و مبارزات شما و از آن جمله امروز بطور مشخص اعتصابا تتا ن تنها در صورتی میتواند ثمربخش افتد و گامی مثبت در جاده ی دراز پیکاری که با این رژیم و اربابانش دارد بحساب آید که از حالت اقتصادی بودن صرفش در آید و خواستهای سیاسی. در آن مطرح گردد؟ آیا جزاین است که بطبقه کارگر بگوئیم، اعتصابات شما میتواند و باید رژیم را در مقابل خواستهای سیاسی شما نیز بعقب نشاند؟ در این درسگیری رفقا عکس این شده- البته با توجه به نمونه های دیگری که آورده ایم- واین بیانگر یک گرایش اکو- نومیستی شدید در برخورد رفقا به طبقه کارگر است.

"سومین درس- نقش ضد کارگری دولت شاه: در این اعتصاب نقش رژیم ضد خلقی شاه خائن و سرکوب کارگران بخوبی قابل مشاهده است..." در زیر عنوان این "سومین درس" طی دو صفحه ونیم بخوبی رابطه ی رژیم شاه با سرمایه داران و نقش رژیم شاه در سرکوب این اعتصاب افشا گردیده که دست میزند. اما باز در اینجا هم صحبت از آن مطالبی نیست که گفته شده صحبت از مطلبی است که میبایست گفته میشد و نشده وعلت اینهمه دست پاچه شدن رژیم و شتابش برای سرکوب مبارزات کارگران است و به اعتقاد ما درست همین نکته ئی که فراموش شده هسته اصلی آموزش این درس بوده است و درست در همین جاست که میتوان دید برخورد ما به مبارزات کارگران برخوردی اکونومیستی است یا کمونیستی.

اگر رژیم شاه بداند اعتصاب از همین کارخانه ئی که در آن آغاز شده فراتر نمیرود و خواست کارگران نیز از حد همین خواستهای اقتصادی بالاتر نخواهد رفت، آیا باز هم طبیعی است که با اینهمه سراسیمگی به سرکوب خونین آنان میپردازد؟ به اعتقاد ما واهمه ی اصلی رژیم در همین مبارزات اقتصادی نیز از عواقب سیاسی آنهاست. درست است که رژیم بخاطر حفظ وظیفه مرکزیش که حفظ منافع استثمارگران است اعتصابات

اقتصادی را نیز سرکوب میکند ، لیکن ترس اصلیش از چشم انداز ی است که در فردای این مبارزات میبیند . و درست این نکته است که در این درسگیری باید به طبقه کارگر گفت. باید بگوئیم رفقای کارگر ، اینهمه وحشت رژیم نه از چند روز اد امه ی اعتصاب شما . . . ۲ نفر است و نه ازترس پرداخت ۵ ماه سود ویژه از طرف کارفرما . علت این وحشت بیشتر در جای دیگر است. در آنجاست که مبارزات صف اعتصابات شما گسترده تر شود و مبارزات خواستهای اقتصادی شما جای خود را به خواستهای سیاسی بدهد . باید بگوئیم : ترس رژیم از این است که این اعتصابات برای شما کارگران مدرسه جنگ گردد و شما در این مدرسه جنگ بحقوق سیاسی ، جایگاه طبقاتی و رسالت تاریخی خویش پی برده در مقابل رژیم خواسته های سیاسی خود را مطرح کرده و برای براندازی کل این سیستم استثماری گندیده و ضد خلقی بپاخیزید . این است انگیزه ی آنهمه سراسیمگی رژیم و مداخله ی آشکارش در اعتصابات کارگری . و حال که چنین است باید مبارزات کارگران را به چنین سمتی - سمتی که رژیم از آن وحشت دارد - سوق داد . باید در اینجا که رابطه ی رژیم با سرمایه داران را افشا میکنیم و نشان میدهیم که رژیم چگونه از منافع آنها بقیمت ریختن خون دهها کارگر زحمتکش حمایت میکند ، اینرا هم بگوئیم که مسئله رژیم مسئله ی فردای مبارزات شماست و زمانی که شعار سرنگونی رژیم در آن مطرح گردد و بخاطر نرسیدن به چنان روزی است که امروز اینچنین سرکوب میکند .

"درس چهارم" درباره ی نمایندگان کارگران و نقش آنهاست. از آنجائی که این درس و درس بعدی روشنترین تبلور انحراف اکونومیستی و تریدیونیستی رفقا نشان میدهد کمی بیشتر روی آنها مکث میکنیم :

درس چهارم - نمایندگان کارگران و نقش آنها : "نماینده ی کارگران ، همانطور که از اسمش بر میآید فردی است که از طرف کارگران انتخاب میشود تا به نمایندگی از طرف همه ی کارگران از حقوق صنفی آنان در رابطه با کارفرما دفاع کند . اگر کارگری بوسیله کارفرما اخراج میشود نماینده با اتکاء به پشتیبانی کارگران باید از این امر جلوگیری کند . نماینده ی کارگران باید بهد اشتی ترکردن محیط کار را بعنوان یکی از حقوق صنفی مورد تقاضای همه ی کارگران برکارفرما تحمیل کند . اگر خسارت جانی یا مالی متوجه کارگری شد ، او باید جبران کامل آن خسارت را از کارفرما و دولت پیگیری کند و . . . طبیعی است که نماینده برای بهتر انجام ادن وظائفش باید از هر وسیله و شیوه ئی کمک بگیرد . در این میان موثرترین شیوه ئی که میتواند کارفرما را به زانو در آورد اعتصاب است و بنابراین نماینده ی واقعی کارگران هیچگاه از بکار بردن این حربه برای شکست دادن کارفرما نباید ترسی بخود راه دهد . او باید از این موثرترین شیوه در مبارزه ی صنفی برای گرفتن حقوق کارگران استفاده کند . . . اینها وظایف یک نماینده ضد اکار و واقعی است." (تاکید ها همه جا از ماست) در سراسر این وظایفی که برای نماینده ی "ضد اکار و واقعی کارگران" شمرده شد حتی کوچکترین اشاره ئی بهد وظایف سیاسی این نماینده و اصولا حقوق سیاسی طبقه کارگر نشده است. انگار نه انگار که برای طبقه کارگر وطن ما حقوق و مسائلی فراتر از خواستهای صنفی و اقتصادیش نیز وجود دارد . ما از رفقا سئوال میکنیم ، آیا اگر بنا بود یک آدم لیبرال و یا همان حامیان مشی تریبه

یونیونیستی ، یعنی در واقع سیاستمداران بورژوازی مشخصات و وظایف نمایندگی کارگران را در اساسنامه‌ی یک اتحادیه کارگری معمولی بنویسند چیزی کمتر از آنچه شما رفقا بعنوان نمایندگان مشی پرولتاریائی نوشته اید ، مینوشتند ؟ بی تردید نه . حتی اکونومیستها تا این اندازه مسائل صنفی و اقتصادی کارگران را عمده نمیکردند و نمیکنند . انها نیز حد اقل برای حفظ آبروی خود هم که شده چند وظیفه سیاسی رفرمیستی در کنار وظایف اقتصادی می‌گذارند . آنها نیز نمیگفتند کارگران تنها مبارزه‌ی اقتصادی کنند . میگفتند " بهمان مبارزه اقتصادی جنبه سیاسی " بدهیم . امارفقای مجاهد مانند ه ئی وظیفه‌ی سیاسی برای طبقه کارگر و بنا چار برای نماینده‌ی فداکار و واقعیش نیز نمی بینند . وظیفه‌ی یک نماینده واقعی و فداکار طبقه کارگر در وطن ما میشود محدود کردن مبارزات کارگران در چارچوب خواستهای صنفی مطلق . واین وظیفه ئی است که از طرف یک سازمان کمونیستی در یک نشریه پرولتری تعیین میگردد . ما فکر میکنیم رفقا اگر بجای سئوالاتی که در اعتصابات بهار ۵۳ از طرف کارگران پیرامون انفجار بمبهای خود میکردند ، از آنها مشخصات ووظایفی را که خود برای نمایندگان شان قائلند می پرسیدند بی تردید به این اشتباه خود پی میبردند . کارگران نمایندگانی میخواهند که مشخصات توده گلها ، طاهری ها و صالح جهانیها را داشته باشند نه نمایندگانی که مبارزات آنها را محدود کنند به چارچوب خواستهای اقتصادی و آنهم با توسل به هر وسیله و شیوه ئی ، که از آن جمله است " زنده باد شاه " کشیدن و . . . این از هر سیاست رفرمیستی نیز عقب افتاده تر است . کارگران در جواب اینگونه " راهنمائی "ها و گرسن دان "های ما بما خواهند گفت : " بمبهوده در تشویش هستید آقایان . شما ما داخله در کاری که ما خود از عهده‌ی آن برمیائیم خیلی بخودتان زحمت میدهید ، ولی از انجام وظایف حقیقی خود سر میپیچید . " (لنین جلد اول ق (ص ۳۳۶) آری رفقا به ما خواهند گفت ما خود میدانیم که باید از حقوق صنفی خود دفاع کنیم ، باید محیط کارمان بهداشتی باشد ، باید اگر یکی از رفقایمان اخراج میشود ، بازگشتش را بخواهیم و همه‌ی این کارها را هم بارها و بارها پیش از اینکه اصلا خبری هم از شما باشد انجام داده ایم . شما بیائید و آنچه را ما نمیدانیم برای ما روشن کنید . بیائید و بوظایف خود در قبال جنبش ما پاسخ گوئید . و به این مسائل است که یک کلمه اشاره هم در این درسگیریها نشده است . واین نشاندهنده درک نادرست ما از تئوری مارکسیسم ، از نقش کمونیستها و از نقش طبقه‌ی کارگر است . شما رفقا از آنجائی که مبارزه‌ی سیاسی را تنها مبارزه‌ی چریکی میدانید ، مبارزه اعتصابی را نیز باید تنها مبارزه‌ی اقتصادی بدانید و از آنجائی که به کمونیستها باید آوانتوریستی برخورد می‌کنید ، بطبقه کارگر نیز مجورید باید اکونومیستی برخورد کنید . بازهم میرسیم به اینجا که آب از سرچشمه گل آلود است و ایراد در شی چریکی است که علیرغم همه‌ی تغییراتی که در حواشیش داده شده " محورش " هنوز همان محور است .

درس پنجم بررسی علل شکست اعتصاب است . تکه هائی از آنرا نقل کنیم : " . . . پس از انجام مذاکرات بی‌حاصل . . کارگران دست به اعتصاب میزنند . . . کارفرما اجبارا بسا پرداخت ۴ ماه سود ویژه موافقت میکند . کارگران این مقدار سود ویژه را نمیخواهند . کارفرما

و رژیم . . . باتهدید به بیرون کردن کارگران اعتصاب را باشکست مواجه میسازند . اکنون باید پرسید اصلی ترین علت شکست اعتصاب چه بود ؟ آیاشکست اعتصاب بدلیل کم تجربگی مبارزاتی کارگران بود ؟ بدلیل این بود که آنهابرای اولین بار دست به اعتصاب زده بودند؟ نه . . . آیااعتصاب به این دلیل شکست خورد که کارفرما برای ازپین بردن نطفه ئی که بوجود آمده بود حاضرنشد خواستهای آنهارابر آورده کند ؟ ویابدلیل حمایت شدید دولت از کارفرما بود ؟ بازهم نه . . . پس علت شکست اعتصاب چه بود ؟ بنظرما ضعف رهبری اعتصاب . . . این ضعف رهبری درست درآنجائی مشخص شد که کارگران پیشنهاد ۴ ماه سود ویژه را رد کردند ." بعد ازاین مطالب نیز باز دوسه صفحه مطلب دربارهٔ علت شکست این اعتصاب هست که هستهٔ همه‌اش این است که کارگران به چهارماه سود ویژه راضی نبودند ، سطح درخواستهایشان بالا بود ، و خلاصه حد نگه نداشتند ودرتمام مطالب این دو سه صفحه تاکید بیش ازحد براین شده که کارگران باید با چهارماه سود ویژه موافقت میکردند واین اعتصاب راپایان میدادند . آنقدربراین لزوم قبول ۴ ماه سود ویژه تاکید شده وشکست اعتصاب ناشی ازعدم قبول چهارماه سود ویژه از طرف کارگران گفته شده که انگارتحلیل گر اعتصاب نه یك کمونیست و رهبرمبارزات توده ئی ، بلکه یك منشی قادراتحادیه کارگری است. هیچ توجیهی به این نشده که اد امه این اعتصاب دروزهای بعد چه درسهاوتجربیاتی برای کارگران داشته و آنهارابرای مبارزات آینده شان تاچه حد آماده ترکرده ، هیچ این نکته درنظر گرفته نشده که درمبارزات طبقه کارگر خواستهای صنفی ـ اقتصادی تنهامیتواند گام اولی باشد برای شروع اعتصاب و برای به اعتصاب کشیدن کارگران ، آنهم امروز دیگر درکشور ما برای اقشار عقب افتاده و ناآگاه ، گوئی که هدف و یگانه هدف رسیدن بچند ریالی بیشتر بوده است. وبرای طبقه کارگر رسیدن یا نرسیدن به همین چند ریالها نشانده هنده شکست یا پیروزی است ، نه کسب آمادگی آنها درراه انجام رسالت تاریخی شان . گوئی که راستی : " افزایش یك کپك به هر مناتی ازهرگونه سوسیالیسم و هرگونه سیاستی به قلب نزدیکتر و گرانبهاتراست" (لنین ج ۱ ق ۱ ص ۲۸۶) رفقا میگویند علت شکست در ضعف رهبری نیزدرست درآنجائی مشخص شده که کارگران پیشنهاد چهارماه سود ویژه رارد کردند . چند صفحه ئی برگردیم به عقب به جریان اعتصاب : " فشارکارگران و شدت اعتصاب باعث میشود که کارفرما بپردازد ۴ ماه سود ویژه موافقت کند ، ولی کارگران ازقبول این پیشنهاد خودداری میکنند ودرمقابل حرف یکی ازنمایندگان رفرمیست که گفته بود بیائید وباهمین ۴ ماه موافقت کنید وبسلامتی شاهنشاه هوراکشید وبروید سرکار ، همگی میگویند : " مانه هوراکشیم ونه باچهارماه موافقت میکنیم . " آیابه چنین کارگرانی ، آنچنان درس دادن ، عقب افتاده‌تر ازعقب افتاده ترین آنها به مبارزاتشان برخورد کردن نیست؟ حتما اگریك رفیق مجاهد دراین اعتصاب بود ، برخلاف همگی کارگران میگفت ، نه مابرای شاه هورانمیکشیم ولی با ۴ ماه موافقت میکنیم وبرویم سرکار . وبنابراین درست ترین موضع را باتوجه به "درس" رفقا دراین اعتصاب ، باحذف مسالهٔ هوراکشیدن ، همان نمایندهٔ رفرمیست داشته است . چرا ؟ برای اینکه اگرحرف اوراشنیده بودند ۴ ماه سود ویژه رامیگرفتند . حالاکه نشنیدند ،

از آن محروم شدند . اینرا میگوئیم اکونومیسم مطلق و ناآغشته ، " افزایش یك کوپك به هر مناق از هرگونه سوسیالیسم و هرگونه سیاستی به قلب نزد یکتر و گرانبهاتراست." درست بیان فشرده همین سیاست است. و راستی افتخار به آن کارگرانی که نه یك کپك ، چهار ماه حقوق را نیز بهذ یرفتند و فریاد کشیدند نه هورا میکشیم و نه چهارماه میخواهیم . و اینان اغلب کارگرانی هستند که همان شب اگر دست خالی به خانه میرفتند، فرزندشان گرسنه میخوابید .

گویا تا اینجا دیگر کاملا روشن شده باشد که چه کسی به مبارزات کارگران اکونومیستی برخورد میکند و چه دیدی دید اکونومیستی است. از رفقا نقل کردیم که اعتصاب فقط برای خواستهای صنفی است. وظیفهی نمایندهٔ " فداکار و واقعی " کارگران تنها حمایت از منافع صنفی کارگران است، و از دست دادن چهارماه سود ویژه معیار شکست کارگران. وبا توجه به این مجموعه است که گفتیم ، گرایش اکونومیستی سابق در اینجا تا حد تبدیل شدن به یك مشی تمام عیار رشد یافته است. یك نکتهی دیگر باز در اینجا چشمگیر است و آن بی-توجهی رفقا به خواست دوم کارگران - اخراج رئیس کارگزینی - در سرتاسر این تحلیل، تنها یکی دوجا از این خواست نامی به میان آمده آنهم جائی که خواسته گفته شود سطح خواستها بالا بود - یعنی این حرفها به شما نیامد - و این باز به اعتقاد ما منشاء از همان دید اکونومیستی رفقا نسبت به مبارزات کارگران میگیرد . خواست مهم کارگران در این اعتصاب از دید کمونیستها خواست دوم بوده ، به خاطر اینکه درست از همین خواستها هم هست که رژیم میترسد . خواستن فراتر از چند ریال اضافه مزد ، در صورتی که در تمام این تحلیل طولانی اثری از طرح و بررسی و شکافتن این خواست برای کارگران نمی بینیم، به عبارت دیگر زیرسیلی در رشده ، چرا که مقداری بوی سیاسی شدن میداده ، و مبارزه سیاسی هم که دیدیم نه کار کارگران ، بلکه کار " پیشتازان مسلح " است. ما توجه رفقا را به این قسمت از نوشتهی خودشان که میگویند : " آنها [کارفرما و دولت] حساب میکردند اگر بطورکامل در مقابل کارگران عقب نشینی کنند و به همهی خواستهای آنان تن دهند ، بقول خودشان " کارگران پر رو خواهند شد " و از آن بعد دیگر نمیتوانند جلوی کارگران بایستند و آنها را کنترل کنند " جلب میکنیم و میگوئیم که رفقا ، طرح اینگونه خواستها که کارگران را " پر رو " میکند ، و دقیقا وظیفهی ما نیز همین است که کارگران را هرچه بیشتر به قول آنها " پر رو " کنیم . رژیم از همین " پر رو " شدن کارگران است که میترسد ، وما هم باید یکی ازوظایف اساسی مان راهرچه بیشتر " پر رو " کردن آنها قرار دهیم . واینهم تنها راهش کشاندن این طبقه به مبارزهی جمعی سیاسی است ونه محدود کردن خواستها بشر در چهارچوب خواستهای صنفی - اقتصادی ، سازماندهی کمونیستی درمیان کارگران وایجاد هستههای کمونیستی ازپیشروترین آنهاست ونه رهاکردن این هسته بحال خود .

ما ازشمارفقاسئوال میکنیم ، راستی علت اینکه درتمام این ۳۰ صفحه مطلب، خواست دوم کارگران - خواست اخراج رئیس کارگزینی (به احتمال زیاد عامل ساواك) - فراموش شده چیست؟ اگر دست نیافتن به آنست که کارگران به هرد وخواست دست نیافتند . چرا پیرامون خواست

۵ ماه سود ویژه آنهمه بحث شده وخواست تغییر رئیس کارگزینی کاملا فراموش گردیده است؟ آیا دلیلش این نیست که شما توان انجام چنین کارهایی را در طبقه کارگر نمیبینید ؟

در جمع بندی نهایی ازاین اعتصاب رفقا مینویسند : " شکست کامل این اعتصاب (همانطور که دیدیم) نتایج منفی بسیاری بدنبال داشت. کارگران را از مبارزه برای گرفتن حقوقشان مایوس وسرخورده کرد. ناباوری آنها نسبت به قدرت جمعی شان زیاد گردید وبرعکس قدرت کارفرما را بیش از آنچه که بود به آنها قبولانید." (ص۱۲۶-۱۲۸) میبینید قانع نشدن به اولین عقب نشینی کارفرما ونپذیرفتن پیشنهاد یک "نماینده رفرمیست" چه بد بختیهای بسیاری بباری آورد ؟ نادرستی تمام این حکمها را خود کارگران قهرمان سیتروئن در اعتصاب بعدی شان نشان داده اند . بازازخود قیام کارگرنقل میکنیم : " کارگران این کارخانه در (اسفند) سال ۵۳ نیز برای افزایش سود ویژه به ۵ ماه باکارفرما وارد مذاکره شدند ، ولی چون کارفرما حاضر نشد به تقاضایشان پاسخ مثبت بدهد ، کارگران در هفته آخر اسفند دست به اعتصاب زدند . (میبینید چه یاسی ؟! وعجب ناباوری ئی ؟! راستی که چقدر رجنبش خود بخودی کارگری ازجنبش سیاسی وطن ما جلوتر است.) همه کارگران کارخانه (مجموعا ۱۵۰۰ نفر) در این اعتصاب شرکت داشتند . . . . . در روز سوم اعتصاب کارفرما کارخانه را تعطیل کرده . . . . در همین روز ژاند ارمها نیز به کارخانه آمده وآنرا محاصره میکنند . . . . کارگران این کارخانه در سال ۵۳ مجموعا ۱۴ روز دست از کار کشیدند وبقول خودشان ، چهارده میلیون ویا نصد و شصت هزار تومان به کارفرما ضرر زدند ." این اعتصاب قهرمانانه که یکسال پس از آن اعتصاب قبلی از طرف همان کارگران صورت گرفت وآنها علیرغم همه ی توطئه ها و تهدید های دستگاه ۱۴ روز تمام مقاومت کردند ، خوب نشان میدهد که کارگران در پایان اعتصاب قبلی تا چه حد " مایوس وسرخورده " شده بودند وتا چه حد " نسبت به قدرت جمعی شان " ناباوری داشته اند وتا چه حد قدرت کارفرما را قبول کرده اند . این جالب است که توجه شود کارگران قهرمان این کارخانه گرد رسال ۵۲ ، پنج روز اعتصاب کرده بودند ، در سال ۵۳ چهار روز اعتصاب میکنند ودر پایان آنهم اگرچه به همه ی خواستهای خود نرسیده اند ، لیکن خوشحالند از اینکه چهارده میلیون ویا نصد و شصت هزار تومان به کارفرما ضرر زده اند وحال در پایان سال ۵۴ (تاریخ نگارش مقاله ی رفقای مجاهد) ماهنوز نا راحتیم که چرا آن یک کپکی که بنا بود در سال ۵۲ به یک مناط اضافه شود ، نشد !

گرایشی به عقب

در طول یکسالهٔ اخیر، در برگشته از مواضع و نظرات اتخاذ شده توسط "سازمان چریکهای فدائی خلق"، جریانی حاکی از عقب نشینی از مواضع قبلی گروه و تجدید نظر در پاره ای از مهمترین مسائل مربوط به ایدئولوژی و مشی سیاسی این رفقا بچشم میخورد. این عقب نشینی استراتژیک که بطور عمده در زمینهٔ مواضع این رفقا در مورد ماهیت رویزیونیسم معاصر، ماهیت دولت کنونی شوروی و کمیتهٔ مرکزی حزب توده، و برگشته مسائل مربوط به انعکاس صورت گرفته و بویژه در جزوهٔ جوابیه ایکه رفقای چریکهای فدائی خلق در پاسخ به دعوتهای مکرر "کمیتهٔ مرکزی" و در توضیح عملیات گروه خویش در رکشتن جاسوس کثیف ساواک، عباس شهریاری، منتشر نموده اند، به بارزترین شکلی بچشم میخورد، بیانگر جدائی بیشتر مواضع این رفقا از مواضع راستین و اصولی مارکسیسم-لنینیسم و اتخاذ برگشته مواضع "وسط" در مبارزهٔ مهم جاری میان کمونیستها و رویزیونیستها در مقیاس ملی و بین المللی است.

این تجدید نظر و عقب نشینی در مواضع، امتیاز مساعدی برای رویزیونیستهای حزب توده در راه اعمال حملات کینه توزانهٔ شان به مارکسیست-لنینیستهای ایران و تلاششان در جلب نیروهای بینابینی جنبش بسوی خود، بنفع اربابان امپریالیستشان محسوب شده، ابهامات بسیاری در جنبش ما ایجاد نموده و از این نظر حائز اهمیت فوق العاده است. یک چنین گرایشی به قهقرا، تلاش در راه نمودن مرزمیان جنبش نوین کمونیستی با خائنین و رویزیونیستهای حاکی از وجود یک انحراف عمیق ایدئولوژیک و سیاسی در سازمان چریکهای فدائی خلق و ناشی از درک غیرپرولتری ایشان از مبارزهٔ طبقاتی و انقلاب اجتماعی است. چنین تمایلی در آشتی با رویزیونیسم چنانچه تئوریزه گشته و در بستر شکست مشی سیاسی و سازمانی رفقا تکامل یابد، بدون تردید به یک جریان اپورتونیستی و "مائه" (مبانهٔ رویزیونیسم و مارکسیسم، سانتریسم) منتهی خواهد گردید. بهمین علت مبارزه با چنین روند خطرناکی وظیفهٔ همهٔ کسانی است که به جنبش کمونیستی ایران و اعتلای آن میاندیشند.

جنبش نوین کمونیستی ایران که بیش از ۱۰ سال از تولد ش میگذرد و نیروی عظیمی را در جامعه ما متشکل میدهد، اساساً در بطن مبارزه ایکه در مقیاس جهانی برعلیه رویزیونیسم معاصر جریان داشت پا بهستی نهاد و رشد نمود. نتیجهٔ آنکه همهٔ گروههای این جنبش، هم بدلیل پیش گفته و هم بخاطر رسمهائی که از شکستهای سالیان قبل جنبش کارگری گرفته بودند، از همان آغاز زندگی و فعالیت خود را با مرزبندی کما بیش محکمی با رویزیونیسم معاصر عموماً و در اردوستهٔ "کمیتهٔ مرکزی" خصوصاً، شروع نمودند. این مرزبندی پا بپای روشنتر شدن ماهیت در اردوستهٔ خروشچف-برژنف و زائده ی "ایرانی"شان به انقلاب و سو-

سیالیسم، د قیقترگرد یده و حتی تاحد ودی د رمیان نیروهای جنبش د موکراتیک نیز انعکاس یافت . این واقعیت کتمان ناپذ یر حتی د ر آثاراولیه‌ی رفقای فد ائی و بویژه د رکتاب رفیق شهید مسعود احمد زاد ه، موسوم به "مبارزه‌ی مسلحانه، هم‌استراتژی و هم‌تاکتیک" بروشنی بیان گرد یده است. رفیق‌شهید علیرضانابد ل ،عضود یگری ازسازمان یاد شد ه ،د راثرپرارزش خویش " آذ ربایجان و مسالهٔ ملی" بروشنی باروبزیونیستهای خروشچفی یابزبان شیوای خـود ش ، " قوریاغه های خروشچفیسم" ، مرزبند ی نمود ه‌است.

شد ت و قاطعیت مرزبند ی باد اردو ستهٔ کمیته چپها و مواجب د هند گان بایشان تنها محد ود به جنبش کمونیستی نیست. د رجنبش د موکراتیک و د رمیان نیروهای غیرکمونیست نیز د رک نسبتاروشنی د راین‌مورد موجود بود ه است. اگرچه د رسالهای اخیربهمت پاره‌ای جریانات طبعم ازاند یشه های تروتسکیستی و لیبرال منشانه و پاسیفیستی، تلاش وسیعی برای پاک نمود ن این مرزبند ی آغازشد ه که‌ازپشتیبانی " کمیته‌مرکزی" نیزبرخورد اراست. یك نمونه ازموضع د رمجموع انقلابی نیروهای غیرکمونیست برعلیه سوسیال امپریالیسم و اپاد یش رامیتوان د ر رفقای مجاهد پیش از آنکه به جرگهٔ جنبش کمونیستی بپیوند ند مشاهد ه کرد.

د رسالهای پس ازظهوررویزیونیسم خروشچفی و سقوط بسیاری احزاب کارگری وکمونیستی د رکشورهای‌مختلف بسراشیب بی برگشت رویزیونیسم ، مبارزه برعلیه‌آن د رد وسطح جر یـان یافته‌است: زمینهٔ نخست، مبارزه باروبزیونیسم بمثابه جریانی بورژوائی د رجنبش کارگری‌وکمونیستی ، وزمینهٔ‌د وم مبارزه برعلیه د ولت شو رو ی‌بمثابه یك نیروی نوپای‌سرمایه‌اری‌وامپریالیستی. وبلحاظ همین مسالهٔ، مبارزه برعلیه د اردو ستهٔ" کمیته" مرکزی"هم‌د وجنبه د ا ر ا بوده و هست :

ـ نخست اینکه " کمیته"مرکزی" بعنوان قرارگاه اصلی رویزیونیسم معاصرد رمیهن‌ما، مبلغ سازش باژیم تبهکارشاه ، د شمن‌مبارزه‌ی انقلابی وجنبش کمونیستی، مد اح اقد امات ضد انقلاب وناصح "مشروط" طبقات حاکمهٔ‌ایران است.

ـ د وم اینکه " کمیته"مرکزی"خاد م و جیره خوارسرسپرد ه‌ی‌سوسیال امپریالیسم شوروی ، باند کارگزارایرانی آن و جاسوس و ستون پنجم بورژوازی شوروی د رمیهن ماست.

بفراخورشرایط و اوضاع ملی وبین المللی، باند"کمیته"مرکزی"هرد ونقش یاد شد ه راگـاه جد اگانه وغالبا توأما اجرانمود ه‌است. د ونکته مهم کند راینجاباید افزود اینستکه اولا، رویزیونیسم وآشتی باارتجام وامپریالیسم ، بسترا صلی ومتن زند گی این د اردو ستهٔ‌است و نه تنها یك جنبه از آن ، وثانیا ، د و جنبهٔ‌یاد شد ه ازمبارزه برعلیه رویزیونیسم ، جد ا ازهم قابل انجـام نبود ه و ارتباط جد ائی ناپذ یری باهـم د ارند .

د اردو ستهٔ‌"کمیته"مرکزی" از هنگامیکه بد امان رویزیونیسم خروشچفی د رغلطید وکارگزار ایرانی سوسیال ـ امپریالیسم روس‌گرد ید ، کارزاری‌از منحط ترین و مرتجعانه ترین‌مواضع و سیاستهاراد رمد احی ارتجاع‌ایران و کینه توزی و د شمنی با جنبش انقلابی وکمونیستی بـراه اند اخت. مجاد له و "پلمیك" با سخنگویان ارتجاع ایران‌د رمبارهٔ لزوم علنی شد ن" کمیته" کزی‌و حتی اصرارد راینکه قانون سیاه ضد کمونیستی ۱۳۱۰" د رباره افراد نظرمید هدووجز

تودهراکه یك تشکیلات است شامل نمیشود"!! قرارادن خواست به "آزادیهای مصرحه در قانون اساسی "بعنوان شعاراساسی جنبش ما ، دفاع از" اصلاحات ارضی" و سایر" رفرمهای" امپریالیستی ، دفاع از سرمایه داری بوروکرات دولتی ایران بعنوان" رکن مترقی سرمایه داری در ایران"، دفاع آشکار و رسمی از بانی محمد رضاشاه بعنوان جناح ملی هیئت حاکمه ، هم-زمانی با تجاوزکاران فاشیست ایرانی در اشغال سه جزیره و دفاع تلویحی ازنقش واند ارمی شاه ، دفاع از خیانت بزرگ محمد رضاشاه که زیر نام دروغین" ملی شدن نفت" صورت گرفت ، کوبیدن مبارزان انقلابی بعنوان "مشتی ماجراجو و بمب گذار" ، تخطئه ی مبارزه برای سرنگو-نی رژیم شاه بعنوان" حرکت ارتجاعی برعلیه رژیم ضد فئودالی و هوادار تکامل صنعتی کشور" دفاع از قبضه نمودن صنایع توسط دولت و درواقع دربار بعنوان "گامی در راه رشد غیرسر-مایه داری" و ده ها و صدها نمونه ی دیگر که صفحات جراید این دارودسته از آنها انباشته است وبنگاه سخن پراکنیشان هرروزه تحویل مردم ماداده است ، جلوه ایست از رویزیونیسم و سازشکاری با جلادان و قاتلین هزاران توده ای مبارز و قهرمانی که در راه آزادی ، دمو-کراسی و سوسیالیسم بشهادت رسیده اند .

هم اکنونهم که این دارودسته بفراخورشرایط بحرانی ایران و بالاگرفتن دعوای امپر-یالیستهای آمریکائی و روسی - لحن ظاهراتند وتیزی برعلیه رژیم شاه اتخاذکرده اند ، مضمون ضد انقلابی وروبزیونیستی اندیشه هایشان ازسراپای گفتارهاوشعارهای بظاهرانقلا-بیشان کاملا آشکاراست. علت این "تغییرات" در ظاهرمواضعشانرا باید در شرایط بحرانی واوضاع انفجارآسای ایران از یکسو و یورش جنگ افروزانه ی جهانی اربابانشان ازدیگرسود ا-نست. بدین معنی که اوضاع بحرانی جامعه ، رشد ناخشنودی مردم و سراسیمگی هیئت حاکمه ، به" کمیته مرکزی" این امکان رادادهکه از راه" تشدد تیزکردن" حملات خود بجستجوی وحدت با جناحهای" ناراضی" هیئت حاکمه و رسیدن به آرزوی دیرینه شان ، شرکت در هیئت حاکمه و جلب پاره ای نیروها بسوی شوروی و احتمالا زمینه چینی برای گسترش نفوذ آنان در ایران بپردازند . از سوی دیگر تشدید تضاد میان آمریکا و شوروی از جمله در ایران هم انعکاس یافته و بصورت افزایش فعالیت آمریکا برای محکمتر کردن بند های اسارتش بر میهن مابدست ایادیش ، و ازسوی سوسیال-امپریالیسم روس بشکل تلاش در نفوذ بیشتر و یا حتی کشاندن بخشهائی از طبقات حاکمه و گسترش دامنه ی نفوذ اقتصادیش از میزان نسبتا محدود کنونی بتمام ارکان اقتصاد کشور و سرانجام تبدیل ایران از واند ارم امپریالیسم آمریکا به واند ارم امپریالیسم شوروی نمود ار میشود . این تلاش شوروی در بستروضعیت بحرا-نی و انفجارآسای کنونی ، ازجمله بدست ایادی ایرانیش یعنی باند اسکندری و شرکا ، بصورت "تشدید حمله" به باند دربار و مشوره گری با باند ها و محافل دیگر هیئت حاکمه ی سراپا ارتجا-عی و سرسپرده ی ایران انعکاس مییابد . بهمین دلیل پیش گفته وضعیت بحرانی جامعه و شدت گیری تضاد میان آمریکا و شوروی ، دارودسته ی" کمیته مرکزی" بگرشته بازیهای تازه و ظاهرا رادیکال را به خیمه شب بازی بده و بستانهایش با ارتجاع وارد کرده است . از جمله

اینکه با" افسران میهن پرست و ضد دیکتاتوری" (ازقماش" میهن‌پرستانی" چون بختیار و نه میهن‌پرستان ضد رژیمی راستین) نرد عشق میبازد، با جناحهای"سالمتر" هیئت حاکمه عشوه گری میکند و ازجنبه های راست و تزلزل آمیز پاره ای نیروهای دموکرات تحت‌عنوان" جدائی ازمائوئیسم" تعریف و تمجید اری میکند .

برخلاف آنده سته از نیروهائی که یا بسبب گیجی وکاستیهای تئوریک و یابسبب پاره ای امید هاوابهامی که برای اشغال کرسیهای مجلس و تکرار وقایع سالهای پیش در دل دارند، می‌کوشند آب طهارت بسرپیرد لالائی‌کمیته چی بریزند وآنهارا" نیروهای ضد فاشیست" وطرفدار واقعی براندازی رژیم‌شاه جلوه دهند ، خود کمیته چیها نسبت به هدفهای واقعی خود ازطرح شعار" سرنگونی رژیم کنونی" هیچ شك وشبهه‌ای ندارند. بهمین سبب هم بود که چندی پیش با نگرانی ازاینکه مبادا حرفهای"تند وتیزشان" معانی "بدی" بدهد و بعضی ها یکهو فکرکنند که آنها قصد انقلاب یا چیزی‌دراین حدود را دارند، باعجله منظورشان را در" دنیا" روشن‌کردند . جوانشیرنامی که‌از تازه وارد ین‌به‌حزم" هیئت اجرائیه" است ، در توضیح منظور"تاکتیکی" حضرات ازاین شعارچنین نوشت که :علت مخالفت قلیشان باهمین شعارواصولا بانفس مبارزه برای سرنگونی رژیم شاه آن بوده که" شعار . . . درسالهای‌پیش" بمعنی "سرنگونی رژیم‌کود تای ضد فئودالی وهواد ارتکامل‌صنعتی ایران بود" (!!) و درنتیجه "چپ روانه و ضد انقلابی". البته ایشان بلافاصله روشن مینمایند که غرضشان ازطرح شعار فوق و علت اینکه حالا دیگرطرحش"ضد انقلابی" نمیباشد چیست: " حزب توده ایران بعنوان حزب طبقه کارگرایران (بخوانید د اردوستهی" کمیته" مرکزی" بعنوان کارگزاران وایادی‌سوسیال - امپریالیسم درایران) طبعاترجیح میدهد که جناح سالمترو واقع بین‌ترهیئت حاکمه زمام امور رابدست بدا شته باشد . . . از نظرما این مساله آنقدرمهم است که مامیتوانیم این‌انتقال قدرت رابه شعارتاکتیکی روزتبدیل‌کنیم." (دنیا ، مهر ۱۳۵۴). والبته برای آنکه مبادا این سخنان" تند وتیز" باعث رنجش‌بیش از حد دربارسلطنتی ایران شود و جلوی سازش با آن جناح " غیرسالم" راکاملا مسدود نماید درجای‌دیگری مینویسند :" حتی از بین رفتن حکومت مطلقه ورژیم ترورواختناق موجود میتواند هنوز بمعنی ازبین رفتن سلطنت و استقرارجمهوری . . . . نباشد ."(دنیا ، مهر ۱۳۵۴)

رویزیونیستهای"کمیته‌مرکزی" برای آنکه دربده و بستانهای‌آتیشان باهریك ازبخشهای "سالم" و " غیرسالم" هیئت حاکمه ،بعنوان یك نیروی قابل حساب به بازی گرفته شوند، نیازمند نفوذ درجنبش انقلابی ویافتن نیروهائی اند که بعد هابعنوان وجه معاملاتی‌شان باارتجاع ایران - باشاه یا قره نوکرد یگری از گماشتگان‌آمریکا - بهایش تقدیم کنند یابهترگوییم دربایش قربانی نمایند .

ازجمله تاکتیکهایی که برای اینکاراتخاذ نموده‌اند اینستکه درلحن گفتاروموضع قبلیشان که تمام جنبش انقلابی رامورد حملهی کینه توزانه و ضد انقلابی قرارمیدادند تغییرداده واکنون بفراخورتاکتیك جدید ،لحن ملایمتری نسبت به پاره ای نیروها و جریانات درپیش‌گرفته و بالعکس‌دامنهی حملات خود رامرعلیه مارکسیست - لنینیستها ، تحت‌عنوان " مائوئیسم"

وسعت بخشید داد. در خارجه، باد ادن پاره ای امتیازات وتاکتیکی در تبلیغاتشان به بر-
خی نیروها وجریانات ناسیونالیستی و بینابینی که در ارای مواضع متزلزلی نسبت به رویزیونیسم
و سوسیال- امپریالیسم اند، تلاش شدیدی را برای نزدیکی به آنان آغاز نمود اند که بجـای
مواجه شدن با پاسخ دندان شکن آنها، متاسفانه با برخورد مساعد شان نیز روبرو شد اند.
در اینجا گفتنی است که در ستجات اپورتونیستی از قماش "ستاره سرخ" با مواضع راست وگاه
مرتجعانه ی خویش، وارائه ی نظرات سازشکارانه زیرعنوان "دفاع طی" وغیره، به این کارز ار
رویزیونیستها رعلیه جنبش کمونیستی ایران سخت یاری رسانیده اند. مد بیشتر تیب که کمیته چی-
ها باعلم کردن انحرافات این گروهها و همفکرانشان در سایر کشورها، مواضعی که شباهت
بسیاری با اراجیف خود کمیته چپها و رویزیونیسم معاصر دارند - جنبش کمونیستی ایران وگروه-
های آنرا بابهاد حملات کینه توزانه ی خویش گرفته و کوشش میکنند تا همه ی جنبش کمونیستی
بین المللی و حتی احزاب کبیری چون حزب پرافتخار کمونیست چین، حزب پرافتخار کبا ر
آلبانی رانیز صاحب چنین افکارو نظراتی جلوه دهند و آنانرا بد نام نمایند.
در اردوستهی "کمیته مرکزی" که سالهاد رانتظار الطاف ملوکانه و "د موکراسی" و شرکت در
پارلمان به جاروکشی آستان محمد رضاشاه مشغول بود ند، پس از ناامیدی ازلطف همایو-
نی، برآن شد ند تا ازطریق دیگری، که با اوضاع و احوال جامعه ونشد ید نزاع میان آمریکاو
شوروی نیز مطابقت داشت، وارد بده وبستان با ارتجاع ایران شوند. این راه ایجاب میکرد
که آنان خود راباجنبش انقلابی وطن مانند یك نشان دهند، خویشتن را صاحب پایه ونفوذ
درمیان مردم ونیروهای مختلف جنبش جلوه دهند و خلاصه چیزی بد ست آورند که بهنگا م
ساخت وپاخت های آتیشان با هریخش از هیئت حاکمه، از آن بعنوان وجه المعاطله بهره
گیرند. بهمین سبب و بمنظور جلب نیروهای انقلابی داخل کشور، یکردیف نامه پراکنیهـای
"دوستانه" و ند اهای "محبت آمیز" از طریق جراید ود ستگاه سخن پراکنیشان آغاز نمود اند.
ازجمله ی آنها، نامه ی شان به "سازمان مجاهد ین خلق ایران" است، مبنی براینکه گویاد ارو
دسته ی اسکند ری و شرکا" با رفقای مجاهد "د ارای همفکری" بود ه، "هرد ویمیك استعمارو یك
ارتجاع" معتقد ند، وگویازمینه برای "همکاری" میان کمیته چپها و رفقای مجاهد موجود است،
که البته رفقای مجاهد در "بیانیه" سیاسی "سازمان خود و برخی نشریات دیگرشان بـا
د اردوستهی مرتجع و مکار خط فاصل روشنی کشید ند.
دغلکاران "کمیته مرکزی" در نامه ی دیگرشان به "سازمان چریکهای فدائی خلق"، کـه
البته مکارانه زیرنام "پیام حزب توده ایران به مبارزان و دوستانش" و سپس زسازیرعنوان "پیا
به چریکهای فدائی خلق" انتشارد اد ند، همان لاطائلات بالا راتکرارکرد ه و از جمله می-
نویسند که: "د راین پیام روی سخن ما با آن گروه از مبارزین انقلابی ایران است که خود را
مارکسیست - لنینیست مید انند و بی غل و غش در راه مبارزه پیگیربرای آزادی و رها یـی
میهن . . . گام گذاشته اند . . . خبرهای تازه ای بمارسیده است کـه گویـای ایـن
واقعیت است که در درون آن گروههای مبارزمارکسیست - لنینیست ایران که راهی جز راه
حزب ما برگزیده بود ند . . . یك روند تجدید اندیشه در حال گسترش است . . . ما صد قا

نه بمبارزه شما بدیده تحسین مینگریم . . . شما رفقا در مقاله نامبرده . . . به روشنی حساب خود را با مائوئیستهای ایرانی در اروپا جدا نمائید." و سپس بدنبال یکرشته اراجیف واباطیل ضد انقلابی اظهار شادمانی مینمایند که" برهمین پایه است که به گفتگوی خلاق و زنده میان خودمان و شما روی مسائل مشخص و بدون پرده پوشی ارزش بسیار مینهیم و از شما خواستاریم که برای برپا ساختن یك چنین گفتگوی همه جانبه ای یاری کنید . مابنوبه خود از آنچه از دستمان برآید در این راه کوتاهی نخواهیم کرد ."

همه‌ی این نامه پراکنیهای" دوستانه" را هنگامیکه با حملات کینه توزانه و سبعانه‌ی این گماشتگان سوسیال - امپریالیسم شوروی به جنبش مارکسیست - لنینیستی ایران و گروه‌های آن ، کنارهم قرار دهیم ، تنها یك معنی کوتاه از آن مستفاد میشود ونه چیزدیگری : " کمیته مرکزی" مشتاقانه حاضراست با همه‌ی کسانی که به جنبش کمونیستی ایران وجهان پشت نموده ، در افکارخود تجدید نظراساسی نمایند ، " همکاری" کنند . این جوهر همه‌ی بیانیه‌های رنگارنگی است که این دارودسته برای گروهها و جریانات مختلف جنبش ما ارسال کرده اند . و اینها نه نشان میدهد که این مکاران سرپیری توبه کرده و راستی خواستار مبارزه با رژیم شاه شده اند ، و نه نشان میدهد که تغییرات اساسی در مشی و سیاست و برنامه‌ی ایشان رخ داده است .

طبیعی است که در شرایط نبود حزب کمونیست و پراکندگی شدید سازمانی و ایدئولوژیك در صفوف نهضت کمونیستی وکارگری ایران و فقدان یك قطب مستحکم ضد ارتجاعی در رهبری مبارزات پراکنده لاکن وسیع و دامن گسترند ه‌ی کنونی ، تلاشها ، ژستهای " انقلابی" و وعده های کمیته چپها ، در دل پاره ای نیروهای بورژواو خرده بورژوا مؤثرافتد . این مطلب البته نباید چنین تلقی شود که بدلیل فقدان حزب طبقه‌ی کارگرو پراکندگی نهضت ، گروههای کمونیستی جدا ازهم نباید مبارزه‌ی وسیعی را برای برداشتن نقاب جدید از چهره‌ی قدیمی " کمیته مرکزی" و درهم کوبیدن این توطئه‌ی نوین نوچه های تزارهای نو برعلیه نهضت دموکراتیك و استقلال طلبانه‌ی مردم ایران ، وبه منظورخنثی نمودن تاثیر این تبلیغات مسموم برنیروهای بینابینی و حفظ اتحاد آنان با جنبش کمونیستی ، صورت ندهند . بعکس ، یکی ازنیازهای فوری و مبرم جنبش ما اینستکه همه‌ی گروهها و سازمانهای مارکسیست - لنینیستی و انقلابی ، واز جمله جریکهای فدائی خلق ، تا آنجاکه در امکانات خویش دارند برعلیه این دسیسه‌ی تازه به مبارزه پرداخته و آرزوی دیرین اربابان کمیته چپها را تبدیل جنبش مردم وطن ما به وسیله ای در پیشبرد رقابتهای امپریالیستیشان با آمریکاو سایرین بگورببسپارند . اما درعین حال این نیز واقعیتی است که تا جنبش کمونیستی ما در پراکندگی بسرمیبرد ، ما امکه ارتش وسیع کمونیستهای ایران در زیرر هبری ستاد واحدی قرارندارد ، ما امکه حرکت متحدی از سوی عده ترین گروههای نهضت کمونیستی صورت نگرفته است ، رخنه‌ی پاره ای از اندیشه ها و افکار پاسیف ، کوته بینانه ، و تزلزل آمیز بدرون نیروهای مترقی و انقلابی ، تاثیرگذاری موقت برخی وعده و وعید های سوسیال - امپریالیسم و جارچیان بومیش ، محتمل بوده و چنین امری طبعا آسیب هایی به جنبش خواهد رسانید . بویژه

آنکه اکنون بدلیل اوضاع بحرانی ، تشدید تضاد های درون ارتجاع و میان مردم وارتجاع، پاره ای عقب نشینیهای مصلحتی امپریالیسم در برخی کشورهای فاشیستی چون یونان ، پرتقال و ... و همچنین زمزمه‌های "دموکراسی خواهانه"ی برخی محافل ارتجاعی که وضعیت کنونی را بنفع منافع درازمدت خویش نمیدانند ، امید به تغییرات فوری و کسب آزادی سیاسی، ازهرطریق رادر دل نیروهای بورژوازی واقشاری از خرده بورژوازی مرفه شدت بخشیده و این مساله ، زمینه‌ی تمایلات راست، تزلزل آمیز و لیبرالی را افزایش میدهد.

اما این واقعیات هرگز نمیتواند توجیهی برای آندسته از نیروهائی که خود راپاره‌ای از جنبش کمونیستی ایران دانسته و معتقدند در راه اعتلای آن پیکار مینمایند، گردد. نمی‌تواند بهانه ای برای تجدید نظر و عقب نشینی در مواضع تثبیت شده ی جنبش کمونیستی نسبت به رویزیونیسم معاصر و عوامل ایرانی آن گردد و مثلا رفقائی چون "سازمان چریکهای فدائی خلق" که خویشتن را پاره ای انفکاک ناپذیر از جنبش کمونیستی جهانی میدانند ، درهمان حال در مواضع روشن این نهضت نسبت برویزیونیسم معاصر دست برده و موضعی "وسط" اختیار نمایند. و متاسفانه رفقا چنین کرده اند و با این کارشان عرزیرا که میان کمونیستهای ایران و سوسیال خائنین مواجب بگیر "کمیته مرکزی" با خون کشیده شده ، مخدوش کرده اند و این کارنه در خدمت جنبش ما بلکه آشکارا بنفع کمیته چپیهاست.

بدیدهی ما ، زمینه های اصلی انحراف رفقای فدائی در جزوه‌ی" پاسخ به پیام بقایای رهبران حزب توده" اینهاست*:

۱- رفقای فدائی بی تفاوتی غیرقابل باوری به مسائلی مبارزه‌ی ایدئولوژیک و اصولا ایدئولوژی مارکسیسم- لنینیسم نشان داده و از موضعی کاملا انحرافی و لیبرالی ، بخش مهمی از

---

* بدنیست همینجا در حاشیه ، پیش از آنکه به بحث اصلی بازگردیم ، بیک مسالهی مهم دیگر که مستقیما هم به بحث این مقاله مربوط نیست نیز اشاره کنیم. رفقای فدائی برای نخستین بار ، در این جزوه ، موضع گرفته اند که حزب توده را در سالهای پیش از ۲۸ مرداد ، حزب طبقه‌ی کارگر ایران میدانند . این نظر نزد رفقانشان میدهد که تا چه پایه درکی سطحی و نادرست از حزب طبقه‌ی کارگر دارند . بدیدهی رفقا صرف اینکه حزب توده جنبش کارگری آنزمانرا رهبری میکرد و طبقه‌ی کارگر در سازمانهای وابسته بدین حزب متشکل بود ، کافیست برای آنکه این حزب ، حزب طبقه‌ی کارگر خوانده شود . با این حساب اغلب احزاب رویزیونیستی اروپا ، چون احزاب رویزیونیست ایتالیا و فرانسه که هنوز بخش اعظم کارگران را زیر نفوذ خود دارند و نیز اکثریت سندیکاهای کارگری را رهبری مینمایند ، باید احزاب طبقه‌ی کارگر خوانده شوند. اما حزب طبقه‌ی کارگر بودن تنها به داشتن پایه میان کارگران و حتی "رهبری" نمودن آنان در یک دوره مشخص نیست. این مساله در درجه‌ی اول مسائلی مربوط به متن سیاسی و طبقاتی یک گروه است . قبول آگاهانه‌ی جهانبینی مارکسیسم- لنینیسم و قرار دادن آن بعنوان راهنمای عمل ، نبعیت از مواضع پرولتاریا ، مبارزه برای تامین سیادت آن در جامعه ، رهبری نمودن این طبقه برای سرنگونی بورژوازی و استقرار دیکتاتوری خویش، مبارزه در راه سوسیالیسم و کمونیسم ، انحراف آشکار و بدون واهمه به افکار کمونیستی خود و مرزبندی با تمام ایدئولوژیهای بیگانه برای پرولتاریا ، اینهاست آن شروط اساسی که پیش از هر شرط دیگری معیار اطلاق نام حزب طبقه‌ی کارگر بیک گروه است . متشکل نبودن در میان طبقه‌ی کارگر خود شرط بسیار مهمی است ، اما تنها هنگامی میتواند اصل بحساب آید که شروط نخستین تامین باشند .

جنبش کمونیستی ما را همطراز خائنین "کمیته مرکزی" خوانده اند، گویا که چنین چیزی هم شدنی است. در "پاسخ به . . ." نوشته میشود :

مسلماً در حول وحوش کمیته مرکزی و سایر سازمانهای مشابه عناصر صادقی وجود دارند.

. . . . . بقایای حزب توده و سازمانهای مشابه. . . . (تکیه از ماست ، صفحه‌ی ۸۲)

در مقاله ایکه در توضیح کشتن عباس شهریاری همراه با مقاله‌ی بالا بصورت یک جزوه منتشر شده است، چنین میخوانیم :

در خارج کشور مقدار قابل توجهی از نیروهای انقلابی در چار پراکندگی و سرگردانی شدید هستند . گروهی حراف ومکاره خود را حزب طبقه کارگر میخوانند (که قاعدتا باید "کمیته مرکزی" مورد نظر باشد.) یا گروهی خود را در حال تشکیل حزب میدانند و تابلو- بش را سفارش داده اند و گروهی خود را در حال آمادگی برای تشکیل آن. (صفحه‌ی ۴۴)

این مواضع ابراز شده در اینجا اگر واقعا ناآگاهانه و از روی سهو انجام میگیرد ، خطای بزرگی است ؛ واگر هم آگاهانه و عامدانه جنبش کمونیستی ما و رویزیونیستها اینچنین همطراز میشوند ، براستی مغرضانه است و سراپا انحرافی . حرفهائی که اینجا و در جاهای دیگر این رفقا درباره‌ی جنبش کمونیستی و گروههایی که باشی آنان از یک موضع انقلابی مخالفت دارند زده اند ، ناشی از اینست که رفقای فدائی یکباره خود را مافوق جهانبینی ها و طبقا قرار داده و خیال خود شانرا از مبارزه‌ی ایدئولوژیک راحت کرده و همه‌ی گروهها و یا هر یک بدلیلی با مواضع و مشی آنان مخالفند (خواه مخالفتشان از یک موضع انقلابی و پرو- لتری باشد یا لیبرالی و ارتجاعی) ، همه را یکسر اپورتونیست و از قماش کمیته مرکزی قلمداد کرده اند . و صریحا بگوییم که چنین کاری ناشی از اینست که رفقا از مبارزه‌ی اصولی با منفذ ان انقلابی خود عاجزند و بجای آنکه بسانند یک کمونیست دست به مبارزه‌ی تئوریک و سیاسی در دفاع از افکار و اندیشه های خود زنند ، "اپورتونیسم" و "بی عملی" مخالفانشان را نشان داده و افشا کنند ، بدلیل آنکه متاسفانه در انجام چنین کاری- بهره لیلی - ناتوانند ، کار را با پاره ای اتهام زنی های غیراصولی ، بی اساس و نادرست که از بیخ و بن مغایر با مرام یک انقلابی است ، فیصله میدهند . و راستی راکه رفقا چنین کاری غیرکمونیستی و یکسر برخوا- سته از یک دیدخود مرکزبینانه‌ی خرده بورژوائی است. وگرنه کیست که ندانند در بایی از خون میان مارکسیست - لنینیستهای ایران و جهان ، و رویزیونیستها و از جمله باند "کمیته مرکزی" موجود است ، و دریایی که از خون شهیدان فدائی هم در خود بسیار دارد . و با تاسف باید بگوییم که موضع گیریهای رفقا در این یکساله‌ی اخیرا تفاقا نشان میدهد که اینخود رفقاهستند که کوشش نموده اند تا این مرزبندی را ازمیان برداشته و به نادرست ، این دریای خونرا ، نهر کوچک و قابل عبوری جلوه دهند .

مبارزه ایکه برسر مشی چریکی شهری ، میان مخالفان این مشی و هواداران آن جریان داشته ، برسر یافتن راه درست مبارزه برعلیه رژیم جلاد شاه ، آگاهانید ن مردم و بسیجشان به به این پیکار مقدس بوده است. مبارزه‌ی اصولی مارکسیست - لنینیستهای مخالف مشی چریکی با این نظریه ، مبارزه ایست برای آنکه از نظرگاه نادرستی که پراکندگی نهضت، جدایی

از توده‌ی مردم وهدر رفتن نیروی عظیمی از جنبش را توجیه و تئوریزه مینماید و ایجاد حزب را با ایجاد دستجات چریکی مسلح برابر دانسته، جنبش ما را به خورده کاری و دنباله روی از جریان خود بخودی حوادث تشویق مینماید، جمع بندی شود، برای آنستکه به از میان رفتن چنین بیحاصل اینهمه انقلابی کمونیست وغیرکمونیست که هرروزه بخاطر ازمیان برداشتن یکی ازگماشتگان ریز و درشت ارتجاع ویا انفجارفلان موسسه دولتی یا امپریالیستی، شهید میشوند، پایان داده شود؛ برای آنستکه درجای عملیات نظامی منفرد وجد اازتوده، فعالیت تبلیغی، سیاسی و سازمانی شعربخش و آگاه گرانه نشیند. برای آنستکه درچنین شرایط بیمانندی که جامعه در فلیان است و اینچنین از ما آموزش و آگاهی و رهبری سیاسی میطلبد، که ناخشنودی مردم با چنین وسعت و شتابی بصورت اعتصابات، تظاهرات و اعتراضات پراکنده و خودرو رهرگوشه تجلی میابد، ما کمونیستهای ایران بخود آییم و بجای ادامه‌ی وضعیت نابهنجارکنونی، سازمانی منظبط، همه جاگسترده، پنهان و انقلابی، که پاسخگوی نیازها جنبش مردم ما باشد ودرراس همه و هریک از نهضتهای توده قرارگیرد و همه وهریک ازنیروهای هم اکنون موجود جامعه بنوعی بهره گرفته وآنها را در مسیرواحدی بکاراندازد، بوجود آوریم و پیکار عظیم مردم ایران رابرعلیه محمد رضا شاه، این سگ زنجیر امپریالیسم، وبسوی استقلال و دموکراسی واقعی هدایت نماییم. آری مبارزه‌ی میان هواداران و مخالفان مشی چریکی شهری. اگرازمعدودی گروههای اپورتونیست وسازش طلب بیرون یکی دوگروه خارجه و معدودی محافل کوچک روشنفکری و منفصل در داخل، صرفنظرکنیم. میان اکثریت کمونیستهای ایران و رفقایی است که معتقد به نظرات چریکهای فدائی خلق و نظائر آنها ند. حال آنکه مبارزه ایکه اکنون سالهاست میان جنبش کمونیستی ایران و مرتدان "کمیته مرکزی" جریان دارد، گیفیتا ازمبارزه‌ی یاد شده در بالا متفاوت بوده وبه پیکارمیان خلق وارتجاع مربوط می‌شود؛ مبارزه ایست برعلیه متملقان دربارپهلوی، محکوم کنندگان پیکارهای انقلابی مردم، خائنین به مردم وسنن طبقه‌ی کارگرما و گماشتگان امپریالیسم نوپای روس.

آنگاه شما رفقا چگونه بخود اجازه میدهید، مرزمیان این دونوع مبارزه را مخدوش کرده، همه‌ی آنها بیراکه با نظرات شما مخالفند با بانت "کمیته مرکزی" در یک صف قرار داده و تازه مقاله ایهم دربارهٔ وحدت از رفیق شهید بیژن جزنی در "نبرد خلق" درج نمایید؟ بد بدی ما این مواضع نادرست نه تنها بیان موضع نادرست وضد وحدت شما در برابر بخشهای عظیمی ازگروههای کمونیستی ایران، بلکه نشانه‌ی بد معدود درک انحرافی شما ازرویزیونیسم معاصر و خطرآن برای نهضت مردم ایران و بیان کم بهایی جنبش کمونیستی ایران در چشم شماست. نشانه‌ی اینست که شما رفقا متاسفانه ارزش چندانی برای سایر بخشهای این جنبش قائل نبوده و تنها خود را میبینید.

۲- سازمان چریکهای فدائی خلق نسبت به ماهیت رویزیونیسم معاصر دچار انحرافی خطرناک گردیده است. در "پاسخ ..." در فاصله‌ی صفحات ۸۲ تا ۸۷ رفقا نظرات خود را درباره رویزیونیسم معاصر تا حدودی بیان کرده اند که چکیده‌ی آنها این عبارات است:

رویزیونیسم جدید نظرات نادرستی مانند گذار مسالمت آمیز، صلح اجتماعی، سازش ابور-
تونیستی با امپریالیسم در مساله جنگ و صلح و غارت مستعمرات، عدم لزوم ادامه مبارزه
در چارچوب سوسیالیستی، پیوست با محافل مرتجع و غیره را تبلیغ میکند و خود بدان عمل
مینماید. در میان این نظرات، چون در نظریه "نخست یعنی نظریه" گذار مسالمت آمیز
و نظریه" صلح اجتماعی" با مبارزه ما ارتباط مستقیم دارند ناچاریم درباره آنها بطور
روشن و دقیق موضع گیری کنیم. اما سایر مسائل را چون در رحال حاضر با وظیفه تاریخی
مشخص ما، مستقیما ارتباط پیدا نمیکند میتوانیم فعلا حل نشده اعلام کنیم." (صفحه‌ی ۸۲)

این سخنان ومجموعه‌ی برخورد رفقای فدائی به" کمیته مرکزی" و رویزیونیسم معاصر، نشانگر
درک بغایت انحرافی آنان از ماهیت رویزیونیسم، مبارزه‌ی ایدئولوژیک و رابطه‌ی آن با مبارزه‌ی
سیاسی و یک عقب نشینی آشکار از مواضع و نظرات ابرازشده‌ی خود رفقا رگذشته است.

رویزیونیسم مجموعه ای از یک رشته "نظرات نادرست" نیست که بشود باد وتایش چون "بسه
مبارزه" ی رفقا "ارتباط مستقیم دارد" فعلا مبارزه کرد وبقیه اش را هم" حل نشده" به زمان نامعلومی
موکول کرد. رویزیونیسم، یک سیستم فکری کامل، شکل مشخصی از جهانبینی بورژوائی و رخنه‌ی
این جهانبینی بدرون جنبش کارگری و کمونیستی است. رویزیونیسم با تمام نظرات و وجودش، همه‌ی
اشکال بروزش، نظری کاملا بورژوائی است که منافع این طبقه، و در عصر امپریالیسم منافع بورژوازی
امپریالیستی را در جنبش کارگری نمایندگی کرده و برای فریب کارگران، ظاهری مارکسیستی به
خود مالیده است. و درس بزرگ لنین در مبارزه با رویزیونیستهای انترنا-
سیونال دوم نیز در قیام همین است که رفقا فراموش کرده اند. لنین اثبات نمود که رویزیونیستهای
انترناسیونال دوم، شید مانها، کائوتسکی ها و دیگران، "سرسپردگان وفادار بورژوازی در میان
کارگران" اند، نشان داد که این یاران بورژوازی اگرچه برای" فریب کارگران و حفظ موقعیت
خویش در جنبش کارگری بسیار لفاظی متوسل میشوند "وحتی" در حرف خود را هوادار یکتاتوری
پرولتاریا نیز نشان میدهند"، در عمل "گروهی" آدمکشان شریر" بیش نیستند". لنین نوشت:

سوسیال-شوینیستها دشمنان طبقاتی ما و بورژوازی در درون جنبش کارگری هستند. آنها
نمایندگی لایه، گروه یا بخشی از طبقه‌ی کارگرند که عملا بوسیله بورژوازی خریده شده اند
(از راه مزد بهتر، مقامات بالا و غیره)، و به بورژوازی خود کمک میکنند تا خلقهای کوچک
وضعیف را غارت کرده و برای تقسیم غنائم سرمایه داری بجنگد." [۲]

لنین وسایر آموزگاران و رهبران بزرگ پرولتاریا، این حقایق را بارها و بارها تکرار کرده اند
واینها امروز جزو الفبای مارکسیسم-لنینیسم است. و رفقا اگر میخواهند این الفبا را رد نکنند، نمی-
توانند بگویند که از میان نظرات رویزیونیستها تنها "د وتایش با مبارزه ما ارتباط مستقیم دارد" و
بقیه‌اش فعلا نه دارد. زیرا که اگر رفقای فدائی براستی برای انقلاب اجتماعی و کمونیسم، برای د مو-
کراسی و سوسیالیسم در ایران مبارزه میکنند، مجموعه‌ی اندیشه و جهانبینی رویزیونیستها با مبا-
رزه‌شان ارتباط مستقیم دارد، زیرا که ناممکن است بر د نابودی سرمایه داری و امپریالیسم
مبارزه کرد و نسبت به جهانبینی بورژوازی و امپریالیسم در درون جنبش کارگری بیتفاوت بود.

۱- از جلد ۱۰ منتخبات ۱۲ جلدی، چاپ مسکو ۱۹۳۸، ص ۵۰ ۲- همانجا، ص ۵

واین سخنان در یک شرایط معمولی ازرشد جنبش کارگری نیست که زده میشود، در دورانی زده میشود که اغلب کشورهای سرمایه داری با موج اعتلائی نهضت کارگری روبرویند، که در اغلب کشورهای امپریالیستی، جنبش کمونیستی در مبارزه برای آگاهانیدن وسازمان دادن پرولتاریا بطورمشخص با دارودسته های مرتد رویزیونیستی که هنوزد ارای نفوذ در میان کارگران اند، روبروست، که آثار خیانت تاریخی رویزیونیسم خروشچفی تازه دارد بطوروسیع و در مقیاس جهانی آشکارمیگردد. در همین یکسال ونیمه ی گذشته د بسیاری ازکشورهای تحت سلطه ی امپریالیسم تحولات بنیادین صورت گرفت، د یکتاتوریهای فاشیستی د برخی کشورهای اروپائی اجبارا بعقب نشینی، تن در دادند، در سراسر قاره ی آفریقا نهضت انقلابی توده های مسلح برعلیه بقایای استعمارکهن روبرشد گذارد، جنبش های کارگری در همه ی جهان رشد نمود و خلاصه در همه جا شرایط انقلابی بسرعت روبه تکوین گذارد، چیزی که اکنون نیزاشتباب بسیار دامنه دارد. اما باوجود تمام این امکانات عالی عینی، بلطف خیانت رویزیونیسم و در نتیجه ضعف جنبش کمونیستی، عامل ذهنی ازاین شرایط عینی عقب ماند. تنها یک نمونه ی ایتالیا برای درک عمق خیانت رویزیونیستهای معاصرکافیست. بدلیل وضعیت وخیم اقتصادی وشرایط طاقت فرسای زندگی، طبونیها کارگرآماده ی پیکارگردیده اند وروزی نیست که در جایی اعتصابی صورت نگیرد. بدلیل این شرایط استثنائی هیئت حاکمه ی امپریالیستی ایتالیا وحدت نسبی خود راازدست داده و تضادهای درونی جناحهایش شدت یافته است. تنها در چنین شرایطی تکوین میابد که" نه بالا بپیها قادر به ادامه ی حکومت باشند و نه پایینیها حاضر بقبول آن". ودرست در چنین شرایطی است که یک دارودسته ی مرتد برلینگوئرگرم گرشمونزد عشق باختن با هیئت حاکمه اند وهمراه باآنان برای سرکوب نهضت کارگری توطئه میچینند. درست در چنین شرایطی است که میتوان سنگینی خیانت رویزیونیستها راحس نمود. اگرامروز در ایتالیا بجای دارودسته ی برلینگوئرو شرکاء، یک حزب راستین کمونیستی قرارمیداشت، ما شاهد چیزدیگری بجای تلاش رویزیونیستها برای شرکت در پارلمان و مبدل کردن پرولتاریا بسیاهی لشگرتقلابشان برای شرکت در رکابینه بودیم.

امروزانقلابیون هیچ نقطه ی ابهام نمیتوانند بدون درهم شکستن رویزیونیسم، رکشور خویش ازانقلاب پرولتری در سطح جهانی سخن برانند. زیراکه کماکان رویزیونیسم معاصر بعنوان بزرگترین دشمن نهضت کمونیستی محسوب شده و پیروزی برپیروزوازی امپریالیستی و سگان زنجیریش بدون درهم شکستن ستاد این یورژوازی در جنبش کارگری غیرممکن است.

اینکه رفقانوشته اند تنها ومورد ازنظرات رویزیونیستها فعلا باسارزه ی شان ارتباط مستقیم ندارد، در قیقاد ال براینستکه آنان به انحراف، رویزیونیسم رادیکرشته سیاستها خلاصه می نمایند و اختلاف خود راباکمیته چپها تاسطح اختلاف بروی شیوه های مبارزه تنزل میدهند.

همینجا باید اضافه کرد که" سازمان چریکهای فدائی خلق"، موقعیت خود رابعنوان یک گروه کمونیست، ظاهرا با جایگاه یک گروه د موکرات انقلابی قاطی کرده است. مبارزه ی یک د موکرات با یک جریان رفرمیستی یارویزیونیستی تنها ازیک موضع صرفا سیاسی صورت گرفته

وهرگزسطح بالا تری ارتقائمی یابد. اما مبارزه‌ی یك کمونیست با رویزیونیستها وفرمیستها هرگزنمیتواند به یك مبارزه‌ی صرفاسیاسی محدود شود. برخورد کمونیستها به رویزیونیسم، برخورد ی ایدئولوژیك است، برخورد یست به نفوذ ایدئولوژی بورژوازی در جنبش کارگری ومحدود نمودن این مبارزه به یك مبارزه‌ی صرفا سیاسی، برای یك کمونیست همانقدر سفیهانه است که محدود نمودن مبارزه با بورژوازی به چنین سطحی. برخورد رفقای فدائی به "کمیته‌ٔمرکزی" واصولا به رویزیونیسم معاصر، ازجوهرکمونیستی تهی است. رفقا با محدود نمودن برخورد شان به یك برخورد صرفا سیاسی وانتقاد بکمیته‌چپها اززاویه‌ی منافع یك دموکرات، خود را تا جایگاه یك خرده بورژوای دموکرات تنزل داده اند.

درسرتاپای جزوه‌ی مورد بحث کوچکترین نشانه ای ازاین مطلب که رفقا رویزیونیسم را یك جهانبینی ضد انقلابی وارتجاعی دانسته وهیچگونه سازشی را با رویزیونیستها مجازنداند، بچشم نمیخورد. وگرنه نمینوشتند که اگرکمیته چپها "بعنوان یك سازمان روشنفکری ضد رژیمی به سهم خویش بافشای رژیم وارباباان امپریالیستش وکمابیش ترویج شناخت علمی درمیان نیروهایی ازخلق بوسیله ترجمه‌وتالیف کتاب ومجله‌وغیره کمك کنند بی شك مورد حمایت ما قرارخواهند گرفت." (صفحه‌ی ۷۸) این حرفها راشما اگربعنوان یك دموکرات، یك خرده بورژوای نوشتید، آنقدر رهانمیشد بشماخرده گرفت. اما شما این حرفهای عاری ازهرگونه عنصرپرولتری رابعنوان یك گروه کمونیست میزنید. واینجاست که باید گفت یك چنین امتیازبزرگ ایدئولوژیکی برویزیونیستها، یعنی کارگزاران بورژوازی درجنبش کارگری، ودشمنان سوسیالیسم وکمونیسم دادن براستی شایسته‌ی گروهی چون شمانیست. شایسته‌ی کسیست که از مارکسیسم بویی نبرده باشد و حتی الفبای آنراهم ندانند. ازدوحال خارج نیست یا رفقابکلی ازمارکسیسم پرت افتاده اند ویاکمیته چپها را رویزیونیست نمیدانند. وگرنه چگونه ممکن است کسی که مینویسد "نظرات رویزیونیستها توسط لنین "باندازه کافی"، رسوایی آبروشده است، باز ازیك دارودسته‌ی رویزیونیستی (اگرفعلا ازاین جنبه که کمیته چپها بنگاه کارگزاری شوروی نیزمیباشند صرفنظرکنیم)، چنین توقع داشته باشد واصولا چنین تصویرا بسرش زده که کمیته چپها اگرفلان وبهمان بکنند و درسطح خود به مبارزه‌ی ضد رژیمی یاری رسانند، امور در حمایت رفقاهم قرارخواهند گرفت. دست مریزاد رفقا! شما چنین حمایتی راازکمونیستهایی که با نظرات شمامخالفند دریغ کرده اید وآنوقت اینجا اینچنین آنرا به رویزیونیستها ارزانی میکنید؟

مارکسیسم درالفبایش بمامیاموزد که به هیچ وجه وباهیچ وسیله ای نمیشود، یك گروه رویزیونیستی راتبدیل بیك "سازمان روشنفکری ضد رژیمی" کرد، که حتی اگرد ارودسته‌ی مرتد اسکندری وشرکا" آنگونه که رفقای فدائی متوقعند ازعنوان "حزب توده" و حزب طبقه‌ی کارگر هم بگذرند هرگزنمیتوانند "به سهم خویش به افشای رژیم وارباباان امپریالیستش وکمابیش ترویج شناخت علمی (که تاآنجاکه ما میدانیم یعنی مارکسیسم-لنینیسم) درمیان نیروهایی ازخلق" بپردازند. لنین درمقابل این نظرکه گویا میتوان رویزیونیستهای انترناسیونال دوم را به موضع "وسط" کشانید، درمقاله‌ی "وظایف پرولتاریادرانقلاب ما" (آوریل ۱۹۱۷)، گفت:

هرمارکسیستی میداند که طبقات ازیک دیگرمتمایزند، اگرچه افراد ممکن است آزادانه ازطبقه‌ای به طبقه‌ی دیگرحرکت نمایند؛ بهمین ترتیب جریانات در زندگی سیاسی نیزازهم متمایزند، علیرغم این حقیقت که افراد ممکن است ازجریانی بجریان دیگری کشیده شوند، وعلیرغم همه‌ی تلاشهایی کهبرای انباشتن جریانات برهم صورت میگیرد.

اگرچریکهای فدائی خلق درک درستی ازرویزیونیسم میداشتند ومواضعشان متزلزل نگردیده بود، هرگز نمینوشتند که" راجع به تجربیات انقلاب چین ودرسهای رفیق مائو..... حتی بقایای رهبران حزب توده هم بطورضمنی آنراتایید نموده‌اند." زیرا رویزیونیستهانه بطورضمنی و نه بطورغیرضمنی نمیتوانند آموزشهای رفیق مائو، یعنی آموزش مارکسیسم-لنینیسم راتائید نمایند. وتازه این حرف هنگامی زده میشود که نامهی" فدایت شوم" کمیته‌جی-هابه رفقا اساسا درفحاشی، ولجن پراکنی، به مارکسیسم لنینیسم است.

لیکن رفقا علاوه براینکه درک فوق العاده نادرستی ازرویزیونیسم معاصروخطرآن دارند، درخاتمه هم میگویند که گویا مبارزه با رویزیونیسم ضرورت خود راازدست داده "زیرااگرچه ممکن است شکل سوبژکتیف آن کمابیش تازه باشد، ولی مایه وپایه‌ی ابژکتیف آن دقیقا همان است که در رویزیونیسم قدیم بود. بنابراین مامیتوانیم حتی درمباحثات مشاجره‌ای کنونی هم شرکت نکنیم وراه درست حل این مسایل راستقیما ازلنین بیاموزیم"!! واگراین محاسبه نادرست رفقارابست دهیم، لنین هم مجبورنبود وارد مبارزه باکائوتسکیسم شود. زیرااگرچه شکل ظاهری آن باروبزیونیسم برنشتینی متفاوت بود، لاکن محتوی هردویکی بود ولنین هم میتوانست بهیچوجه وقت خود راتلف نکرده، وارد مباحثات مشاجره‌ای نشده وراه درست حل این مسایل را" از انگلس میاموخت!! درحالیکه برخلاف تصورفقا، مبارزه باروبزیونیسم تنها به استناد به برخی اسناد درخشان لنین ودیگران خلاصه نشده وزمینه ای بس وسیع داشته، نیازمند کساری پیگیروهمه جانبه است. رویزیونیسم راتنهادربروسه‌ی مبارزه روزمره‌ی مردم، برسرهمه وهریک ازموارد مشخص این مبارزه، میتوان افشاکرد ودرهم کوبید. باید تظاهرات گوناگون رویزیونیسم درهریک ازموارد زندگی ومبارزه‌ی طبقه‌ی کارگربوی نشان داده شود، پوچی، خیانت و سازشکاری آن برملاگردد، باید طبقه‌ی کارگرما مارکسیسم رادرکوران مبارزه‌ی طبقاتی خویش، درستیزپیکاربرعلیه دشمنان باسلاح و بسی سلاحش، درمبارزه برعلیه رویزیونیسم فراگیرد، وگرنه رویزیونیسم درجنبش کارگری درهم شکسته‌خواهد شد. واینکاراصد هانقل قول ازبزرگان مارکسیسم-لنینیسم بتنهایی نمیتواند انجام دهد.

۳- رفقای چریکهای فدائی خلق درکی فوق العاده نادرست وانحرافی نسبت بمفهوم" مرکز" بعنوان بنگاه جاسوسی سوسیال امپریالیسم شوروی ابرازداشته وازمواضع قبلی خود عقب نشینی کرده‌اند.

یکی از" امتیازات" دراورد سنه‌ی اسکندری وشرکا" اینست که آنان علاوه نمایندگی نمودن افکارورویزیونیسم معاصردرمیهن ما، کارگزاران "ایرانی" دولت شوروی هم محسوب میشوند. زیرا که این دراورد سته پس ازفرارمفتضحانه و خائنانه‌شان ازایران، تدریجا هرگونه ارتباط با

جامعه را از سنت دادند و پس از غلطیدن نشان بدهند که امان رویزیونیسم خروشچفی، اکنون به گروهی مبدل گردیده اند که بیشتر از آنکه نمایندهٔ اقشاری از خرده بورژوازی و بورژوازی ایران باشد، گروهی از "روشنفکران" خادم سرمایه داری امپریالیستی شوروی است. "کمیته مرکزی" تنها یک گروه رویزیونیستی نیست بلکه این دارودسته با حفظ ماهیت عمیقاً رویزیونیستی خود، مرکزی برای جاسوسان ایرانی سوسیال امپریالیسم شوروی، شاخکی از سنگاههای جاسوسی آنکشور، سرپوشی برای تماس گیری ماموران بورژوازی روسیه با افراد "مساعد" و "ناراضی" هیئت حاکمه، از قماش مختاروسرانجام منبعی است که دارودستهٔ ضد انقلابی حاکم بر شوروی از طریق آن راجع به نیروهای انقلابی میهن ما کسب اطلاع کرده و در شرایط لازم برای نابود کردن نشان توطئه‌ی - چینند. اینهاست "خواص" دیگر این باند رجاله و رویزیونیست.

بلحاظ همین وابستگیهای ژرف ایدئولوژیک، سیاسی، سازمانی، مالی و حتی فنی به سوسیال - امپریالیسم است که این دارودسته هماهنگ با گرمی و سردی در روابط شوروی و ایران، نظراتش در بارهٔ ماهیت رژیم شاه عوض میشود. علت اینهم که اخیراً دعا کرده اند "سیاست رژیم شاه سه دوره راطی کرده" و قبلاً اینستکه روابط شاه با اربابان این حضرات سه دوره را طی کرده است: (دورهٔ نخست دورهٔ جنگ زرگری میان شوروی و ایران، دورهٔ بستکه رویزیونیستهای مسکوئی از طریق مطبوعات وراد یو ظاهراً به رژیم شاه" میتاختند." در این دوره بنابر "بررسیهای عمیق" کمیته چپها، شاه سیاستی ارتجاعی راد نبال میکرده و نمایندهٔ فئودال ها و امپریالیستها محسوب میشده است. دورهٔ دوم هنگامی است که بده بستانهای آمریکا و شوروی بر سر ایران آغاز میشود، روابط شوروی با ایران رو بگرمی میگذارد، قراردادهای اقتصادی میان طرفین بسته میشود و ناگهان رژیم کودتا مبدل میشود به "رژیم کودتای ضد فئودالی و هوادار تکامل صنعتی" و پایه طبقاتی رژیم شاه یکباره از فئودالیسم به "قشرهائی از بورژوازی ملی" جهش میکند. (در این دوره است که نشریات این دارودسته از ارباب انشان، در مدح و ثنای شاه و "انقلاب سفید" ش، از کیهان و اطلاعات پیشی میگیرند. حالا هم مدتی است دورهٔ سوم آغاز شده است، روابط میان رژیم شاه و دولت شوروی بدلیل تشدید رقابت امپریالیستی میان آمریکا و شوروی، رو بسردی گذارده است و نتیجتاً لحن جراید طرفین نسبت بهمگر بگر، کمی "تندتر" از سابق شده. اینستکه یکباره دانشمندان و پژوهندگان کمیته چی به "تشدید جهات ارتجاعی" رژیم شاه پی میبرند و بازماهیت رژیم و مبدل آن پایه‌ی طبقاتیش عوض شده. اینبار محمد رضا شاه که بزرگترین نمایندهٔ سرمایه داری بوروکرات دولتی و زمینداران بزرگ است - تبدیل میشود به "نمایندهٔ دلالان وسفته بازانی" که "بجان سرمایه داری دولتی افتاده اند." با چنین حسابی ما باید از حالا انتظار ظهور دورهٔ چهارم، که قاعدتاً دورهٔ آشتی کنان مجدد و بازگشت "اعلیحضرت" به مکان سابق طبقاتیشان است، داشته باشیم.

با چنین وابستگی روشن این دارودستهٔ ضد انقلابی به سوسیال - امپریالیسم شوروی، با آن کارنامهٔ درخشانی که اینان در دشمنی با انقلاب و آزادی، سوسیالیسم و کمونیسم، از خود بجای گذارده اند، باوجود آنهمه خیانتهایشان به خلقهای ایران، همکاریشان با سازمان امنیت شاه، رهبرانشان آغاز میشود، روابط شوروی با ایران رو بگرمی میگذارد، قراردادهای اقتصادی میان طرفین بسته میشود و ناگهان رژیم کودتا مبدل میشود به "رژیم کودتای ضد فئودالی و هوادار تکامل صنعتی" و پایه طبقاتی رژیم شاه یکباره از فئودالیسم به "قشرهائی از بورژوازی ملی" جهش میکند. (در این دوره است که نشریات این دارودسته از ارباب انشان، در مدح و ثنای شاه و "انقلاب سفید" ش، از کیهان و اطلاعات پیشی میگیرند. حالا هم مدتی است دورهٔ سوم آغاز شده است، روابط میان رژیم شاه و دولت شوروی بدلیل تشدید رقابت امپریالیستی میان آمریکا و شوروی، رو بسردی گذارده است و نتیجتاً لحن جراید طرفین نسبت بهمگر بگر، کمی "تندتر" از سابق شده. اینستکه یکباره دانشمندان و پژوهندگان کمیته چی به "تشدید جهات ارتجاعی" رژیم شاه پی میبرند و بازماهیت رژیم و مبدل آن پایه‌ی طبقاتیش عوض شده. اینبار محمد رضا شاه که بزرگترین نمایندهٔ سرمایه داری بوروکرات دولتی و زمینداران بزرگ است - تبدیل میشود به "نمایندهٔ دلالان وسفته بازانی" که "بجان سرمایه داری دولتی افتاده اند." با چنین حسابی ما باید از حالا انتظار ظهور دورهٔ چهارم، که قاعدتاً دورهٔ آشتی کنان مجدد و بازگشت "اعلیحضرت" به مکان سابق طبقاتیشان است، داشته باشیم.

با چنین وابستگی روشن این دارودستهٔ ضد انقلابی به سوسیال - امپریالیسم شوروی، با آن کارنامهٔ درخشانی که اینان در دشمنی با انقلاب و آزادی، سوسیالیسم و کمونیسم، از خود بجای گذارده اند، باوجود آنهمه خیانتهایشان به خلقهای ایران، همکاریشان با سازمان امنیت شاه، رهبرانشان آغاز میشود، روابط شوروی با ایران رو بگرمی میگذارد، قراردادهای اقتصادی میان طرفین بسته میشود و ناگهان رژیم کودتا مبدل میشود به "رژیم کودتای ضد فئودالی و هوادار تکامل صنعتی" و پایه طبقاتی رژیم شاه یکباره از فئودالیسم به "قشرهائی از بورژوازی ملی" جهش میکند. (در این دوره است که نشریات این دارودسته از ارباب انشان، در مدح و ثنای شاه و "انقلاب سفید" ش، از کیهان و اطلاعات پیشی میگیرند. حالا هم مدتی است دورهٔ سوم آغاز شده است، روابط میان رژیم شاه و دولت شوروی بدلیل تشدید رقابت امپریالیستی میان آمریکا و شوروی، رو بسردی گذارده است و نتیجتاً لحن جراید طرفین نسبت بهمگر بگر، کمی "تندتر" از سابق شده. اینستکه یکباره دانشمندان و پژوهندگان کمیته چی به "تشدید جهات ارتجاعی" رژیم شاه پی میبرند و بازماهیت رژیم و مبدل آن پایه‌ی طبقاتیش عوض شده. اینبار محمد رضا شاه که بزرگترین نمایندهٔ سرمایه داری بوروکرات دولتی و زمینداران بزرگ است - تبدیل میشود به "نمایندهٔ دلالان وسفته بازانی" که "بجان سرمایه داری دولتی افتاده اند." با چنین حسابی ما باید از حالا انتظار ظهور دورهٔ چهارم، که قاعدتاً دورهٔ آشتی کنان مجدد و بازگشت "اعلیحضرت" به مکان سابق طبقاتیشان است، داشته باشیم.

www.iran-archive.com

مدافعی آشکارشان از ارتجاع ایران ، همزبانیشان با دستگاههای تبلیغاتی رژیم، رتازید ن به جنبش کمونیستی و انقلابی ایران و صدها و هزاران سیه کاری دیگری که هریك در خور بسرای مرتجع نمود ن ماهیت یك گروه کافیست ، و باوجود عیان بود ن هزاران رشته ایکه انانرا بـه عرابه‌ی امپریالیستهای فاشیست و جنگ افروز روس متصل مینماید، آنگاه راستی را جای تـأ- سف و تعجب نیست که گروهی که خود مستقیم و غیرمستقیم ، در شده‌ی این سوسیال خائنین را در بشت خود وخلقش بارها حس کرد ه است ، بیاید وچنین کانون خیانت، سازش و دناشت را " گروهی روشنفکران ضد رژیمی" خطاب کند ؟ گفته میشود :

این سازمان که خود را حزب تود ه میداند نه تنها حزب طبقه‌کارگر ایران نیست، بلکه اسا- سا یك حزب نیست. این سازمان در نهایت امریك سازمان معد ود سیاسی روشنفکری ضد رژیمی است. (۷۳) . . . . . اینان نه تنها حزب طبقه کارگر ایران کنونی نیستند، بلکـه د یگر نمایند گان همان حزب تود ه سابق هم نیستند. یك سازمان سیاسی روشنفکری مخا- لف رژیم هستند که به نوعی اید ئولوژی اپورتونیستی "مارکسیسم خرد ه بورژوائی" معتقد ند (۷۷) وحتی در صورت برد اشتن " تابلوی حزب تود ه" وقانع شد ن بکارد رحد توانائی خود ، میتوانند ازحمایت و همکاری جریکهای فد ائی خلق نیز برخورد ارگرد ند . وسرانجام در پایان "پاسخ. . " از ارد وستهی جاسوس پروز "کمیته مرکزی" د عوت میشود که ادعا ها را کنار گذ اشته وبیایند "صاد قا- نه" بگویند چه کاری از دستشان ساخته است و "پاسخ . . . " با این جملات خاتمه میابد :

امید واریم د ر بهمن بعد بتوان با صراحت وشجاعت انقلابی ، نه باریاکاری وسهم گویی شیاد ا- نه" چرچیلی با این مساله واساسا این مساله را مطرح سازید. (۱۴۲)

اما گر رفقابحث امروز ما باد ارد ستهی کمیته جیها برسر حزب بود ن ونبود ن آنهاست که شما بخیال خود تان مساله را با اعلام اینکه اینها" د رنهایت امریك سازمان . . " فیصله د ا- د ه اید ؟ اینها نشان مید هد که شما رفقا د رکی فوق العاد ه انحرافی راجع به مبارزه‌ی کنونی جنبش کمونیستی ما با رویزیونیسم و ماهیت د ارد ستهی کلاغ "کمیته" مرکزی" د ارید . نشان می- د هد شما رفقایی که د رتماهد ت فعالیت خود، یکبار از چنین لحن د وستانه‌ای نسبت به مخالفا انقلابی خویش استفاد ه نکرد ه اید د ربارهی یك باند جاسوس سوسیال-امپریالیسم روس ، با چه اطمینان خاطری حرکت میکنید ، تا آنجاکه د رپایان حتی از آنها امید وارانه انتظار د ارید صرا- حت وشجاعت انقلابی بکاربرند. راستی که با انحراف بزرگ وخطرناکی روبروییم .

مد ت چند انی از هنگامی که سوسیال - امپریالیسم شوروی د رهمکاری ریسمی وعلنی با امپریا - لیسم آمریکا، رژیم خونخوار شاه را از جهات مختلف اقتصاد ی ، سیاسی ، فرهنگی ، اید ئولوژیکی و نظامی برعلیه مرد م ایران وضطقه تقویت مینمود ، و بیانید اسکند ری و شرکا آشکارا وعلنا همهی آنها را تائید میکرد ، نمیگذ رد . انسان باید بد رجهی خاصی از فراموشکاری برسد تا از یاد ببرد که این د ارد سته که یکباره به "سرسخت ترین" هواد اران سرنگونی رژیم شاه مبد ل شد ه اند ، چگونه هنگامی که د ست ارتجاعیان د رد ست ارتجاعیان شاه بود با همین" رژیم ساواکی "نازوغمزه میکرد ند وچون روسپیان بصاحبی عشوه میفروختند .

همین "کمیته مرکزی" کهد رد نیای مرد اد ۵۳ نوشت: " گفتگوی سالهای گذ شته بین گرد ان

های فعال انقلاب در کشور ما بطور عمده میان ۳ جریان سیاسی یعنی هواداران حزب توده ایران[۲] گروههای هوادار مجاهدین خلق ایران و گروههای وابسته به جریکهای فدائی خلق بود"؛ و در دنیای تیرماه ۵۶ خطاب به جریکهای فدائی خلق گفت" دوستان گرانقدر، شما مارکسیسم-لنینیسم راصاف قانع نپذیرفته اید"؛ همین دارودسته ی مکارمدتی قبل از آن در تیرماه ۵۶، خطاب به سازمان مجاهدین خلق ایران رهنمود زیرین را برای تسریع در رهم شکستن و نابودی جریکهای فدائی خلق و چون آنان صادر نمود:

فعالیت عده ی سعودی بمب گذاری که نام جریک بخود نهاده اند توجیه کنند ما اختناق و استبداد نیست بلکه بالعکس فشار و اختناق کنونی به چپ روهای انقلابی نما امکان میدهد که عملیات تروریستی خود را توجیه و تشدید کنند. یکی از وسائل مقابله با روش های خرابکارانه لغو ویترک اقدامات ضد آزادی است. (مردم)

چنین نمونه هایی قبل از "خواب نما شدن" کیانوری، طبری و شرکا و فتوای "سرنگونی رژیم" دادن نشان بتعداد بمراتب بیشتری از امروز در احزاب شان موجود بوده است. نمونه ها-یی که تنها نکاتی پراکنده نبوده و نشانه و انعکاس جهانبینی این دارودسته است. نشانه ی کینه ی عمیق آنان نسبت به انقلابیون و خاصه کمونیستهای وطن ماست. واگر رفقای جریکهای فدائی خلق و یا هر گروه دیگری براتر مشاهده می پاره ای جملات بظاهر انقلابی جدید احساس شده در نشریات کمیته چپها و نیز برخی نامه پراکنیهای این کلانها در جارتوهماتی شده اند، باید با الفبای مارکسیسم آشنایی داشته باشند که اید ئولوژی و مشی یک گروه بر بنای تاکتیک هایی که آن گروه در هر لحظه اتخاذ مینماید، بر بنای زمستها و ادعاهای آن گروه تغییر نمیابد ونمیتواند هم بیابد. و بهمین علت هم میگوییم که اگر رفقای فدائی با این نظر سابق خود وفادار باشند که کمیته چپها یک دارودسته مکاروریزیونیستی اند، آنگاه نمیتوانند بنویسند که اینان در حد اکثر خود گروهی روشنفکران ضد رژیم اند. زیرا، یک دارودسته کلاش، رویزیونیست و پادوی امپریالیسم، حد اکثر وحد اقلش یک دارودسته ی کلاش رویزیونیست و پادوی امپریالیسم است. همین دارودسته ی عابد وزاهد شده می امروز که یکباره طالب "گفتگو با گردانهای انقلاب ایران" شده، اگر بتوانند پس از اینهمه التماس و آستانبوسی ارتجاع سرانجام در گوشه ای از ماشین دولتی شرکت نمایند، تمام تجربیات سازمانهای جاسوسی ارتجاع بشانر ابرای درهم شکستن جنبش کمونیستی و انقلابی ایران در اختیار ارتجاع خونریز و تبهکار ایران قرار خواهند داد و خود چون همقطاران فیلیپینی، برمه ای و بویژه هند یشان در بهمگرد و کشتار مبارزان انقلابی مستقیما با جلادان ساواک همکاری خواهند کرد. تاریخ فراموش نکرده است که کارل لیبنخت مبارز پرولتری آلمان که لنین" برجسته ترین نمایندگی انترناسیونالیسم پرولتری" خطابش کرد، و یارهمرزمش، روزالوکزامبورگ، در زندان بورژوازی آلمان بدست شیدمان" سوسیال دموکرات" و شرکایش، بشهادت رسیدند. و یا زتاریخ فراموش نکرده است که چگونه رویزیونیستهای حزب کمونیست هند با فشود الهای بورژوازی بورو کرات و کمپرادور هند" کمیته ی امنیت" مشترک بنگال وسایر نقاط بنا کرده و رهبران "حزب کمونیست هند (م-ل)" را دستگیر کرده و در زندان به قتل رسانیدند.

حال در چنین شرایطی و با چنین سوابقی، رفقایی که خود را امه د هند ه ی تشکیلات پایه‌گذاری شده توسط شهید امنی چون احمد زاده و نابد لند و بازد ریاسخ به ند ا های زوزه شکل "کمیته مرکزی" بجای دادن جوابی قاطع بجای پافشاری بروی مواضع جنبش کمونیستی، موا‌ضعی که خود شان نیز بد ان معتقد بوده اند، پس از مد تها سکوت و بی جواب گذ ارد ن این لاطائلات، د ارود ستهی "کمیته مرکزی" رامفت و مجانی مترقی خوانده، کشور شوروی را سوسیا‌لیستی خطاب کرده و حتی از باند تبهکاران کمیته چی دعوت به شجاعت و صراحت انقلابی و مبارزه مشترک نموده اند.

باید گفت که با انحراف بزرگی روبروییم که چنانچه تصحیح نگرد د، ضررهای جبران نا‌پذ یری بر جنبش ما وارد خواهد ساخت. ضررهائی که تنها آب به آسیاب آرزوهای "کمیته" مر‌کزی" و یورش جد ید ارتجاعیان د رسطح جهانی خواهد ریخت.

* * *

مواضع یاد شد ه تنها نشانه‌ی عقب نشینی قهقرائی د رمسیر حرکت و فعالیت" سازمان چر‌یکهای فد ائی خلق" نیست، این نظرات د رعین حال نشانه‌ی شکل گیری یك جریان فکـــری انحرافی تروتسکیستی خطرناکتر است که د رصورت تکامل بجد ایسی معتقد ین آن از جنبش کمو‌نیستی و د رغلطید نشان بد ام خطرناکیگیرکانه از جانب "کمیته" مرکزی" و ارتجاعیان پهـــن گرد یده است، میانجامد. این انحراف فکری که یك التقاط تروتسکیستی ـ کاستروییستی با پوششی "چپ" و" انقلابی" است، اکنون تا حد ودی از جانب جناحی از هواد اران جریان چر‌یکی د رخارجه نمایند گی میشود. این جریان انحرافی با از دست د اد ن هرگونه ایمان خـــود به توده های مرد م و خاصه طبقه‌ی کارگر، با ناامیدی به کسب استقلال و د موکراسی بد ســـت توده های پیکارجوی وطن ما، باند یدن شرایط عینی انقلاب و د رنتیجه محد ود نمود ن مبا‌رزه‌ی کنونی جنبش به مبارزه برای کسب پاره ای آزاد یهای سیاسی و تبد یل رژیم استبد اد ی و فعال مایشائی شاه به" حکومت جمعی بورژوازی"، راه مبارزه را د رایجاد یك " جبهه‌ی وسیع ضد د یکتاتوری" باهمه، حتی جناحهای "ناراضی" هیئت حاکمه و جناحهائی از امپریالیســم آمریکا و امپریالیستهای اروپایی د یده و با چنین برنامه و د ورنمایی طبیعیست که د ســـت همکاری بسوی رویزیونیستها و سوسیال امپریالیسم شوروی د رازمینماید. ما د رجای خود به ایـــن انحراف و نمایند گان آن بـــرخورد خواهیم نمود و د راینجا تنها بهمین اشاره اکتفا مینماییم.

نظرات چریکهای فد ائی علاوه برخطرات عظیمی که د رصورت تکامل میتواند برای جنبش ما بوجود آورد، د رهمین شکل اولیه و جنینی کنونی نیز یکرشته خطرات فوری که ضربه‌ی آن بلا‌فاصله به جنبش ما میرسد، د ربرد ارد. ازجمله اینکه بخش وسیعی از روشنفکران و جوانان انقلا‌بی برخاسته از خرد ه بورژوازی که بویژه با زوال بحران کنونی و تشد د د امنه‌ی فاشیســـم و استبد اد، بصفوف جنبش جلب میشوند، کمابیش تحت تاثیر جریان فکری چریکی بود ه و پیکار قهرمانانه‌ی این رفقاد رطول سالهای گذ شته آنان را به نمونه های الهام بخشی از مبـــارزه ـ وحق ـ تبد یل نموده است. نظرات نادرست رفقای فد ائی د رمورد رویزیونیسم معاصـــر و گلاشان کمیته چی، د رشرایطی که آنان د یوانه وار د رپی کسب حمیثیت و اعتبار بود ه و نیـــز

کماکان دستگاهها وامکانات تبلیغی بمراتب قویتری ازجنبش انقلابی در دست دارند، و در شرایطی که بدلیل شدت گیری تضاد میان آمریکا وشوروی برد امنه‌ی "حملات" رژیم به کمیته چی - ها افزوده میشود و طبعا چهره‌ی "ضد رژیمی" آنها رامحق ترجلوه میدهد، این قشرجوانان شیفته‌ی مبارزه راکه صادقانه خواهان پیکاربرعلیه رژیم تبهکارشاهند، درمقابل کارزارتبلیغاتی رویزیونیستها خلع سلاح کرده وچه بسابخش عظیمی ازآنان رابدام افکارضد انقلابی آنان میافکند. ومسئولیت چنین گناه سنگینی مستقیما بگردن آن دسته ازفقایی است که اکنون این چنین بدون احساس مسئولیت واندیشیدن، درمواضع جنبش کمونیستی دست برده، تجدید نظرکرده ورویزیونیستهای "کمیته مرکزی" راگروهی از مبارزان واتحاد شوروی، این امپریالیسم نوپای جنگ افروزوتجاوزگرانیرو یی سوسیالیستی ودوست جلوه میدهند.

بعلاوه این عقب نشینی درمواضع هم اکنونهم بخود رویزیونیستها امکانات جدیدی برای تشدید تبلیغات برعلیه جنبش کمونیستی داده و آنهارا در تاختن به نهضت انقلابی گستاخ ترساخته است.

یکی ازجارچیان مفلوکشان در دنیای آذرماه ۵۰ یعنی پس ازانتشار "پاسخ..." پس ازآنکه ازمواضع وسط چریکهای فدائی نسبت به رویزیونیسم معاصر بطورضمنی تعریف مینماید، حتی بخود این جسارت رادادهکه خطاب باین رفقا ورفقایی چون آنان بنویسد: "بیطرفی درقبال مائوئیسم خطائی است بزرگ."

اینستکه میبینیم نقطه نظرهای انحرافی و خطرناك رفقای فدائی علاوه براینکه آنانرابه سوی جدائی ازجنبش کمونیستی و قرار دادن در دام خطرناك رویزیونیستهاسوق میدهد، چه لطمات جبران ناپذیری برای مجموعه‌ی جنبش ما ببار میاورد.

چریکهای فدائی خلق تاکنون و علیرغم اختلافات جائی، برنامه وسیاستهایشان، بحق مورد احترام عمیق مجموعه‌ی جنبش کمونیستی ایران بوده و همه بانان بعنوان گروهی ازاین جنبش مینگریسته اند. لیکن احترام عمیق مانع ازآن نیست که اکنون برفقا هشدار دهیم که درلغزه سراشیب خطرناکی قرارگرفته اند که درغلتیدن درآن باجدائیشان از جنبش کمونیستی ایران مترادف خواهد بود. مانع ازاین نیست که بگوییم انحراف خطرناکی درمیان آنان بوجود آمده که مبارزه با آن وظیفه‌ی همه‌ی کمونیستهائی است که میخواهند صفوف نهضت خویش راازگزند اپورتونیسم مصون داشته وبا هرآهنگ عقب گرد ی درون آن مبارزه کنند واین نهضت رادرراه سازمان دادن حزب کمونیست ایران متحد گردانند.

بخشی از مقاله ی "بحران در کشاورزی" در کمونیست ۲۸ (دوره ی اول) بچاپ رسید . مقاله ی زیرین در برگیرنده ی آن بخش، با برخی تغییرات آماری و اضافات، میباشد. بخشهای دیگر مقاله، در همان زمان و بعنوان دنباله ی قسمت چاپ شده نوشته شده است .

بحران در کشاورزی

امروزه دیگر ناهنجاری اوضاع کشاورزی ایران برهمه کس عیان شده است و این ناهنجاری بیکی از مشخصات بارز بحران اقتصادی ایران مبدل گردیده است. هم اکنون نتایج این نابسامانی را، با وجود تبلیغات گوش کرکن ارتجاع در باره ی بهبود اوضاع کشاورزی، در تلاشهای مذبوحانه و بعث هیئت حاکمه در حل مسئله بحران کشاورزی از طریق برخی اقدامات بوروکراتیک چون صدور فرمان شاه و ادغام دو وزارتخانه تعاون و امور روستاها و کشاورزی شاهد بوده ایم. اما ابعاد این بحران کشاورزی بگونه ایست که رهایی از آن در آینده ای نه چندان نزدیک نمیتوای رژیم ارتجاعی ایران سخت غیرممکن است. نتایج این نابسامانی اوضاع از یکسو وابسته ترشدن شریانهای حیات اقتصادی کشور مابه سیستم جهانی سرمایه داری امپریالیستی است و از دیگر سو شدت یافتن تضاد های موجود در روستای ایران است. این دومی مسأله ایست که در دوران کنونی انقلاب میهن ما سخت مهم و قابل توجه است. مادرگذشته جوانبی از خرابی وضع کشاورزی ایران را بازگو کرده ایم و در اینجا نیز برخی از دلایل این نابسامانی، مختصات آن و نتایج ناشی از آن را بیان میکنیم .

۱ - امروزه پس از ۱۲ سال که از "اصلاحات ارضی" نواستعماری میگذرد، بیش از هر زمان روشن شده است که خود این اقدام ارتجاعی و این طرح امپریالیستی یکی از اصلی ترین عوامل آشفتگی اوضاع کنونی کشاورزی ایران است. از دلیل سیاسی - نظامی این برنامه نواستعماری که هدف سرپوش نهادن بر تضاد های روبانفجار روستاها و ایجاد امکانات کنترل دقیقتر عرصه ی دهات ایران را دنبال میکرد، و بیشک اصلی ترین عامل اجرای این طرح بود که در گذریم، این برنامه چند هدف دیگر را نیز دنبال مینمود که ۲ عمده ترین آنها را میتوان چنین بیان کرد : الف - ایجاد تغییراتی در قشربندی بهای طبقاتی در روستاها بسود ایجاد لایه نازک دهقانان مرفه یا بورژوازی ده که قاعدتا میباید نقش پایگاه اجتماعی رژیم را در روستا ایفاکند . ب - ایجاد بستر لازم جهت حرکت سرمایه های خارجی بهمراهی و مشارکت سرمایه ی بوروکرات دولتی و درباری و بخشا سرمایه ی وابسته خصوصی .

در زمینه نخست - در آغاز این طرح چند صباحی به آشفتگی در میان قشربند بهای سنتی انجامید . تغییراتی در صفوف زارعین . کاهندان، بزرگران، و دیگر اقشار خوش نشین که با وجود پاره ای اختلافات درون خود، همه در این مشترک بودند که در مقابل خود ارباب مالک را داشتند و بدرجاتی کم و زیاد مورد ستم و استثمار وحشیانه وی بودند تحاصل گردید . لایه ی نازکی، از زارعین عمده صاحب نسق به خرده مالکان مرفه یا بورژوازی ده مبدل شدند و دیگر زارعین صاحب نسق، یا خرده مالکان کوچك را تشکیل دادند و یا به صفوف بزرگران

سهم بر وکارگران کشاورزی پیوستند . البته این تحولات تنها در روستاهائی بوقوع پیوست که مشمول قوانین اصلاحات ارضی شدند ، وگرنه در دیگر نقاط چهره‌ی روستاهای ایران در اساس دست نخورده باقی ماند . رژیم در جستجو بود که اینک در صفوف روستاییان شکاف وسیعتری افکند . بخشی را با امید دست یابی به قطعه زمینی ، مدتی امیدوار سازد و دیگر روستاییان را که بی زمین مانده بودند به تضاد با خرده مالکان مرفه و نیمه مرفه که اینک میباید به استخدام برزگران سهمبر و کارگران کشاورزی می‌پرداختند وادارد . اما این خواست ذهنی ارتجاع بهررو با زمینه عینی اقداماتش در تضاد بود . زمانیکه ماشین دولتی با تمام دیدبه و کیکه‌اش هجوم نوین خود را بدره آغاز نمود ، و زمانیکه سرمایه داری بوروکرات درباری ، مجاری جریان یابی سرمایه های ربائی و تجاری را از طریق موسسات رنگارنگ سهامی وتعاونی وتروبجی وغیره‌اش وبهمراه بانکهای دولتی "توسعه" و "تعاون" کشاورزی و ادارات تعاونی وغیره گسترده نمود ، دیگر روستاییان ایران نمی توانستند تنها تضاد های مابین خود رابینند واین دستگاه سرکوب کننده واستثماری دولتی را نادیده انگارند . دیگر اینکه ، امید داشتن زمین خود بزودی با فشارهای همین موسسات بـه یأس ونومیدی گرایید و خرده مالکان کوچك ونیمه مرفه وضع خود را اگرنه بدتر ازگذشته چیزی همردیف آن یافتند . سرانجام اینکه با نمود ارشدن اولین طلایه‌های بحران اقتصادی ، ازدیاد فشار برگرده تولیدکنندگان مستقیم کشاورزی و حتی بخشهایی از بورژوازی‌ده افزایش یافته ورشکستگی نمودن اینان در دستور کار دولت قرار گرفت . کوتاه سخن اینکه صف بندی نوین ایجاد شده بزودی خود را بجای ارباب مالك سابق با موسسات رنگارنگ دولتی مواجه دید . رویای یافتن "پایه اجتماعی" ارتجاع با اقدامات و اجحافات خود وی به کابوس بدل شد . این همه عامل مهمی است که در تضاد های کنونی روستای ایران نقش اساسی دارد .

ب ـ هدف دوم در جستجو بود تا بهترین بخشهای زمین زراعتی ایران را در اختیار "کشت وصنعت" های مکانیزه که در کنترل سرمایه های خارجی ومشارکت بخش دولتـی بودند ، قرار دهد ودر ضمن در پی "اصلاحات ارضی" ، منابع اصلی سودبری ربائی وتجاری را در کنترل موسسات تعاونی و بانکهای دولتی بگیرد . امروزه نیز این اهداف کماکان در سرلوحه اقدامات دولت قرار دارند ، ولی با اینهمه حتی در این بخش باصطلاح مکانیزه "کشت و صنعت" نیز اوضاع بر وفق مراد ارتجاعیون به پیش نرفت . سرمایه داران خارجی که مدتی مجاری سودبری کشاورزی ایران را آزمایش کردند ، آنرا چندان مساعد نیافتند بگونه ایکه امروزه بنابگفته تهران اکونومیست (خرداد ۱۳۵۵) : "برخی ازمهمترین و مفید ترین شرکتهای مذکور (کشت و صنعت) در آستانه انحلال قرار گرفته اند ، زیرا مرتبا ضرر میدهند ." و "فایننشال تایمز" (۲۱ ژوئن ۱۹۷۶) مینویسد : "قرارداد هـای میجل شلکات و کنسرسیوم ایران ـ کالیفرنیا . . . ممکن است همین ماه خاتمه بیابند . . . واز دو سال پیش هاشم نراقی نیز بسرعت سهام خود را بیرون کشیده است . "والبته اینی همه بدلیل آنست که حتی سرمایه گذاری در این بخش از کشاورزی ایران که بـه مشابه

زائد های عمده برای بازار جهانی، محصولاتی از قبیل مارجوبه و توت‌فرنگی تولید میکنند، بصرفه نیست. زیرا که گردش سرمایه در این بخش بسرعت زمین خواری، امورساختمانی، بانکداری، تجارت، وحتی کارخانه های مونتاژ نیست و سرمایه‌ی خارجی که بویژه در این دوره‌ی وانفسای بحرانی درجستجوی سود فراوان وسریع است، نمیتواند در تلاش سود، بامید باروشدن و نتیجه مند گردیدن سرمایه‌اش در بخش کشاورزی بنشیند. مضافا اینکه "کشت و صنعت" هایی که برای خارجه تولید میکنند، مواجه با مشکلات حمل ونقل و بنادری هستند که خود بکار وارداتی کشاورزی اشتغال دارند و آنان که بخشا برای بازار داخلی تولید میکردند، در مقابل سیاست دولت در واردات مواد کشاورزی با موانع جدیدی روبرو شده اند. دیگر اینکه بخش دولتی نه توان آنرا دارد ونه میخواهد که ازهزینه های تسلیحاتی و اعتبارات وارداتی وغیره به نفع سرمایه گذاری در بخش کشاورزی حتی درمشارکت با سرمایه‌ی خارجی بکاهد. بهر صورت حتی در این بخش از کشاورزی ایران نیز سرمایه گذاری وانباشت سرمایه آهنگی بطئی و بیمارگونه را طی میکند.

خلاصه کنیم: ۱۴ سال پس از "اصلاحات ارضی" با تصویری مواجهیم که در بخش خرده مالکی، امکانی برای انباشت سرمایه نیست و در بخشهای دیگر (کشت وصنعت، سهامی زراعی و تعاونی تولید و...) نیز نه دولت ونه سرمایه داران خارجی ونه حتی کمپرادورهای بومی را اشتیاقی به سرمایه گذاری وانباشت است. نتیجه اینکه امروزه مقدار زمین زیر کشت آبی ایران بمقدار ۱/۷ میلیارد هکتار است که از قبل از ۱۹۵۳ بمقدار ۲ میلیارد هکتار، هم کمتر شده است. (نشریه "اکونومیست و تیرموند" "فوریه/مارس ۷۶) تازه آنهم پس ازاحداث سد های مختلفی که در اطراف ساختمانشان چه هیاهوها که بپا نکردند. دیگر اینکه روستاهایکی پس از دیگری رها میشوند و بویرانی میگرایند وروستا - بیابان قحطی زده به جستجوی قطعه نانی روانه شهرها میشوند تابازنومید بازگردند.

در بالا باجمال از نبود سرمایه و لا جرم نبود انباشت آن، ازکاهش زمینهای زیرکشت ایران سخن گفتیم که اینها خود از عوامل عمده بحران کشاورزیند. به اینان میباید قطعه قطعه شدن زمینها در واحد هایی که خرده مالکان آنها نه بذر و وسایل لازم را در اختیار دارند و نه سرمایه ای که آنها را تهیه کنند، وهم چنین عقب ماندگی تکنیکی و فنی و مشکلات آبیاری را نیز اضافه کنید تا تصویر بس آشفته کشاورزی ایران بهتر مجسم شود. تازه تصویر کامل نخواهد بود اگر لحظه‌ای از خاطر دور نماییم که تولید کننده مستقیم کشاورزی ایران در زیر شدیدترین فشار رباخواری سنتی و دولتی، وسود آوری تعاونیهای دولتی و تجار کمپرادور قرار داشته و در این چنین شرایطی است که میکوشد تا حتی آنقدر تولید کند که به مصرف لااقل بخور ونمیر خود و خانواده اش برسد.

نگاهی بجدول ۱ و ۲ صفحه بعد بخوبی میزان تولیدات کشاورزی خود مصرفی را در ایران نشان میدهد. درحالیکه ۲/۲ میلیون خانوار روستائی صاحب زمینهای کوچک، ۴۱ درصد ارزش افزوده کشاورزی را تولید میکنند، فقط ۲۰ درصد تولیدات بازار توسط آنها تولید میشود. این بخوبی نمایانگر آنست که دهقانان فقیرو خرد مالکان

زمینهـــای زیرکشت (جدول ۱)

ساحت(هکتار)	پتعداد	پرتولیدات بازار
کمتر از ۱۱	۴۰	۲۰
۱۰۰ — ۱۱	کمتر از ۵۰	کمتر از ۷۵
۱۰۰ببالا	۱۲	۶

مأخذ ـ فایننشال تایمز ـ ۲۱ ژوئن ۱۹۷۶

. زمینهـــای زیـرکشت (جدول ۲)

مساحت(هکتار)	تعداد خانوار	پرارزش افزوده
۱۰—۰/۵	۲/۲ ملیون	۴۱
۳۰۰—۱۰	۶۴۵۰۰۰	۵۰
۳۰۰ ببالا	۳۲۰	۲
تولید عشایر		۷

مأخذ ـ صفرانی سمیعی، مدیرعامل بانک توسعه کشاورزی، در اثنای بازرگانی ـ ۲۲ دسامبر ۱۹۷۴ ـ ایران آلمانک ۷۵

امروزه بسختی قادرند برروی زمین خود معاش خود وخانواده شان تأمین کنند تاچه رسد به تولید برای بازار داخلی که همه روزه احتیاجاتش با رشد جمعیت فزونی می یابـد . درزمینه ادامه حیات تولید خود مصرفی درروستای ایران که نشانه‌ای از ادامه حیات شیوه‌های کهن وسنتی تولیدی وجان سختی مناسبات ماقبل سرمایه داریست، نشـریه "ماه اقتصادی و مالی" (بانک سویس ـ شماره ۱۲ / ۱۱ - ۱۹۷۵) مینویسد : "برآورد می شود که ۹۰٪ دهقانان ایرانی به کشاورزی خود کفایتی (بخورونمیر) اشتغال دارنـد ." وباز نشریه تحقیقاتی هودسن (جزوه‌ی " ایران ـ پول نفت و بلند پروازیهای یك کشور ـ ۱۹۷۵) مینویسد : "باوجود گرایش سنتی طراحان درکمپانی به تولید کشاورزی غیـر کالائی ، ارزش افزوده کشاورزی ایران از ارزش افزوده معادن وصنایع در ۱۹۷۳ بیشتـر بوده است(۲۰۵۶۰۰ ملیون ریال یا ۳۰۰۰ ملیون دلار در مقابل ۱۹۸۱۰۰ ملیون ریال یا ۲۹۰۰ ملیون دلار در صنایع)". اینها بخوبی عقب ماندگی تولید کشاورزی در بخش عمده‌ی اراضی زیر کشت که در دست خرده مالکان ویا در اشکال ارباب سابـق و خالصه و وقفی است نشان میدهد . یابعبارت دیگر امروزه که ۷۳/۵٪ از اراضی قابل کشت ایران (از قبیه ۸/۵٪ کشت وصنعت ـ ۱۰٪ مکانیزه ـ ۸٪ مزارع دولتی وتعاونیهای تولید است. نقل از نشریه " ایران و دلارهای نفتی " ـ موسسه انتشارات دولتی فرانسه ـ

۱۹۷۵) در دست عشایر، مالکان قشود ال و وقفی وخرده مالکی است، تولید خود مصرفی بخورونمیر بخش عمده فعالیت کشاورزی تولید کنندگان کشاورزی راتشکیل میدهد . هم‌اینجا باز تأکید نمائیم که امروزه جهره‌ی واقعی اقتصاد کشاورزی ایران بوسیله‌ی این ۷۳/۵٪ اراضی قابل کشت تعیین میگردد و برخلاف آنچه برخی گمان میبرند شرکتهای سهامی زراعی و تعاونیهای تولید هنوز نقشی بس فرعی و ثانوی در کشاورزی ایران ایفا میکنند چراکه ۸۵ شرکت سهامی زراعی با مساحت زمین ۱۴۰ هزار هکتار زیر کشت تنها ۴/۱ در صد و ۳۴ شرکت تعاونی تولید با مساحت زمین ۲۸ هزار هکتار زیرکشت تنها ۳/۰ در صد سطح زیر کشت محصولات سالانه راتشکیل میدهند . (تهران اکونومیست ۲۴ مهر ۱۳۵۵) در زمینه تولید خود مصرفی ، خسروی در کتاب "جامعه شناسی روستای ایران" می نویسد : " بنا بر آمار رسمی ۵۲٪ از تولیدات کشاورزی ایران برای خود مصرفی است." (از انتشارات دانشکده علوم اجتماعی وتعاون - آذر ۱۳۵۱ - ص ۱۷۱) . در همین جا که آمار ناچیز اراضی مکانیزه ایران را یاد آور شدیم ، بد نیست دربارهی عقب ماندگی فنی و تکنیکی کشاورزی ایران نیز مطالبی را عنوان کنیم . امروزه باوجود فریاد های تبلیغاتی رژیم حاکی از مکانیزه کردن کشاورزی ، وسایل سنتی تولید هنوز نقش عمده را در تولید کشاورزی در ایران میباشند و تولید کنندگان مستقیم کشاورزی بهیچوجه از وسایل تولیدی خود جدایی کامل نیافته اند . (این جدایی کامل از شروط اساسی درهم شکسته شدن مناسبات کهن ارضی است) و شواهد حاکی از آنست که نزدیک ۸۰٪ از خانواده های روستائی ایران تکنیکهای سنتی کشاورزی را بکار میبرند " (کشاورزی خارجی - نشریه وزارت کشاورزی امریکا - ۱۹ مه ۱۹۷۵) و همین نشریه باز مینویسد : " بخش بزرگی ازکشاورزان هنوز اسلوب و شیوه های قدیمی وغیر موثر کشت را بکار میبرند که در زمان مستأجربودن‌شان بکارمیبردند " . در سال ۱۳۵۳ در ایران تنها ۲۴۲۰۰ تراکتور موجود بود ، که کمتر از $\frac{1}{6}$ رقم مشابه در کشور ترکیه (۱۵۵۲۴۰) است . (میدل - ۲۰ اوت ۱۹۷۶) با توجه باینکه اینها نیز عمدتا متعلق به شرکتهای "کشت و صنعت" و مالکان بزرگ و برخی شرکتهای سهامی است، وضع تکنیکی و فنی دیگر تولید کنندگان کشاورزی روشن است . در این زمینه اطلاعات ۳۰ تیر ۱۳۵۵ مینویسد : " از سوی دیگر موجودی ماشین آلات کشاورزی مادر روستاها نیز معلوم نیست. عدد کل آنرا ندارند بهمین دلیل در آمارها بر قابل استفاده ها و ازکار افتاده ها تکیه شده است. بر اساس آمارهای موجودتعداد تراکتور ناچیز است. حتی اگر روستاهای کوهستانی را منها کنیم بهر ده یک تراکتور هم نمیرسد". (از سخنرانی کاظم یدیعی استاد دانشگاه در کلوب روتاری مرکز) . در سال ۱۳۵۲ تنها ۳۵۰ هزار تن کود شیمیائی در ایران بکار رفته است و بی جهت نیست که محصول گندم در ایران بطور متوسط در هر هکتار ۷/۰ تن است که این حتی بارها کمتر از مقدار مشابه در هندوستان است. مطابق گزارش نشریه "میدل ایست جورنال" (سپتامبر - نوامبر ۱۹۷۴) از ۳۵۰۰۰ کارشناس کشاورزی لازم ایران فقط ۳۵۰۰ واز ۵۰۰۰ دامپزشک لازم تنها ۲۷۰ تن را در اختیار دارد . بهمک کلام سطح تکنیکی و

فنی کشاورزی ایران سخت عقب افتاده است و به گفته نشریه "ایران و دلارهای نفتی" :"سه میلیون کشاورز ایرانی که در ۵۵ تا ۶۰ هزار ده پراکنده اند، در عرصه‌ی کمک تکنیکی عملا بحال خود رها شده اند." علاوه بر مشکلات تکنیکی ذکر شده در بالا، میباید خرابی وحشتناک راههای روستایی ایران را افزود تا روشن تر بدلایل ادامه‌ی حیات اقتصاد خود مصرفی و مشکلات فراوان گسترش بازار کشاورزی وقوف یافت. در این باره اطلاعات ۳۰ تیر ۱۳۵۵ مینویسد: "$\frac{1}{3}$ روستاهای ما راه تجاری ندارند. باتوجه باینکه راههای معروف به "جیپ رو" ارزش اقتصادی ندارند، زیرا حمل ونقل کالاهای روستایی زراعی در آنها با آسیب رسانی بسیار همراه است. راههای جیپ رو میتوانند ارزش ارتباطی و سیاسی ونظامی، داشته باشند اما هرگز ارزش تجارتی ندارند. ناچار ۵۵۳۱۰ روستا که راه جیپ رو دارند و ۱۹۱۲۰ ده که راه آنها مالرو است، یا خود مصرفند، یا در حد منظومه های روستایی مربوط تجارت میکنند." (از سخنرانی کاظم ودیعی)

به سطح عقب افتاده تکنیکی میباید مشکلات ناشی از آب را نیز اضافه نمود. برصنای بررسی بانک جهانی، تنها کمی بیشتر از ۱۳٪ از ظرفیت آب ایران برای آبیاری استفاده میشود (میدل ایست - ۲۰ اوت ۱۹۷۶). به "همت" رژیم ننگین ایران، سیستم کاریزی قنوات که قرنها مورد استفاده کشاورزان ایران بود رو بویرانی نهاده است و دهقانان فقیروتهی دست که در تهیه نان شب خود گیرند، آهی در بساط ندارند که صرف لاروبی قنوات نمایند. ازچاههای عمیق و آرتزین نیز که نمیتواند برای این دسته انبوه از روستا نشینان های ایرانی سخنی در بین باشد. سد های رنگارنگ احداث شده نیز یا اراضی پشت شان متعلق به سرمایه داران خارجی است ویا بگفته ی نشریات خارجی "فقط بدرد جمع آوری گل ولای میخورند." مثلا سد دز که میباید ۱۰۰۰۰۰ هکتار را آبیاری کند، امروز فقط ۱۸۰۰۰ هکتار را زیر آبیاری دارد که البته آن نیز متعلق به شرکتهای "کشت و صنعت" است. (فایننشال تایمز - ۲۱ ژوئن ۱۹۷۶). در این باره نشریه‌ی هوسن مینویسد: "مسأله ی توزیع آب نیز بویژه در محلهائی، که واحد های کشت و صنعت مدرن برپا شده اند مسأله ای بسیار جدی است زیرا که این واحد ها بهترین مخازن آب را برای خودشان برمیدارند" برای کشاورزان ایران دیگر چه باقی میماند مگر امید به ریزش باران آنهم تازه بموقعش. در باره‌ی مسأله آب نیز ودیعی در سخنرانیش میگوید: "در روستاهای ما "قنات" هنوز منبع مهم آب است با این حال از ۶۲۱۷۱ قنات بیش از $\frac{1}{4}$ آن (۱۵۹۰۱ قنات) از حیز انتفاع افتاده اند و بایر شده اند... تازه نزدیک به $\frac{1}{8}$ چاههای عمیق، $\frac{1}{8}$ چاههای نیمه عمیق، $\frac{1}{7}$ چاههای دستی و $\frac{1}{4}$ قنوات و $\frac{1}{12}$ چشمه ها و $\frac{1}{18}$ نهرها با - برند." (اطلاعات ۳۰ تیر ۱۳۵۵)

علاوه بر اینها میباید وضع بیکاری روستای ایران و محدودیت گسترش بازار فروش آزاد انه نیروی کار را هم اضافه کرد. مطابق گزارش "سازمان بین الملل کار" (۱۹۷۳) حداقل یک میلیون تن از شاغلین بکار کشاورزی در ایران، بیکار پنهان هستند یعنی انتقال ایشان از بخش کشاورزی کوچکترین لطمه ای به مقدار کل تولید نخواهد زد و این

نیروی انسانی پر توان در چارچوب مناسباتی کهنه پوسیده محبوس گشته وامکان رهایی نمی یابد .

باختصار میتوان گفت که بسیاری از مختصات روابط نیمه فئودالی بوضوح در عرصه‌ی روستای ایران ادامه حیات میدهند که میتوان برخی ازآنهارا که دربالا نیز ذکرشان رفت چنین خلاصه کرد : الف - استفاده از محصول برای مصرف خودی . ب - آهنگ انباشت بسیار نازل . ج - نبود بازار کار وسیع در عرصه‌ی روستا . د - سطح فنی وتکنیکی بسیار عقب افتاده وپازدهی پایین کار . که بر اینها میباید برمبنای برخی از آنچه که در بعد نیز خواهد آمد ، وابستگی شخصی تولید کننده اصلی را بصاحب زمین و نزولخوار وسلف خر و در بسیاری ازموارد کنونی موسسات رنگارنگ دولتی ، مبنای نامطمئن مالکیت زمین ، سیستم بازار یابی عقب افتاده با تقسیم اجتماعی کار بمقدار کم ، وشکل حرکت سرمایه بطور عمده بصورتهای تجاری وربائی را نیز افزود تا تصویرروابط عقب افتاده تولیدی روشن تر گردد . بویژه اینکه امروزه در شرایط بحرانی اقتصاد کشور حرکتی بسوی تشبیت وتقویت این روابط از سوی دولت بورژوا - فئودال دیده میشود .

باری آنچه که دربالا مختصرا بعنوان دلایل بحران کشاورزی ذکر گردید ، همه جوانب مختلفی از سیستمی عقب مانده وپوسیده و مناسباتی کهنه وسخت استثماری است . بدانها علاوه بر رباخواری ، بیلهوری ، گاوبندی و سلف خری سنتی ، همراه بفقان "مدرن" و سیستم یافته شان را که از سوی دولت اعمال میشوند اضافه کنید وآنوقت اگر اقتصاد کشاورزی ایران دچار بحران نمیبود ، جای شگفتی بود .

۲ - گویا تمام عوامل ذکرشده در بالا برای تیره روزی کشاورزی ایران کفایت نمیکند ، که رژیم ارتجاعی و وابسته ایران با سیاستهای خود دراین بخش برویرانگری وشدت هرچه از این عوامل بیفزاید و بسرعت بسوئی روان است تا آن ذره بین از تولیدات دامی کشاورزی را که باقی مانده است بباد فنا سپارد .

سیاست رژیم در طی دو برنامه ۵ ساله اخیر ، رها کردن هر گونه حمایتی از تولید کشاورزان کوچك و متوسط بنفع تولید کنندگان بزرگ و بویژه شرکتهای کشت و صنعت بوده وهست و آنچنانکه اعلام کرده است : " تا سال ۱۹۷۸ میباید $\frac{1}{4}$ مساحت زمینهای آبی به کشت و صنعت تعلق گیرد . " (نشریه بانك سویس)

مقدار بودجه اختصاص داده شده به کشاورزی حتی در طرح تبلیغاتی تجدید نظر شده‌ی برنامه پنجم (که امروزه روشن شده که بخش عمده‌ی آن برروی کاغذ مانده است) ، از تمام بخشهای عمده‌ی دیگر کمتر است (۴/۴ بیلیون دلار برای کشاورزی در مقابل ۵/۶۵ بیلیون دلار برای نفت و گاز ، ۵/۹ بیلیون دلار برای تولید انرژی ، ۶/۱ بیلیون دلار برای معادن و صنایع ، ۶/۷ بیلیون دلار برای ارتباطات و ساختمانهای دولتی و توسعه شهری) . این ارقام تبلیغاتی هم نشان میدهند که سیاست دولت بطور عمده عدم توجه به بخش کشاورزی اختصاص یافته است . البته این بی توجهی عمدتا متوجه‌ی تولید کنندگان کوچك و متوسط است . بخش کشاورزی در طول سه سالهی اول برنامه پنجم

توانسته ۶/۳۲٪ (۲/۷۷میلیارد ریال) ازاعتبارات مصوب راجذب کند (تهران اکونو - میست - ۱۲تیره ۱۳۵۰). تازه توگوئی تمام این بی توجهی کافی نبوده است که درسود جه امسال نیز ۱۱٪ ازسهم کشاورزی کاسته شد و سهم برنامه‌ی اعتبارات کشاورزی ود امپروری ازپرد اختهای فصل کشاورزی د ربرنامه‌ی عمرانی پنجم از ۸/۰٪ د رصد د رسال ۱۳۵۳ به ۵/۰۳٪ د رصد کاهش یافت (ت ا ب - ۲۴مهر ۱۳۵۰) و"سهم سرمایه گذ اری د اخلی د رسال ۱۳۵۴ د ررشته‌ی کشاورزی نسبت به کل تشکیل سرمایه ثابت ناخالص د اخلی فقط ۶/۵ د ر صد بود د رحالیکه همین نسبت د رسال ماقبل یعنی سال ۱۳۵۳ بالغ بر ۹/۴ د رصد بوده است. . ." (همانجا). بهرحال تازه آن بخش ازبود جه عمرانی د ولت هم‌که صرف کشاورزی میشود عمد تا به مصرف کمك به شرکتهای کشت و صنعت ومشارکت د رتأمین سرمایه گذ اریهای غیرتولید ی میرسد. د راین باره جزوه‌ی " ایران ود لارهای نفتی" مینویسد : "کشت وصنعت باتأیید د ولت میتواند بخش مهمی ازسرمایه گذ اری خود رابعهد ت ۱۵ سال باپهره‌ی ۶٪ وام بگیرد ، مشارکت بخش د ولتی راد ر ۶۰ د رصد سرمایه گذ اری غیر تولید ی خود (منظورمخارجی ازقبیل تأمین برق ولا روبی سد ها وغیره است) بد ست آورد ود رضمن یك قیمت حد اقل تضمین شد ه نیز برای تولید ات خود د اشته باشد." د رهمین جا که امکان وام گیری کشت وصنعت رابا این تسهیلات یاد آورشد یم ، بد نیست حرکت سرمایه‌ی ربائی راد روستای ایران وسیعتربررسی کنیم. منابع اصلی وام واعتبارد روستاها عبارتند از: یکم - ربا خواران وپیله وران سنتی که هنوزهم نقش مهمی راد راین عرصه ایفا میکنند و حتی بگفته‌ی خسروی "قد رت مالی آنها (سلف خران و نزولخواران) پس ازاصلاحات ارضی افزایش یافته است". اینان وام د هندگان اصلی به خوش نشینان ود هقانان غیرعضو د ر شرکتهای تعاونی راتشکیل مید هند که بهره وامشان گاه به بیش از ۴۰٪ هم میرسد (ص ص ۱۶۳-۱۶۱) (یك مطالعه نشان مید هد که وامهای معوقه زارعان به منابع د ولتی حد ود ۵۹٪ کل بد هی خانوارزارع بود ه است د رصورتیکه وامهای معوقه خوش - نشینان به منابع غیرد ولتی (نزولخواران) حد ود ۷۹٪ کل بد هی خانوارخوش نشینان را تشکیل مید اد ه است - خسروی ، ص ۱۳۲). د وم - بانك عمران ، بانك توسعه کشاورزی ایران و بانك تعاون کشاورزی. بانك عمران (بانك شخصی خاند ان رذیل پهلوی) نزد یك بد ود هه است که د ربی باصطلاح فروش املاك سلطنتی ، هنوزهم به جمع آوری اقساط این املاك وپرد اخت وام واعتبار به روستاییان اشتغال د ارد ودستقیماسرمایه‌ی د رباری راد رمجرای ربا خواری د رروستای ایران بجریان می اند ازد." بانك توسعه کشا - ورزی ایران" مسئول واهد هی واعتبارات د ولتی به طرحهای بزرگ کشت و صنعت وسیر - مایه گذ اریهای وسیع د رکشاورزی است. مطابق گزارش سالیانه این بانك ، د رطول سال گذ شته ، عهد ه اعتبارات ووامهای این بانك به پروژه های کشت وصنعت وایجاد صنایع وابسته کشاورزی د رد واستان خوزستان ومرکزی تعلق یافت. باتوجه به کمبود های مالی د ولت این بانك نیزبمنظورکمك به سرمایه گذ اران خارجی ، د رطول سال گذ شته مجبور به اخذ وام شش ساله ای بمبلغ ۱۰۰ میلیون د لار ازبازارد لارواروپائی گرد ید وبرای سال

آینده نیز پیش‌بینی میشود که این بانک میباید تا ۷۱۹۱ میلیون ریال دیگر ازمنابع خارجی بویژه "بانک بین المللی توسعه وترمیم" وام دریافت نماید. (گزارش سالیانه بانک- تهران اکونومیست- ۱۲ تیر ۱۳۵۵)

"بانک تعاون کشاورزی ایران" که ازنظرسرمایه بزرگترین بانک کشوراست، عمده ترین محمل حرکت سرمایه‌ی ربائی دولتی درعرصه‌ی روستاست که به کشیدن شیره‌ی جان روستائیان کم درآمد اشتغال دارد و ۵۲٪ کل اعتبارات کشاورزی راتأمین میماید. (ت. ا.- ۵ تیر ۱۳۵۵) ۸۲/۲٪ ازاعتبارات این بانک به شرکتها و اتحادیه های تعاونی تعلق میگیرد و بیشترموارد کشاورزان غیرعضوازو دریافت وام محرومند (همانجا). وام ندادن این بانک به کشاورزان غیرعضو، اهرمی است که جهت مجبورنمودن این دسته ازکشاورزان به عضویت درتعاونیها وتمکین از مؤسسات دولتی بکارگرفته میشود. باتوجه باینکه هردوسانتیمتر بالا شده در بالا بمنظور پرداخت وام، وثیقه ای به مقدار ۲-۵/۱ برابر مقدار وام درخواست میکنند، روشن میشود که چگونه دهقانان فقیرایران که آه در بساط ندارند، حتی با فروش تمام دارائی خود نیزقادر بدریافت وام اندکی ازاین بانکها نیستند. ازاینروست که وامهاواعتبارات "بانک تعاون کشاورزی" ، عمدتا درمقادیرانداک پرداخت میشوند و بسه گفته‌ی وزیرتعاون: "۸۰ درصد بدهکاران بانک تعاون کشاورزی رازارعینی تشکیل میدهند که بدهی شان از ۵۰ هزارریال تجاوزنمیکند." (کیهان ۲۷ تیر ۱۳۵۵) این مقادیر اندک بهیچوجه نمیتوانند بمصرف سرمایه گذاری تولیدی درکشاورزی برسند و بگفته‌ی یک نشریه‌ی تحقیقی خارجی: "۵۲٪ کل وامها درکشاورزی بمصرف موارد کوتاه مدت یادر ازمدت کشاورزی نمیرسند، بیش ازنیمی ازاین پول صرف خرید لوازم مصرفی میگردد." (زمین - "چشم انداز شاه" - ص ۲۶۳) وخسروی مینویسد: "بنابرمطالعه ای پس از اصلاحات ارضی، ۴۵٪ ازافرادی که ازبانک کشاورزی وام گرفته اند، آنرا صرف تأمین معاش کرده اند. ظاهراعلت آن کمی وام بوده است. این رقم در دوره های پیش از اصلاحات ارضی به ۳۷/۲٪ میرسد." (ص ۱۵۶) ودر رجای دیگرمینویسد: "ازمطالعه دیگری که در ۱۲ منطقه روستایی ایران انجام گرفته به چنین نتیجه ای میتوان رسید که ازوامهای دریافتی ازمنابع مختلف ازبانک کشاورزی گرفته تاشرکتهای تعاونی روستایی، بیشتر برای تأمین معاش استفاده شده است، آنچنانکه زارعان حدود ۵۵٪ کل وام دریافتی را صرف تأمین معاش، وحدود ۲۷٪ راصرف هزینه های کشاورزی، و حدود ۶٪ راصرف هزینه های دام- داری وخرید دام نموده اند، وحدود ۱۱٪ هم صرف سایر هزینه هاشده است" (ص ۱۵۸) بازرهمین زمینه رئیس این بانک میگوید: "وام کشاورز، مناسب باقدرت بازپرداخت کشاورز است" (اطلاعات ۲۱ تیر ۱۳۵۵) که باتوجه بقدرت بازپرداخت روستاییان ایران که حتی این وامهارانیزجهت تأمین زندگی بخورونمیرخود وخانواده شان لازم دارند، مقادیر اندک این وامهاکه بخشهای سرمایه‌ی ربائی باستثماروحشیانه ی دهقانان ایران اشتغال دارند روشن میشود. چنانکه سمیعی رئیس کل بانک توسعه کشاورزی خود میگوید: "بالا- بودن نرخ بهره برای وامهای کوتاه مدت دربازارغیرمتشکل پولی امکانات پس انداز و در

نتیجه تشکیل سرمایه را توسط بخش خصوصی در کشاورزی تضعیف نموده است" (اطلاعات ۱۷ آبان ۱۳۵۵) والبته روشن است آن عده از "بخش خصوصی" که خواهان وامهای کوتاه مدت هستند، همان خرده مالکان و دهقانان نیمه مرفه وفقیرهستند. امابااینهمه وضع اسفبار روستاییان ایران بگونه ایست که بدون اخذ وام امکان ادامه حیات ندارند، چنانکه خسروی مینویسد: "پس ازاصلاحات ارضی، اززارعان سوال شده است که آیاقادر هستند مخارج امورکشاورزی رابدون گرفتن وام بپردازند؟ ۹۱/۱٪ پاسخ داده اند که توانایی پرداخت مخارج کشاورزی راندارند وفقط ۸/۹٪ اززارعان گفته اند بدون گرفتن وام توانایی پرداخت مخارج کشاورزی راد ارند." (ع ۱۵۶)

گفتیم که ۳/۴ ازوامهای بانک تعاون ازطریق تعاونیها راختیارکشاورزان عضو قرار میگیرد. امااین هنوزتمام تصویرنقش سرمایه‌ی ربائی نیست، زیراکه بخش عظیمی از این اعتبارات (۷۵۷۱ میلیون ریال درسال گذشته) وامهای نظارت شده وبابهتربگوییم وامهایی هستند که وابستگی کامل زارع رادربرد ارند چراکه مقدارو چگونگی مصرف این وامها تماما ازطرف کارشناسان بانک تعیین میشوند وزارع کوچکترین نظری درچگونگی بکاربرداین پول ندارد وتنهامیباید سالیانه درزیرقرض بیشتری فرو رود وزندگی خود وخانواده اش در گروهشتی رباخوارد ولتی باشد. بااین اوصاف جای تعجب نیست که همین چندی پیش تنگین نامه های درباری درباره‌ی موفقیت های این موسسه ربا خواری دولتی به قلم فرسایی پرداختند که چگونه رقم وصولیهای بانک ۴۹/۱٪ رشد کرده است وسود خالصش بمقدار ۱۳۴ میلیون تومان ازمقادیر سالهای گذشته بمراتب بیشترشده است (ت ۱۰ - ۵تیر ۱۳۵۵)

باتمام آنچه که درباره‌ی گردش سرمایه‌ی ربائی درعرصه‌ی روستاگفته شد، درسال گذشته ورشکستگی دولت وکمبود منابع مالی موسسات دولتی وهمچنین بی توجهی کامل به بخش کشاورزی بگونه ای بود که حتی درزمینه‌ی اعتبارات نیزرژیم قادربه اجرای برنامه هایش نشد. "درسال ۱۳۵۴ خالص پرداختهای سیستم بانکی به بخش خصوصی ۶۱/۸ درصد افزایش یافت درحالیکه رشد خالص اعتبارات سیستم بانکی به بخش کشاورزی فقط ۱۷ درصد بود. درنتیجه نسبت افزایش اعتبارات بخش کشاورزی به کل افزایش اعتبارات سیستم بانکی به بخش خصوصی از ۱۲/۳ درصد درسال ۱۳۵۳ به ۸/۹ درصد درسال ۱۳۵۴ کاهش یافت" (ت ۱۰ - ۱۵ تیر ۱۳۵۵) همین نشریه میفزاید که درسال گذشته تنها حدود ۱۵/۲ درصد ازکل اعتبارات ثابت مصوب برنامه‌ی عمرانی پنجم بسرای کشاورزی، به این بخش پرداخت شد که اینهم بگفته همین جریده عمدتا در دوبخش "کشت وصنعت وواحد های توسعه کشاورزی" و "تنظیم بازارمحصولات کشاورزی" بوده است. همین اندک بروشنی سیاستهای اعتباری دولت راجهت ویرانی کامل اقتصاد کشاورزی ایران نشان میدهد. تازه برای تکمیل این حرکت ویرانگرانه سرمایه‌ی ربائی، بانک توسعه کشاورزی درسال گذشته اقدام به تأسیس سه بانک توسعه منطقه ای نموده وهفش را "جمع‌آوری پس‌اند ازهای محلی" اعلام داشت وبا تصویب لایحه‌ی تشکیل صندوق بیمه کشاورزی،

موسسه‌ی دولتی "شرکت سهامی بیمه ایران" نیزوارد میدان شده است تا تحت عنوان حق بیمه دریافت آخرین ذرات درآمد ناچیز دهقانان ایران شریک شود.

ازسیاست ربائی دولت که درحقیقت ادامه‌ی ایفای همان نقش رباخواران قدیم در پوسته ای "مدرن" است که بگذریم، میباید سیاست تجاری و توزیعی دولت را در نظر گیریم که بازاینهم برنامه ایست جهت جایگزینی تجارواسطه و پیله وران سابق بوسیله‌ی سرمایه بوروکرات درباری. امروزه باایجاد انواع تعاونیهای خرید وفروش وتوزیع، دولت کوشیده است انحصارتجارت داخلی را خود راسأبد ست گیرد. بدین ترتیب کالاها ارزان از تولید کنندگان مستقیم خریداری میشود و کالاهای مورد نیازشان گرانتر بدانان بفروش میرسد و ازآنجاکه این هردوانحصارأ در اختیار دولت است، انتخاب دیگری برای روستاییان باقی نمیماند. تازه دراینجانیزاهرم فشارهویژه برعلیه خرده مالکان و کشاورزان غیرعضوشرکتهای سهامی وتعاونی ها بکارمیفتد وازخرید تولیدات آنان خودداری میشود. بعنوان مثال کشتکاران و کشاورزان پنبه کرگان و گنبد درنامه شان به جریده‌ی تهران اکونومیست توضیح میدهند که چگونه تمامی کمیسیون دولتی ویژه‌ی پنبه ایران باتجارصادرکننده پنبه، باعث پایین آمدن قیمت خرید پنبه ازکشتکاران مستقیم میگردد که این خود بوشکستگی این تولید کنندگان مستقیم می انجامد، بطوریکه مقدارپنبه‌ی تصفیه شده‌ی سال ۱۳۵۳ گرگان‌ودشت وگنبد قابوس ۱۴۸۰۰۰ تن بوده که درسال ۱۳۵۴ به ۸۲۰۰۰ تن تقلیل یافته است (۱۱ اردیبهشت ۱۳۵۵) وبازیره کاران شهرمرزی تابیاد درنامه‌ی دیگری مینویسند که بدلیل کمی قیمت خرید، آنها تصمیم به قطع کشت این محصول گرفته اند. (۱۲ تیره ۱۳۵۵) بااینگونه فشارها بیهوده نیست که فاینشال تایمز مینویسد: "بنظرمیرسد بسیاری ازخرده دهقانان تصمیم گرفته اند زمینهای خود رارهاکنند ودرجستجوی مزد بهتر راهی صنایع شوند." (۲۱ ژوئن ۱۹۷۶) امسال بتمام موارد بالا، دولت سلف خری رانیزاضافه نمود. بدین ترتیب که تحت عنوان تضمین خرید و تثبیت قیمت مواد کشاورزی، سعی مینماید تولید کنندگان کشاورزی را به امضای قراردادهایی جهت پیش فروش کالاهای خود مجبورکند، که ضمن عقد قرارداد ۴۰٪ بهای محصولات پرداخت میشود. دراینجانیز سیاست سرمایه بوروکرات ادامه‌ی همان روش سلف خران است که میباید بمنظورتأمین حد اکثرسود خود با استفاده ازموقعیت انحصاریش دربازارقیمتهارابالا نگاهدارد وناگزیرمیباید ازافزایش تولید ودرنتیجه عرضه جلوگیری نماید. ازاینرو دولت یامقدارتعیین شده رابپیش خرید میکند وبه این ترتیب ازافزایش تولید جلوگیری مینماید ویاازخرید مازاد برتقاضایش خودداری میکند وناگزیر تولیدکنندگان مستقیم رابه کاهش تولید وادارمینماید. نمونه ای ازاین مسأله در مورد پیاز وسیب زمینی باجراگذارده شد، وقیمت آنهابترتیب کیلوئی ۹و۱۰ ریال اعلام گردید، حال آنکه بگفته‌ی تهران اکونومیست (۴ اردیبهشت ۱۳۵۵): "قیمت دومحصول مذکوردریکسال گذشته براشرکمبود فاحش تاکیلوئی ۵۰ ریال هم رسیده" و "درایام عید پیازتاکیلوئی ۱۰۰ ریال درتهران بفروش میرسید." (۲۸ فروردین ۱۳۵۵) تعیین قیمتی این چنین پایین ترازقیمت بازاروکوشش درجهت مجبورنمودن کشاورزان به پیش فروش

محصولات خود البته نمیتواند مورد توجه کشاورزان باشد. بگفته‌ی تهران اکونومیست (۴ اردیبهشت ۱۳۵۵) "تعداد افرادیکه در اوطلب فروش محصول خود شده اند در حکم صفراست." همین سیاست در مورد خرید گندم وجو نیز اعمال شده است. بدین ترتیب که دولت گندم کشاورزان را تنی ده هزار ریال و جو را تنی هفت هزار و پانصد ریال خرید اری میکند در صورتیکه بگفته‌ی اطلاعات (۲۹ آبان ۱۳۵۵) در حال حاضر قیمت گندم در بازار آزاد هرتن ۱۱ هزار ریال وجوتنی نه تا ده هزار ریال است و از اینروست که "عده ای از کشاورزان، برای اینکه گندم را با قیمت بیشتر به بازار عرضه کنند از فروش آن خود داری کرده اند" (کیهان ۱۳ آبان ۱۳۵۵) وهمین نشریه در دنباله مینویسد که: "در نتیجه به ادارات کشاورزی و شرکتهای تعاونی روستائی دستور داده شد با مراجعه کشاورزی برای فروش گندم اقدام بخرید کنند" والبته روشن است که این "اقدام بخرید" بهمراه حضور زاندارمهای محل و دیگر ابزار سرکوب دولت انجام میگیرد.

در بالا دونمونه از اهرمهای فشار دولت (وام ندادن و عدم خرید محصولات) را جهت مجبورکردن کشاورزان به عضویت در شرکتهای سهامی وتعاونیها یادآور شدیم. این بخوبی نشان میدهد که اوضاع کشاورزان عضو تابچه حد میباید اسفناک باشد که کشاورزان کوچك غیرعضوی که در بدترین شرایط تیره روزی بسر میبرند، ترجیح میدهند زمینهای خود را رها کنند ولی تحت یوغ این موسسات دولتی قرار نگیرند. در این زمینه فایننشال تایمز (۱۲ ژوئن ۱۹۷۶) مینویسد: "دولت با تمام مشکلات کشت وصنعت مصمم است که برنامه شدید اغیرمحبوب شرکتهای سهامی را بجلو ببرد. تعداد آنها امروزه ۸۵ است و قرار است تا پایان برنامه‌ی پنجم به ۱۴۰ برسد. برای عضویت در اینها، کشاورزان در مقابل مقدار زمین خود یك سهم در شرکت دولتی دریافت میکنند ومقامات دولتی در محافل خصوصی میگویند که عده ی کمی از کشاورزان از کار کردن در این سیستم خوشنود ند". اما گویا وجود این شرکتهای مورد تنفر روستاییان برای مقاصد شوم واستثماری سرمایه‌ی بوروکرات کافی نیست و دولت امسال لایحه‌ی "ایجاد قطبهای کشاورزی" را به تصویب رسانیده که ۲۰ تای آن در دست تأسیس اند. تمام مزارعی که شامل این قانون میشوند میباید در واحد هایی که کمتر از ۲۰ هکتار نباشد، مجتمع شده و به کشت و صنعت های دولتی مبدل شوند. نشریه‌ی اخیرالذکر در باره‌ی این قانون مینویسد: "دهقانانی که در مقابل این قانون مقاومت کنند، زمین هایشان بطور اتوماتیك از سوی وزارت کشاورزی خرید اری میشود و یا به بخش خصوصی اجاره داده میشود و یا بوسیله‌ی دولت اداره میشود" این قانون ارتجاعی جدید، هدف ایجاد فشاری خرد کننده را بر پشت خرده مالکان تعقیب میکند تا آنها را از دررقابت با سرمایه‌ی بوروکرات درباری و سرمایه های خارجی خارج نماید و بورشکستگی کامل بکشاند.

تمام آنچه تابحال در باره‌ی سیاستهای دولت گفته شد، بدون توجه به سیاست وارداتی دولت بود. اما همینکه توجه شود رژیم دست نشانده ایران میباید جهت خوش خدمتی به اربابان امپریالیستش، ایران را به بازاری جهت جذب کالا های بادکرده و

ازجمله محصولات غذائی ومواد کشاورزی مبدل نماید ، وازاین راه به فروش بحران جهان سرمایه داری کمک نماید ، ابعاد ودلایل بی توجهی کامل دولت به تولید داخلی کشاورزی واتخاذ سیاستهایی این چنین که ورشکستگی تولیدکنندگان کوچک ومتوسط را در مقابل واردکنندگان امپریالیستی جستجو میکنند ، بهتر درک خواهد شد .

۳- مشخصه اصلی این بحران تنزل دایمی تولیدات کشاورزی ومواد غذایی است. نگاهی به جدول ۳ بروشنی این سیرنزولی تولید رانشان میدهد و اگر قرار شود که حداقل رشدی بمقدار ۳٪ برای همسایی باافزایش جمعیت ضروری است، ابعاد این رکود تولید کشاورزی روشن ترمیگردد .

ازدهم برهمی آمارکشاورزی ایران که درمنابع مختلف ارقام متفاوتی داده میشود که بگذریم *، برمبنای آمار دولتی حداقل میتوان باین نتیجه رسید که تولیدات کشاورزی ایران نخست درسال ۱۳۵۰ دچاررکودگردید وبارد وم درسال ۱۳۵۳ به این عارضه گرفتار شد که این دومی بدلیل اینکه برزمینه سیاستهای واردات ی دولت وبرنامه‌ی امپریالیستی خالی کردن محصولات کشاورزی درایران مبتنی است، ابعادش بحراتب بیشتر از آنی است که ارقام نشان میدهند . این خرابی وضع تولیدات بدانگونه است که اکنون در نیمه‌ی اجرای برنامه‌ی پنجم ، هنوزبه اهداف برنامه‌ی چهارم دست یافته نشده است. در اینجابد نیست یادآورشویم که ازهم اکنون رژیم ارتجاعی ایران تبلیغات دامنه داری راسازمان میدهد تاباارقام ساختگی برای سال ۱۳۵۴ بیکباره اوضاع کشاورزی رابهبود یافته اعلام دارد . این خرابی وضعیت تابد انجاموجبات نگرانی محافل ارتجاعی ایران رافراهم کرده است که حتی بانداعان نشریات ارتجاعی ایران ، این یکی ازمهمترین بحثهای درون این محافل است و چگونگی برخورد به این معضل بگفتگی تهران اکنونمیت مجبریه پدید آمدن " دونظر" گردیده است که هریک درجستجوی خوش خدمتی بیشتربه اربابان امپریالیست، طرح خود را" حلال مشکلات" میدانند . بهرحال بحث دراین باره که کدام این " نظر" بهتردرخدمت نابودی کشاورزی ایران قرار میگیرد ، مورد نظرمانیست، تنها بدان اشاره کردیم تااستیصال رژیم که به درونبود ازی احمقانه و مذبوحانه دست زده است روشن ترشود . بویژه اینکه زمانی رژیم بچنین درونگویی پرداخته است که برخورد به معضل کشاورزی دردستوروز این فرمان جدیدشاه قرارداردو امروزه ما شاهد کوششهایی مذبوحانه درجهت "حل" مسأله کمبود تولید کشاورزی ازطریق برخی اقدامات بوروکراتیک چون ادغام دو وزارتخانه کشاورزی وتعاون وامورروستاها میباشیم . اگراوضاع کشاورزی بواقع بهبودی حاصل کرده است ، پس اینهمه سراسیمگی ودست پاچگی از برای چیست؟

---

* درمورد آمارکشاورزی ایران میباید گفت که ارقام آنچنان ضد ونقیض اند که تشخیص سره ازناسره دربسیاری موارد امری بس دشواراست . دراین زمینه همین بس که اشاره کنیم درمورد ساده ترین آماریعنی تعداد روستاهای ایران ، رقم از ۵۹۱۸۹ تا ۸۴۴۴۰ درنوسان است . (ازسخنرانی کاظم ودیعی - اطلاعات ۳۰ تیر ۱۳۵۵)

تولیدات کشاورزی[1] (به هزارتن) ـ جدول شماره ۳

	گندم	جو	برنج	چغندر قند	حبوبات	پنبه (وش)	سیب زمینی
۱۳۴۶	۳۸۰۰	۱۰۲۰	۶۴۰	۲۸۳۰	۱۴۰	۳۷۸	۴۱۳
۱۳۴۷	۳۸۶۱	۹۶۲	۱۱۷۲	۳۴۱۱	۱۵۸	۵۴۵	۴۲۱
۱۳۴۸	۴۱۰۰	۱۱۴۰	۶۸۰	۳۴۸۳	۲۰۵	۵۱۹	۴۳۷
۱۳۴۹	۴۲۲۲	۱۰۸۳	۱۳۵۰	۳۸۵۵	۲۰۴	۵۰۲	۴۱۷
۱۳۵۰	۳۶۱۲	۸۰۱	۸۷۷	۳۷۷۱	۱۰۲	۴۶۶	۱۵۸
۱۳۵۱	۴۳۱۸	۱۲۲۷	۱۰۰۸	۳۹۲۶	۱۴۴	۴۲۹	۴۰۰
۱۳۵۲	۴۶۰۰	۹۲۳	۱۳۳۴ (۶)	۴۲۴۰	۲۰۲	۶۱۵	۴۸۱
۱۳۵۳	۴۷۰۰ (۴)	۸۶۳ (۴)	۱۳۱۳ (۴)	۴۱۲۵ (۳)	۲۱۰ (۴)	۶۱۵ (۳)	۵۳۳
۱۳۵۴ (۵)	۵۵۰۰	۱۴۰۰	۱۴۰۰	۴۸۸۰	؟	۵۹۴	؟
هدف برنامه چهارم[2] (۱۳۵۱)	۴۷۰۰	۱۱۳۵	۱۴۰۰	۴۵۰۰	—	—	—

مـــــآخـــذ

۱ــ بیان آماری تحولات اقتصادی و اجتماعی ایران ــ سازمان برنامه و بودجه ــ مرکز آمار

۲ــ ایران آلمانک ۱۹۷۵

۳ــ سالنامه آماری ۱۳۵۳

۴ــ مجله بانک مرکزی ایران ــ سال ۱۰ شماره ۱۶۸

۵ــ تهران اکونومیست ۲۱ مهر ۱۳۵۵

www.iran-archive.com

در حالیکه در ادعاهای رژیم حد اکثر رشد کشاورزی ایران از ۱۰ تا ۱۱ درصد تجاوز نمیکند، برمبنای گزارشهای اولیه وزارت کشاورزی و منابع طبیعی مند رجه در مجلهی بانک مرکزی رشد تولید جو ۶۲٪، گندم ۱۷٪ و برنج ۲۰٪ در سال ۱۳۵۴ گزارش میشود. لازم نیست کسی متخصص آمار باشد تا به عمق این فریبکاری سفیهانهی آمارگران ارتجاع پی ببرد. کافی است متذکر شویم که سه محصول یاد شده عمدهترین بخش کشاورزی ایران را بخود اختصاص میدهند بطوریکه ۷۴٪ از کل اراضی زیر کشت ایران بمحلات تعلق دارد و از این مقدار ۷۶٪ را گندم، ۱۹/۸٪ را جو و ۴٪ را برنج تشکیل میدهد. با توجه به وزنهی تولیدات این سه محصول در کل کشاورزی ایران، دیگر کافیست که به اصول منطق و حتی سادهترین اصول ریاضی واقف بود تا دریافت که حتی اگر بقیهی تولیدات کشاورزی ایران نیز اصلا رشد نکرده باشد (آهنگ رشدشان مساوی صفر باشد) باز هم برمبنای این رقمهای رشد ادعائی (۶۲٪، ۱۷٪ و ۲۰٪)، رشد تولیدات کشاورزی ایران بمراتب بیش از همان ۱۱٪ رقم ادعائی خواهد بود. بگذریم از اینکه همین رقم رشد ۱۱٪ خود از زمرهی دروغهای بزرگی است که رژیم بخائنترین آخرین حربهی سرپوش نهادن بر روی اوضاع ناگوار کشاورزی ایران بدانها متوسل شده است و این مساله را هم اکنون در بارهی رشد کشاورزی ایران بیشتر میشکافیم. ادعای آهنگ رشدی بین ۱۰ تا ۱۱/۵٪ آنچنان ابلهانه است که حتی ارتجاعیون نیز بدان باور ندارند و تهران اکونومیست (۲۲ خرداد ۱۳۵۵) مینویسد: "۱۱/۱٪ رشد این رشته در یک سال اگر بسا ور کرد نی باشد بهرحال باتعجب زیاد توام است." و فایننشال تایمز (۱۲ ژوئن ۱۹۷۶) نیز مینویسد: "رشد رسمی کشاورزی در سال گذشته ۱۰٪ گزارش داده شده است ولی بسیاری از متخصصین معتقدند که رشد حقیقی بین ۲/۵ تا ۴٪ است." و در همین زمینه میباید بگزارش گاردین (۱۲ اوت ۷۶) نیز اشاره کنیم. این جریدهی امپریالیستی مینویسد که دولت ایران بیکبار تصمیم به تعطیل نمایندگی مشاورتی بانک جهانی در ایران میگیرد. این نمایندگی از سوی این بانک معظم امپریالیستی ما در کمک فنی و تکنیکی بمنظور رشد کشاورزی ایران شده بود. دلیل این تصمیم ناگهانی رژیم، انتشار گزارشی از سوی این هیئت نمایندگی در پاییز گذشته بود که در آن با بسیاری از ادعاهای رژیم مورد کشاورزی مخالفت شده بود، بویژه این گزارش رقم ادعائی ۹/۵٪ رشد سالیانه کشاورزی را رد کرده و رقم واقعی را بین ۲/۵ تا ۴٪ گزارش نموده است و در ضمن نتیجه گرفته بود که ایران کوچکترین شانسی برای رسیدن به درجهی خود کفایتی در تولیدات کشاورزی تا ۲۰ سال آینده ندارد. همچنین اکونومیست لندن (۲۸ اوت ۱۹۷۶) رقم رشد کشاورزی را بین ۲ تا ۴٪ ذکر میکند و مینویسد: "رقم رسمی ۷٪ است اما این تنها یک وهم آرزومندانه است". بازاگر بخواهیم باین طومار پرملا شدهی دروغپرداز ی اشاره کنیم، میباید به گزارش" ایران ودلارهای نفتی" رجوع کنیم که برخلاف ادعاهای رژیم که رشد کشاورزی را در طول برنامه چهارم تا ۴/۴ درصد گزارش داده بود، این رقم را حد اکثر ۳٪ ذکر میکند. باز همین نشریه در بارهی ادعای رژیم در ابرپرتجدید نظر در برنامه پنجم که رشد کشاورزی را از ۵/۵٪ به ۷٪ میرساند مینویسد که در طول سال ۷۴-۱۹۷۳ با خوشبینانهترین برآوردها نیز رشد کشاورزی از ۴/۸٪ تجاوز نکرده است.

ازهمه‌ی اینها گذشته میباید گوربود تا سیل واردات کشاورزی را که همه روزه رو به افزایش است دید و آنگه اعداد ساختگی این کوردلان ارتجاعی را باور داشت. بهررو تمام واقعیات بر آهنگ رشدی ناچیز و کند (وحتی در مواردی کمتر از افزایش جمعیت) در تولید کشاورزی ایران دلالت میکنند که این خود به تنهائی قادر است وضعیت عقب مانده و رکود تولید این بخش از اقتصاد کشور ما را خوب بنمایاند. تازه اگر با همه‌ی اینها بخواهیم مقداری رشد در تولید غلات ایران را باور کنیم این افزایش تولید بهیچوجه نه از طریق افزایش کل سطح زیرکشت بوده است و نه از راه بهبود اوضاع تکنیکی و فنی کشاورزی و رشد بازده هی کار، بلکه همچنانکه متخصصین امپریالیستی (مید - ۲۰ اوت ۱۹۷۶) نیز اشاره میکنند، امروزه اوضاع کشاورزی در امپروری ایران آنچنان وخیم است که رشد کم یکی، بقیمت خرابی بیشتر دیگری تمام میشود و یا اینکه رشد تولید یك محصول بمعنی نزول تولید محصولات دیگراست. در راینجانیزبرمبنای گفته های خود دولت این افزایش ادعائی گندم و جغندرقند ازطریق کاسته شدن ۱۰۰ هزارهکتارزیر کشت پنبه واختصاص یافتنش به کشت گندم وجغندر قند حاصل شده است و اگرگویا تولید گندم رشد کرده است بگفته ی خود شان این بقیمت کاهش تولید پنبه وش بمقدار ۳۴٪، تولید جای ۱۶/۷٪ و ثابت ماندن تولید نیشکر بوده است. (تهران اکونومیست: ۲۴ مهر ۱۳۵۵) دیگر اینکه با ز این باصطلاح بهبود کشاورزی، باد افانتر شدن اوضاع در امپروری ایران و وابسته شدن تمام وکمال به واردات محصولات دامی بوده است که مادر زیربآن اشاره خواهیم کرد.

۴- مهمترین نتیجه‌ی حاصله ازاین بحران برای اقتصاد ایران، وابستگی بازهم بیشتر به سرمایه داری امپریالیستی بین‌المللی است. امروزه حتی شریان تامین مواد غذائی مردم در بست در اختیار جهانخواران سود پرست قرارمیگیرد. ارقام واردات کشاورزی ایران این وابستگی را بویژه به امپریالیسم آمریکا روشن ترمیگردانند. در زمینه‌ی صادرات و واردات کشاورزی ایران نمیخواهیم به گذشته‌ای نه چندان دور برگردیم که فقط یك استان ایران یعنی سیستان راانبار غله‌ی آسیا میخواندند، کافیست همین چند ی پیش، ۴ تا ۵ سال پیش، را در نظر گیریم که ایران یك صادرکننده‌ی مواد کشاورزی بود. اما امروزه اپرکست اقدامات بدشگون دراورد ستمی خائن در باری تامین حداقل احتیاجات غذائی مردم بدون وابستگی به واردات کشاورزی میسر نیست.

واردات کشاورزی ایران (به هزار تن) ـ جدول ۴

	گندم	جو	برنج	گوشت	روغن	نرت	شکر
۱۳۵۴(۱)	۵۷۸	۱۰۶	۱۶۰	۱۵(۵)	۱۳۳(۵)	۱۱۷	۲۸۱
۱۳۵۳(۲)	۲۵۰۰	۱۸۱(۴)	۳۰۰	۷۰	۲۸۰	۲۲۳(۵)	۴۲۰
از امریکا(۶) ۱۹۷۴	۵۸۱	۵۹/۴(۳)	۴۰	؟	روغن‌سویا ۶۶	۱۰۲	؟
۱۹۷۵	۱۷۰۰	۷۶	۱۶۲	؟	۱۳۲	۱۴۹	؟

۱- ایران آلمانك ۱۹۷۵ ۲- گزارش هودسن ۱۹۷۵ ۳- نشریه "کشاورزی خارجی" (۱۹۷۵ مه)
۴- سالنامه آماری ۱۳۵۳ ۵- آمار بازرگانی خارجی شماره ۶۱۸، ۱۳۵۴ ۶- نشریه کشاورزی خارجی" (۱۳ اکتبر ۱۹۷۵)

برمبنای آمارِرسمی ایران (سالنامه‌ی آماری ۱۳۵۳) مقدارواردات موادغذائی از سال ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۳ بیش از ۱۴ برابرگردیده است. نگاهی به جدول ۴ سیرصعودی شگرف واردات موادکشاورزی را تنهادرمدت یکسال نشان میدهد و نقش عده‌ی امپریالیسم آمریکا را دراین میانه روشن مینماید. بااینکه ارقام وارداتی سال ۱۳۵۴ هنوزدردست نیست اما بسادگی میتوان پیش‌بینی کرد که این سیرصعودی بشدت ادامه داشته است. نشریه‌ی "کشاورزی خارجی" (۲۴ مه ۱۹۷۶) نیازمندیهای وارداتی سال ۱۳۵۵ را چنین پیش‌بینی میکند: گندم ۱/۳ میلیون تن، برنج وذرت و جو وروغن سویا هریک ۲۵۰۰۰۰ تن، غذای مرغ ۲۰۰۰۰۰ تن، روغن پنبه‌دانه ۱۵۰۰۰ تن که اکثراینها ازآمریکاوارد خواهد شد. اعتبارات دولت برای واردات کشاورزی درسال ۷۵-۱۹۷۴ به ۱/۵ بیلیون دلار بالغ گردیده است که این رقم امسال از ۲ بیلیون دلارتجاوز خواهد کرد که این وارداتِ بیش از ۳۰ برابر مقدارمشابه درسال ۱۳۴۱ است والبته ۷۵٪ این واردات ازکشورآمریکا است واین "افتخار"ننگین را نصیب رژیم ارتجاعی ایران مینماید که درجدول واردکنندگان محصولات کشاورزی آمریکا از مقام ۲۵ام به مقام دهم برسد و بهمین منوال واردات کشاورزی ازاین کشور درپنجسال ۳ برابرشود (از ۱۸۳ میلیون دلاردرسال مالی ۱۹۷۴، به ۷۵۷ میلیون دلاردرسال مالی ۱۹۷۵، یعنی بیش از ۳۰۰٪ رشد کرده است. (کشاورزی‌خارجی، ۱۳ اکتبر ۱۹۷۵) حال اگربا توجه به ارقام بالا بیادآوریم که درتمام طول سال ۷۶-۱۹۷۵ دولت بخرید فقط ۱۷۰۰۰۰ تن ازمحصولات کشاورزی تولیدکنندگان مستقل اقدام نموده است و بگفته‌ی خودوی این رقم میتواند تا ۷۵۰۰۰۰ تن بالا رود (میه-۲۶ مارس ۱۹۷۶) سیاست دولت درمورد عدم خرید محصولات کشاورزی تولیدکنندگان مستقیم واضح میگردد. تازه اینجاباید اضافه شود که حداکثرقیمتی که مثلابرای محصول‌گندمکاران ایرانی پرداخت میشود ۷۰٪ بهائی است که برای گندم آمریکائی وارداتی ازطرف دولت پرداخت شده است (اکونومیست لندن- ۲۸ اوت ۱۹۷۶). اینجاست که عیان میشود این رژیم ضدمردم تابه چه حد درخدمت به واردات امپریالیستی و درجهت نابودی تولیدات داخلی کوشا است و حتی ازورای همین سخنان تبلیغاتی باتوجه به اختلاف فاحش دورقم ارائه شده در بالا، بخوبی میتوان دریافت تاچه میزان تولیدکنندگان مستقیم کشاورزی که مواجه باسیاست عدم خرید دولت و همچنین نقش انحصاری وی بعنوان یگانه خریدارهستند، درفروش محصولات خود بامشکلات روبرویند. مشکلی که آنهارابسوی رهاکردن تولید ودست شستن از کشاورزی و ساقط شدن از هستی سوق میدهد.

این روند واردات تازه آغازشده است و درآینده نیز برای آن توقفی نمیتوان پیش‌بینی نمود واین مطلبی است که نشریات امپریالیستی نیزبازگو میکنند. درمورد افزایش واردات داخلی دربالا اشاره کردیم که چگونه این وابستگی روبه افزایش است. بطوریکه گزارش نشریه "کشاورزی خارجی" (۲۴ مه ۱۹۷۶) میگوید، کمودهای کنونی ایران که میباید از واردات تامین شوند بشرح زیرانند: شیر ۲۰٪ (۲ میلیون تن)، گوشت بزوگوسفند ۵۶٪ (۸۰۰۰۰۰ تن)، گوشت گاو و گرمز ۴۶٪ (۳۰۰۰۰۰ تن)، ماهی ۵۰٪

(۵۸۰۰۰ تن) . ارزش واردات دامی از ۴۰۰۰۰۰ دلار در سال ۱۹۷۳ به ۶ میلیون دلار در سال ۱۹۷۵ رسیده است (همانجا) .

همین نشریه مینویسد: "حتی اگر ایران موفق شود بارشد کشاورزی ، آهنگ سالیانه‌ای معادل ۷٪ برای چند سال آینده بدست آورد واردات کشاورزی الزاما برشد خود ادامه خواهد داد." (۱۹ مه ۱۹۷۵) و نشریه "هود سن" در همین ارتباط مینویسد: "کشاورزی ایران رشد سالیانه تقاضای مواد غذائی و تولیدات کشاورزی را در طول دهسال آینده ۱۴٪ برآورد میکند . حال آنکه قرار است تولیدات ۷٪ رشد کنند - که خود باتوجه به نتسا بج قبلی این بخش فرض خوش بینانه‌ایست - از آنجا که ایران واردکنندهٔ عظیم مواد غذائی است، وابستگی به واردات غذائی بشدت افزایش میابد . اگرفرض کنیم که ۸۰٪ تقاضای محلی بوسیله تولید ملی در سال ۱۹۷۴ تامین شده ، این بدان معنی است که تنها ۴۳٪ از احتیاجات میتواند در سال ۱۹۸۴ در داخل تامین شود." تازه تمام محاسبات نشریات ذکرشده در بالا بر مبنای رشد ۷٪ است که بازدعان خودشان ناشدنی است و اگرقرم واقعی این رشد را - که در بهترین شرایط حد اکثر ۳٪ است - در محاسبات منظور داریم دیده میشود که به وابستگی تمام و کمال ایران به واردات کشاورزی نه ده سال بلکه زمانی بس کوتاه مانده است و مسالهٔ کمبود مواد غذائی و قحطی معضل امروز و فردای مردم زحمتکش میهن ماست .

خلاصهٔ کلام اینکه درباره‌ی اوضاع سخت ناهنجار کشاورزی ایران میتوان بسیار و بسیار نوشت، اما اینهمه تازه زمینه‌ایست برای مبحثی بس مهمتر و ضروری تربرای جنبش سیاسی ایران و آن اینکه در پس تمام این ارقام و آمار و تحلیلها ، واقعیتی زنده تجلی میکند واقعیتی که از حدت یافتن تضاد های عرصه روستا حکایت میکند . واقعیتی که نوید آمادگی کشیده شدن سریع اقشار وسیع دهقانان میهن ما به صحنهٔ مبارزه طبقاتی و سیاسی است و فردای نزدیکی را بشارت میدهد که روستای ایران یکی ازمراکز اصلی مبارزهٔ طبقاتی ضد رژیم بورژوا - ملاک حاکم بدل خواهد شد . بدین مساله هیچیک از عناصر و گروه های جنبش سیاسی ایران نمیتوانند بیتفاوت برخورد کنند . بررسی دقیق این تضاد ها و تشخیص صفبندی اقشار روستائی و تمیز دوستان و دشمنان انقلاب در عرصهٔ روستا و تعیین شعارهای روشن و بسیج کننده که هم از درک تئوریکی ژرف و هم از جمع بندی مبارزات خود بخودی توده‌های دهقانی نشأت گیرد همه و همه در دستور کار قرار دارند و ما نیز بسهم خود در جای دیگر به این مهم خواهیم پرداخت.

حزب توده :

مداح سرمایه دولتی در روستا

برخورد دارودسته‌ی کمیته مرکزی باوضاع کشاورزی ایران رامیبایدد و رده تقسیم نمود. نخست آن سلسله انتقادات "بورژوالیبرالی" که ازسوی این رویزیونیستهای مرتد همصدا بابرخی محافل امپریالیستی درمورد بعضی نارسائیهای اوضاع کشاورزی ایران انجام می‌پذیرد ودوم ومهمترازآن، آن سلسله مباحثی که رنگ ولعاب تئوریک بخود میگیرند و باصطلاح پایه‌ی استدلالی انتقاداتی ازگونه‌ی نخست هستند وازاینروبرای فهم ماهیت ارتجاعی وعوام فریبانه‌ی تبلیغات کمیته مرکزی درمورد باصطلاح حملاتش برژیم حاکم میباید ازبحث دوم آغاز نمود.

برای روشن ترشدن مطلب، بی مناسبت نیست که شمه‌ای درباب نظرات رویزیونیست ها دربارهی سرمایه داری دولتی بدانیم. نظررویزیونیستی مدرن دربارهی سرمایه داری دولتی نخست ازسرمایه داری دولتی درکشورهای امپریالیستی آغازگشت وآن زمانی بود که تولیدات مرتد حرکت سرمایه داری دولتی رادراینگونه کشورهابخودی خود گذاربه سوسیالیسم و قبول داوطلبانه‌ی آن ازسوی بورژوازی امپریالیستی نامید و بیکباره نقش طبقه کارگر را بهیچ گرفت والبته بلافاصله این نظرات درتئوریهای سردمداررویزیونیسم معاصر یعنی خروشچف هم تحت‌عنوان "گذارمسالمت آمیز به سوسیالیسم" فرموله شد ودیری‌نپایید که ابعاد این تئوری رویزیونیستی از دامنه‌ی کشورهای امپریالیستی فراترفت وتمام کشورهای دیگرسیستم سرمایه داری جهانی رانیزدربرگرفت. اما دراینجانیزاین امربیکباره انجام نپذیرفت. اول از "راه رشدغیرسرمایه داری" دربارهی آندسته ازکشورهای سه قاره سخن گفته شد که درآنهابورژوازی ملی و خرده بورژوازی راد یکال دربی مبارزات خلقهای کشورخود به کسب برخی امتیازات ازامپریالیسم ودرمواردی به شرکت درقدرت سیاسی حاکم نایل آمدند. اگردرآغاز رویزیونیستهابرای حالی نبودن عریضه ازلزوم شرکت طبقه‌ی کارگر دراینگونه حکومتهای مترقی وسعی درتأمین رهبری سخن میگفتند، ولی بزودی اینرانیز بکناری نهادند ورهبری "راه رشدغیرسرمایه داری" که گویاسیاید زمینه‌ی گذاربه سوسیالیسم رافراهم کند، یکپارچه به بورژوازی ملی وخرده بورژوازی سپرده شد. سپس دیری نپاییدکه این تز رویزیونیستی بتمام کشورهای عقب نگاهداشته شده تعمیم داده شد و دیگرماهیت طبقاتی سرمایه داری دولتی مورد بحث نبود وبرای رویزیونیستهای بومی این گونه کشورهاکه اکنون، دیگرد لالان یک قدرت امپریالیستی جهانی نیزشده بودند هم سرمایه داری دولتی درهرکشوری مترقی شد چراکه سوسیال امپریالیسم شوروی درقبایت

با امپریالیستهای غربی ، راه نفوذ اقتصادی خود را از طریق دولتهای کشورهای عقب نگاه داشته شده برگزیده بود .

آنچه که اینجا بیشتر مورد بحث ماست، سرمایه داری دولتی در کشورهای عقب مانده است و بحث در باب " راه گذار مسالمت آمیز " در کشورهای امپریالیستی از حوصله این نوشته خارج است . رویزیونیستها بیکباره تمام آموزشهای مارکسیسم لنینیسم را بکناری نهاده اند گو اینکه شیادانه و بنادرست همواره نقل قولهای متون کلاسیک را بعد میگیرند . سرمایه داری دولتی در متون رهبران پرولتاریای جهانی اساسا در مورد کشورهای بسیار پیشرفته صنعتی بکار رفته شد و آنرا مرحله ای خاصی از تکامل و رشد سرمایه داری در درجات عالی تکنیکی به حساب آورند و همین مسأله است که بارها از سوی لنین و استالین طرح شده و بکرات در کنگره های کمینترن مورد بحث بوده است. این سرمایه داری دولتی در عالیترین درجات رشد تکنیکی در کشورهای سرمایه داریست که پایه ی مادی سوسیالیسم را فراهم میکند ، ولی فقط همین و نه اینکه دیگر نقشی برای طبقه ی کارگر و برای انقلاب سوسیالیستی قهر آمیز باقی نمیماند و همه چیز آرام و مسالمت آمیز بسوی سوسیالیسم سیر میکند . انگلس در توضیح این مسأله میگوید : " در مرحله خاصی از رشد ، این شکل (منظور مدیریت سهامی مؤسسات سرمایه داریست) نیز کفایت نمیکند ، نماینده ی رسمی جامعه سرمایه داری ، دولت، مجبور است که مدیریت آنرا خود بعهده گیرد " و سپس در زیر نویس میفزاید : " میگویم مجبور است . زیرا فقط وقتی که وسایل تولید و ارتباطات واقعا از مدیریت بوسیله ی شرکتهای سهامی پیشی گرفت و در نتیجه انتقال آنها به دولت از نقطه نظر اقتصادی اجتناب ناپذیر شد ، فقط آنزمان است که این انتقال به دولت، حتی زمانی که بوسیله ی دولت امروزی انجام میگیرد ، نماینده ی یک پیشرفت اقتصادی ، کسب یک قدم اینتگراسیون دیگر بسوی تصرف تمام وسایل تولید بوسیله خود جامعه است" و سپس در رد نظرات رویزیونیستهای آنزمان که تفاوت چندانی با اخلاف خود ندارند ، مینویسد : " اما اخیرا با زمانیکه بیسمارک مالکیت دولتی را اتخاذ کرده است ، نوعی سوسیالیسم قلابی ظاهر شده است ـ که حتی اینجا و آنجا بسوی نوعی جیفه خواری انحطاط میباید ـ که اعلام میدارد هرگونه تصرفی از سوی دولت ، حتی نوع بیسمارکی اش در خود سوسیالیستی است. اما اگر تصرف تجارت تنباکو از سوی دولت سوسیالیستی بود ، ناپلئون و مترنیخ در رده ی پایه گذاران سوسیالیسم قرار میگرفتند . اگر دولت بلژیک ، به دلایل کاملا عادی سیاسی و مالی ، خطوط راه آهن خود را ساخت ؛ اگر بیسمارک ، بدون هیچگونه اجبار اقتصادی ، خطوط اصلی راه آهن پروس را در اختیار گرفت، فقط برای آنکه بهتر بتواند آنرا برای جنگ سازمان دهد و استفاده کند و مأمورین راه آهن را بمثابه ی گله ی رأی دهنده ی دولتی تربیت کند و بویژه منبع جدیدی درآمدی جدا از آراء پارلمانی تأمین نماید ـ این اقدامات در هیچ معنائی اقدامات سوسیالیستی نبودند ، چه مستقیم و چه غیرمستقیم ، چه آگاهانه و چه غیرآگاهانه . در غیر اینصورت ، شرکت سلطنتی دریایی ـ کارخانه چینی سازی سلطنتی و حتی هنگ خیاطان ارتش نیز مؤسسات سوسیالیستی می بودند . (از آنتی دورینگ ـ انگلیس ـ چاپ ۱۹۳۹ انتشارات پیشرو ناشنال ـ ص ص ۴-۳۰۳)

اما رویزیونیستها نه تنها این سخنان را در مورد کشورهای سرمایه داری به "فرا - موشی" می سپارند بلکه حتی بدون توجه بماهیت طبقاتی سرمایه داری بوروکرات در کشورهای عقب مانده، که رشد سرمایه داری دولتی در آنها ناشی از ضعف بورژوازی و نه رشد تکنیک و قدرت بورژوازیست، اینها را نیز محصل "راه رشد غیرسرمایه داری" و گذار به سوسیالیسم اعلام میکنند. در مورد آندسته از کشورهای عقب نگاهداشته شده که تحت تأثیر مبارزات ضد امپریالیستی خلقهایشان، خرده بورژوازی و بورژوازی ملی نقشی مترقی ایفا کرده و سرمایه داری دولتی را کوتاه زمانی در خدمت رشد اقتصاد گرفته اند باید گفت که زندگی نشان داده است که این حرکت موقت و گذرا است و در دوران امپریالیسم برای کشورهای تحت ستم راه سوم وجود ندارد. یا راه انقلاب دموکراتیک نوین است بر هبری طبقه‌ی کارگر و یا اسارت دوباره در چنگال امپریالیسم. نمونه های مصر و سوریه و هند و بسیاری کشورهای دیگر که راه قهقرائی بسوی امپریالیسم را پیموده اند و یا می پیمایند، درستی این تزهای دانمیانه مائوتسه دون را که در مورد موکراسی نوین فرموله شده اند نشان میدهند. آنچه که در بارهی کمالیسم گفته شده است، با ابعادی بیشتر و کمتر و درجاتی شدید تر و ضعیف تر در تمام این کشورها که حرکتی مترقی و ضد امپریالیستی آغاز کرده بودند، یا انجام شد هاست و یا در شرف وقوع است و راه اینان جز راه بسوی نوستعمره شدن نیست مگر اینکه طبقه‌ی کارگر مبارز انقلابی سر انجام و ناقص را بکف گیرد و آنرا بسوی استقلال کامل سیاسی و اقتصادی رهنمون شود.

اما در مورد کشورهای ارتجاعی عقب افتاده از گونه‌ی ایران بحث اساسا مقوله‌ی دیگر - یست. اینجا دیگر سرمایه داری بوروکرات دولتی محصل قدرت نمایی یک بورژوازی ملی و "خرده بورژوازی نوپا نیست و آنچنانکه مائوتسه دون در بارهی نوع سرمایه داری بوروکراتیک چیانکایچک میگوید: "این سرمایه انحصاری با آمیختن با قدرت دولتی به سرمایه داری انحصاری دولتی مبدل شده است. این سرمایه داری انحصاری با پیوند نزدیکی که با امپریالیسم خارجی، طبقه مالکان و دهقانان مرفه طرازکهن در داخلی یافته است، به سرمایه داری انحصاری دولتی کمپرادور و فئودالی بدل گردیده است... این سرمایه‌داری انحصاری نه فقط به کارگران و دهقانان بلکه به خرده بورژوازی شهری ستم روا میدارد و نیز به بورژوازی متوسط خساراتی وارد میآورد" (اوضاع کنونی و وظایف ما - جلد ۴ - منتخب آثار ص ۲۴۳). سرمایه داری بوروکرات در بارهی ایران از این قماش است یعنی از گونه‌ی عقب افتاده ترین، منحط ترین و ارتجاعی ترین انواع آن، که هیچ حرکتی در راه رشد نیروهای مولده و ترقی اقتصادی بدلیل ماهیت طبقاتی اش نمیتواند بکند. بحث با رویزیونیستها و بویژه خائنین کمیته مرکزی بر سر اینگونه سرمایه داری دولتی است. اگر از تمام لاطائلات رویزیونیستی اینان بر سر "گذار مسالمت آمیز" در کشورهای امپریالیستی و "راه رشد غیرسرمایه داری" در برخی کشورهای عقب مانده بر هبری بورژوازی ملی و خرده بورژوازی در گذریم باز این یکی یعنی سرمایه داری دولتی کمپرادور و فئودالی را محصل رشد اقتصادی دانستن و بیایه‌ی گذار به سوسیالیسم نامیدن دیگر تنها یک خرده فرمایش

رویزیونیستی نیست، این آشکارترین نوع آستانبوسی امپریالیسم وارتجاعی ترین بخشها ی طبقات حاکمه در کشورهای تحت ستم است. درست این تزارتجاعی است که مد تهاست پایه‌ی بررسی های " تئوریک" کمیته مرکزی بوده وهست و اینجا میباید ببینیم که تغییرات تاکتیکی حزب توده در برخورد ش برژیم حاکم چه تغییرات تاکتیکی را در این تئوری سرا پا منحرف باعث شده است .

تغییر تاکتیکی کمیته مرکزی در برخورد ش به رژیم حاکم در ایران گواینکه ناروشنیها و انحرافاتی را در صفوف جنبش دموکراتیک و استقلال طلبانه‌ی ما موجب شده است ، اما بهیچوجه نیست اگرگفته شود این امر بیش ازهرکس خود این رجالگان سیاسی رابه گیجی و تناقض‌گویی رانده است. زیرازمانی که گفتارباکرد ار در تضاد آشکارآید ـ همچون در اینجا بین ادعای عوامفریبانه‌ی خواست سرنگونی رژیم ازیکسو و ارزیابی و برنامه‌ی عملی ضد انقلا ـ بی وعمیقا ارتجاعی از دیگرسو ـ حفظ ظاهر در همه شرایط امری بس دشواراست . در گذشته ای نه چند ان دور ،گفتاروکرد اراین دارودسته در هنگامیکه مد احی " اقد امات طلو ـ کانه" را مینمودند و " اصلاحات" شاهانه را بعرش اعلی میرساندند ، مجموعا یک کلیت همگون وبهم پیوسته راتشکیل میداد . اماامروزه که اینان پرده ی نابرازنده ی " خواست سرنگونی رژیم " رابرچهره‌ی ضد انقلابی خود کشیده اند ،درحالیکه درکردار همسان واماندگان آستانبوس ارتجاع باقی مانده اند ، ناهمگونی کرد اروگفتارشان بیش از هرزمان آشکارمیگردد وخود اینان رابیش ازهرکس معذب میکند وچه بسا آرزومندند هرچه زود تر شرایط مطلوب فراهم گردد و اینان پرده ی تزویر ازروی بدرند و درگفتارنیز همان گردند که از ماهیت کرد ارارتجاعیشان برمیخیزد . صحت ادعای فوق را میتوان بسادگی درمورد موضع اینان درباره‌ی مسائل روستای ایران آزمود . اینان بدنبال فرموله شدن تز ضد انقلابی وورویزیونیستی " راه رشد غیرسرمایه داری" درکشورهای عقب مانده از سوی رهبران کرملین نشین شان ، به تکرارطوطی وارآن پرداخته و خواستند که آنرا با شرایط ایران نیز سازگارسازند و باصطلاح درستی اش راباثبات رسانند . اینکار پهناوری " سرمایه داری دولتی" رامفروض میداشت که میباید مطابق این تئوری رویزیونیستی محمل رشد غیر سرمایه داری و بالنتیجه حرکت آرام بسوی سوسیالیسم باشد . کمیته مرکزی این " سرمایه داری مترقی" رادرزمان مدح و ثنایش از " اقد امات شاهانه" و بویژه از اصلاحات ارضی نواستعماری ، درووجود رژیم سلطنتی حاکم و شخص محمد رضاشاه یافت و به لاطائلاتی که اند رجوانب " مترقی" این حکومت ننوشت. اماامروزه عواملی سبب گردیده اند که تغییر موضع حاصل شود و میباید این " حامل جوانب مترقی " به سردمداربخش ارتجاعی هیئت حاکمه بدل گردد . * اینجاست که این دلالان سیاسی بانضاد روبرومیشوند . ازیکسو

---

* گو اینکه همینجا اشاره کنیم که این تقسیم کارورویزیونیستی جدید تنهاشامل این دریوزه گردان فارسی زبان کرملین شده است، حال آنکه خود تئوریسین های اصلی مسکو کماکان رشد سرمایه داری بوروکرات ایران برهبری شاه را " راه رشد غیرسرمایه داری" میدانند/

هنوز میباید " راه رشد غیرسرمایه داری"اربابان راموعظه کنند وازد یگرسونمیتوانند د یگرشاه راوهبرسرمایه داری د ولتی و درنتیجه عامل اجرائی این " راه رشد " بد انند . واقعیت کنونی جامعه ما حکایت ازرشد سرمایه داری د ولتی مینماید ،امانه بد انگونه که رویزیو - نیستها ی خائن شوروی جهت موجه جلوه د ادن حرکت استعمارگرانه شان د رکشورهای عقب مانده د رذهن مرتجعشان ساخته وپرد اخته اند . سرمایه‌ی بوروکرات رشد یافته د ر ایران مجری فرامین سرمایه مالی بین المللی و د لالهای بومی آنان و بویژه عامل سود بری د اردسته حاکم محمد رضاشاه وباند د رباری وبست. این سرمایه د اری بوروکرات ازسرتابه پاارتجاعی وسد کنند ه راه رشد کشوراست وخصلتی کمهراد وو فئود الی د ارد . کمهراد وزی ازآن جهت که د رراه حفظ و گسترش منافع بزرگ سرمایه د اران بین المللی خد مت میکنند و فئود الی ازآن روکه د رعرصه‌ی روستاد نبال کنند ه‌ی نقش‌رباش و استثماری نزولخواران سابق وبزرگ مالکان کهنن است. د راینمورد لا زم نیست که نقش‌بانکهای د ولتی " تعاون" و " توسعه" کشاورزی رابمثابه‌ی رباخواران اصلی عرصه‌ی روستا و رل شرکتهای رنگارنگ " سهامی" و . . . د ولتی رابمثابه‌ی استثمارکنندگان نیروی کارد هقانانی نیمه وابسته د یگرمتذکرشویم . د یگراینکه این سرمایه د اری د ولتی ،د رباری‌است. هم چنانکه د ر زمان رضاخان قلد ر، هرآنچه تصویب قوانین انحصارد ولتی چون غله و قند وشکربودوهر آنچه بسط وگسترش قوانین زمینهای خالصه وسلطنتی بود همه وهمه بمنظورسود بری این شاه مستبد واطرافیان بلکه قربان گویش‌بود ؛ امروزه نیز این قوانین د وباره د رابعاد ی وسیعترد رجامعه ماد رحال تکامل است بااین تفاوت جزئی که جای پد رخونخوارایمپر ی خلف گرفته است.د یگراینکه بویژه د رزمان اوجگیری بحران جهان سرمایه د اری ،قوانین رشد این سرمایه د اری بوروکرات ارتجاعی شد ت بیشتری مییابد وتمرکز تولید ورشد انحصار د رکشورهای امپریالیستی انعکاس خود راد رانحصارد لالی د رکشورهای وابسته نشان می د هند . چراکه امپریالیسم و سرمایه‌ی مالی متفوق د ریک کشورنوستعمره (مثلا امپریالیسم امریکاد رکشورما) امید خود رابه آن بخش ازد لالان بومی می بند ند که ماشین سرکوب د و- لتی رابیشترد راختیارد ارد . بد ین خاطرکه هم د راین د وره‌ی بحرانی رشد باهی تضاد - های بین سرمایه های مالی مختلف، راه نفوذ رقبای د یگراین ارباب بلافصل راسد کنند وهم اینکه ازامکانات رشد سرمایه‌ی متوسط وخرد ه بومی (بورژوازی ملی و خرد ه بورژوازی)

د نباله‌ی زیرنویس صفحه‌ی قبل

یس مد ح وشنایش میگویند . بعنوان مثال میتوان به مباحثات تئوریک شورای آکاد میک انستیتوی اقتصاد جهانی و روابط بین المللی چاپشد ه د رنشریه ی" سیاست جهانی و روابط بین المللی " (شماره‌ی ٦ - سال ١٩٧٦ - صفحات ١٢١ تا ١٣١) رجوع کرد وید ید که چگونه پریماکف نامی که رئیس این انستیتو است ،این تزارتجاعی را فرـ مولبه میکنند . شاید این تقسیم کارارتجاعی ونقش‌د وگانه‌ی رویزیونیستهای اربا ب و د ست نشانده خود به سرگرد انی د ارود ستد ی کمیته مرکزی بیشترافزود ه باشد .

که در زمان تضعیف سرمایه‌ی بین المللی بدلیل بحران، موقعیت بهتر می یابند جلوگیری نماید. این هردو یورشی در حرکت چند ساله اخیر رژیم ارتجاعی ایران قابل رؤیت است. نزد یکی بیش از هر زمان به امپریالیسم امریکا تابه حد ایجاد شورای مشترک اقتصادی بین دول ایران وامریکا نمود ارهدف اول جهت حفظ و تحکیم موقعیت اقتصادی امریکا در ایران است. وتنها یاد آوری مورد باصطلاح "مبارزه باگرانفروشی" دولت کافیست که برهدف دوم شهادت دهد. (گوا اینکه این تنها یک مورد است وسرکوب سرمایه‌ی متوسط وخرد از سوی دولت در تمام موارد اقتصادی انحصار طلبی سرمایه داری بوروکرات در امور بازرگانی داخلی وخارجی، حمل ونقل، زمین ومسکن وغیره دیده میشود) یک نکته آخر این که خود این دلالان بومی نیز در زمانی که بهرحال به جهت بحران جهانی، سود دلالی موجود در جامعه فشرده تر و اندک تر میشود، به جان هم میفتند و پرواضح است آنکه ماشین دولتی رابیشتر در اختیار بگیرد، دیگران را یا ازمیدان بدر میکند ویا به تمکین وامیدارد. در اینمورد نیز در اوج ستیزه شاه با "مبارزه بافساد" و "مبارزه باگرانفروشی" علیه رقیبان داخلی کم کار نکرده است.

همه اینها که گفته شد تنها بیان واقعیاتی از جامعه کنونی ایران است که دیدن شان تنها به دیدگانی حقیقت بین و بدور از آلودگی منافع طبقات ارتجاعی نیاز دارد و این درست همانست که گردانندگان بنگاه جاسوسی کمیته مرکزی سخت از آن بی بهره اند. اینجاست که کمیته مرکزی نمیتواند ویابهترگفته باشیم نمی باید اینها را ببیند. زیرا اگر همه آنچه در بالا گفتیم مورد تصدیق کمیته مرکزی قرارگیرد سخت در مخمصه میفتد. پس می باید کمافی السابق به وجود ورشد سرمایه داری دولتی در ایران اذعان نماید که آن گاه برپنای تئوری "راه رشد غیرسرمایه داری" میباید چون گذشته شتاگو ودعاخوان عامل آن رژیم خونخوار پهلوی گردد، اما آنزمان با شعار "سرنگونی رژیم" چه کند وچه کس را بفریبد؟ یا اینکه میباید خصلت این سرمایه داری دولتی را تغییریافته از مترقی به ارتجاعی اعلام نماید که این یکی دیگر دتراست. زیرا آنهنگام باید جوابگو باشد که گرهمین یکسال و دوسال پیش نبود که همین سرمایه داری دولتی از سوی اینان بعنوان "دارندگ جوانب مثبت" و "مجری رفرمهای سازنده" خوانده میشد وآنگاه هم پوسیدگی تئوری "راه رشد غیرسرمایه داری" معلوم میگردد و هم ماهیت تاکتیکی و قلابی این شعار "سرنگونی" برملا میشود. اما چه باک که این کهنه کلاهبرداران سیاسی که زمانی در کابینه‌ی قوام السلطنه درس سیاست بازی ارتجاعی گرفته اند هیچگاه در عوامفریبی و در وقیحه بازی باز نمی مانند. اینان هیچ گدام از دو راه فوق را برنمی گزینند بلکه بالکل منکسر واقعیت میشوند. آنان دگروه فرضشده خود را در درون هیئت حاکمه که یکی "دوراندیش" و دیگری ارتجاعی و جنگ افروز است بعرصه‌ی اقتصادی نیز گسترش میدهند. اینک یکی گروه خیانتی "دوراندیش" است که طرفدار سرمایه داری دولتی و "راه رشد غیر سرمایه داری" است و دیگری گروهی است ارتجاعی و طرفدار سرمایه داری بزرگ وابسته به محافل ارتجاعی امپریالیستی. مسألله‌ی سردستگی دوگروه نیز بدین ترتیب حل میشود

که شاه که همین چندی پیش رهبر دستهٔ نخستین بود ودارای "جوانب مثبت" تغییر موقعیت میدهد وسردستهٔ گروه دوم میشود . اینکه گروه اول بی سرپرست میماند و اصلا معلوم نیست اگرسرمایه داری دولتی تحت اختیارد اردو دستهٔ درباری شاه نیست پس در اختیارکیست ؟ سوألاتی نیستند که در این عوامفریبی خائنین کمیته مرکزی جای بگیرند. مهم اینست که با این جعل واقعیت و تغییر دلبخواه سردستگی، هم تئوری " راه رشد غیرسرمایه داری " بزعم آنان بقوت خود باقی میماند وهم گویا دلیل تغییرتاکتیک به " سرنگونی رژیم" توجیه میشود .

برای اینکه حتی لحظه ای گمان نرود آنچه در بالا گفته شد ه است سنتی براظهارات خود این گروه نوکرصفت نیست، میباید بلا فاصله به نقل قول ازورق پاره های آنان بپردا- زیم تا مسأله روشن ترشود . آنها مینویسند :" کشمکشی که ازچند سال پیش در داخل جناحهای هیئت حاکمه له و علیه تضعیف بخش دولتی در اقتصاد کشروجود داشت، سرانجام بسود جناح ارتجاعی یعنی هواداران تضعیف بخش دولتی ظاهرا پایان یافت . منصور روحانی وزیرکنونی کشاورزی ومنابع طبیعی و جاکر مورد اعتماد شاه و امپریالیستها سرانجام توانست این سیاست ضد ملی را عملی سازد ." (روزنامهٔ مردم شمارهٔ ۱۴۹- اول دیماه ۱۳۵۴) ازهمین یك نقل قول میتوان بسیاری ازنظرات این دارودسته را بیرون کشید . نخست اینکه از دوجناح هیئت حاکمه، فقط یکی است که ارتجاعی است که آنهم مخالف سرمایه داری دولتی است و رهبریش نیز باشاه است. دیگراینکه دستهٔ دیگر هواد ارسیاست " ملی " رشد سرمایه داری دولتی است. ازاینجابسادگی نتیجه میشود که پس میباید با این جناح " ملی " علیه بخش مرتجع ودر جهت توسعهٔ غیرسرمایه داری وحدت نمود . و این درست پایهٔ تزهای نوین اینان دربارهٔ " جبهه ضد دیکتاتوری" و" سرنگونی شاه " است. تغییرتاکتیك دربارهٔ شخص شاه که اکنون به " خواست سرنگونی" وی بدل شده نیز این چنین توجیه میگردد که چون اکنون شاه در رأس جناح مرتجع ضد سرمایه داری دولتی قرارگرفته است پس این تغییرتاکتیك درست است وازهمه اینها نتیجه میشود که پس تز " راه رشد غیرسرمایه داری" بقوت خود باقیست و تنها فعلا شاه دیگرمجری آن نیست و چه بساکه همین فرد اگرمنافع سوسیال امپریالیسم روس ایجاب کند، شاه درمنطق تراشی ارتجاعی این دارودسته نوکرمنش دوباره در رأس این حرکت " مترقی" قرارگیرد وهمان معبود چندی پیش اینان گردد . بهرحال فعلا میباید به تقویت جناح سرمایه داری دولتی پرداخت و رشد آنراخواهان شد و اینجاست که خواست کمیته مرکزی بشکل زیر طرح میگردد : " ما هم چنانچه به تکرار یاد آورشده ایم معتقدیم که اعتلا کشاورزی فقط از طریق ایجاد واحد های بزرگ . . . یکپارچه کردن اراضی دهقانان ازطریق شرکتهای تعاونی تولید دهقانی و . . . تأسیس واحد های کشاورزی دولتی میسراست." (همانجا) حقیقت رانگریم آیا اینها جزآنی است که هم اکنون ازسوی رژیم ایران و توسط سرمایه داری بوروکرات درباری ارتجاعی درحال انجام است . جالب اینکه این رجالگان سیاسی حتی بطور فرمایشی هم فراموش میکنند که" سرنگونی رژیم" را بمثابهٔ پیش شرط

انجام این اقدامات منظورند، ناگزیرآنچه میماند تأیید حرکات خائنان برانند از رژیم ایرانست که باتازاندن سرمایه‌ی بوروکرات در عرصه‌ی روستا، حفظ منافع سرمایه داران خارجی و دلالان بومی آنها و بویژه دارودسته‌ی درباری و بهمراه آن خانه خرابی دهقانان و خرده مالکان را در رأس اقدامات خود قرار داده است. کمیته چپها "فراموش" میکنند که مارکسیستها گوا اینکه همواره برتری تولید کلان سرمایه داری را بر تولید خرده از نقطه نظر تکنیکی توضیح میدهند ولی هرگز این برتری را بزمینه‌ی اقتصادی و شرایط زندگی کارگران و دهقانان تعمیم نمیدهند و مداح و ثناگوی سرمایه داری بوروکرات و تولید کنندگان بزرگ نمیشوند وگرنه لنین میباید در تحلیلهای خود دال بر برتری تکنیکی تولید کلان، بمداحی استولیپین و بزرگ سرمایه داران و اقدامات دولت تزاری میپرداخت و چون این رجالگان کمیته مرکزی بدرجه‌ی سخنگوی منافع دولت تزاری تنزل میکرد و در برنامه های ارضی حزب به خواست رشد سرمایه داری دولتی میپرداخت، همانگونه که برنامه ارضی خائنین کمیته مرکزی مطو ازاینگونه خواستهاست. لنین در پاسخ چرنوف که بطرفداری از تولید خرده، مارکسیستهائی را که برتری تکنیکی تولید کلان را توضیح میدادند مورد انتقاد قرار میداد می نویسد: "این انتقاد در مقابل کسانی ارزش دارد که میگویند تولید کلان نه تنها از نظر تکنیکی بلکه از نظر اینکه شرایط کارگران را بهتر (یا حداقل قابل تحمل) میکند، برترست. مارکسیستها این را نمیگویند. آنها حقیقی نادرست رنگ آمیزی شرایط زارع خرده را بسا رنگهای امید بخش خواه از طریق گفتارهای عام در مورد رفاه باشد و یا از طریق محاسبات درآمد بدون در نظرگرفتن کاهش مصرف، افشا میکنند. بورژوازی نمیتواند در رنگ آمیزی اشیاء به رنگهای امید بخش کوشش ننماید، نمیتواند این توهم را در کارگران ایجاد نکند که آنها میتوانند "ارباب" شوند، و اینکه "اربابان" کوچک میتوانند درآمد های بزرگ بدست آورند، این وظیفه سوسیالیستهاست که این دروغها را افشا کنند و برای خرده دهقانان توضیح دهند که برای آنها نیز هیچ راه نجاتی خارج از جنبش انقلابی پرولتاریا وجود ندارد. (لنین- جلد ۱۲ منتخبات انگلیسی - چاپ مسکو ۱۹۳۸ - ص ص ۹- ۱۲۸)

کمیته چپها درست همان کسانی هستند که لنین انتقاد بر آنها را وارد میداند. برای واماندگان کمیته مرکزی مسأله توضیح برتری تکنیکی تولید کلان نیست، گوا اینکه خود ایسن نیز بس قابل بحث است چراکه گفتیم سرمایه‌ی بوروکرات ایران با خصلت کمپرادور فئودالی خود نه تنها تولید کلان پیشرفته سرمایه داری را رشد نمیدهد بلکه در بسیاری موارد آنرا جلوگیر هم میشود. آنان حل تمام معضلات و راه "اعتلا کشاورزی" را در تمام تحلیلها و برنامه های ارضی خود در تولید کلان و آنهم حتما برهبری دارودسته بوروکرات میدانند و حملاتشان هم بر رژیم حاکم درست در رابطه با همان مسائلی است که خود رژیم بیش از هر کس مایل به طرحشان است. آنها نه تنها راه نجات خرده دهقانان را در جنبش انقلابی پرولتاریا نشان نمیدهند، بلکه اقدامات ارتجاعی سرمایه‌ی بوروکرات درباری منحط و عقب افتاده را رنگ آمیزی کرده و میکوشند دهقانان را به نتیجه این اقدامات امیدوار سازند و آنان را به پشتیبانی از حرکات خائنان برانند از سرمایه‌ی دولتی بکشانند. مثلا

شکایت کمیته مرکزی اینست که چرا" صد ها هزارد هقان هنوززیرپوشش تعاونیها نیستند "
(مردم شماره‌ی ۱۵۹ - اول تیر ۱۳۵۵) ، توگوئی رژیم کوشانیست که بزور د هقانان رابه
زیر یوغ موسسات تعاونی که بیش ازآنکه تولیدی باشند ، موسساتی ربائی و تجاری هستند
بکشد و آنهارا د رزیرکنترل خود د اشته باشد و امکانات حرکت آزاد انه آنان را ازهرطریق
سلب نماید . وگویا این د هقانان ایران نیستند که ازشرکت د راین تعاونیهای د ولتی
که خونشان را می مکد بیزارند و بشد ت د ربرابرشان مقاومت میکنند . ازاین نمونه هـای
بزك گردن چهره‌ی کریه سرمایه‌ی بوروکرات د رباری ایران د راسناد کمیته چیها فرا وا ن
یافت میشود . حقیقت اینستکه اگرخائنین کمیته مرکزی بخواهند علنابرواقعیات موجود د ر
ایران صحه بگذ ارند ، امروزه که رژیم از طریق فرمان شاه و اقد امات د یگرمیکوشد کنترل تمام
شریانهای اقتصاد ی کشورراستقیمابزیرفرمان د رباراین سرد مد ارسرمایه‌ی بوروکرات د آورد
برای کمیته چیها بااین تئوری ارتجاعی" سرمایه د اری د ولتی مترقی " شان کاری جز هورا-
کشی و تطق گویی رژیم ارتجاعی شاه باقی نمیماند . اینست که اینان د رراه حفظ پوشش
قلابی " خواست سرنگونی رژیم " ، این چنین د رراه جعل واقعیت، و کتمان حقیقت کوشـا
هستند وميبايد جناحهای هیئت حاکمه رابعمل خود تغییروتبد یل نمایند و سرد ستگان
راد رمخیله‌ی خودعوض کنند تاشاید باد ه هارا باتئوریهای پیش ساخته ارتجاعی خود منطبق
سازند وصد افسوس اینکه بازعد ه ای د رصفوف جنبش ملی ود موکراتیك یافت شوند که همـه
اینهارانمیبینند وحتی برای لحظه ای هم شده د رباره‌ی ماهیت عمیق قاضد انقلابی د ارود سته‌ی
کمیته مرکزی بخود ترد ید رواد ارند .

ازاین بحث د رباره‌ی باصطلاح توجیهات تئوریکی کمیته مرکزی د رباره‌ی اوضاع کشا-
ورزی ایران که بگذ ریم ، میباید مورد د یگرنظریه‌ی این گروه راد رباره‌ی اوضاع کشاورزی ایران
بررسی کنیم که اگراولی بس‌گویاتراست چه اینجاد یگرپرد ه هابسوئی میروند و صد ای لرزا ن
جناحی ازارتجاع ایرانست که آشکارمیگرد د و هیئت حاکمه را از" خطـر" موجود با خبـر
میسازد وبه پند و اند رز میپرد ازد . همچنانکه د رقبل هم اشاره کرد یم این رد ه ازانتقاد ات
کمیته مرکزی هیچ بماهیت روابط موجود تولیدی د رروستا وعمق مطالب کاری ند ارد چراکه
برای آنها اصلاحات ارضی کمال مطلوب بود و اینگونه مسائل زیربنائی را اگرچه ناکامل !
حل کرد ه است. اینجاتنهابه اشاراتی د رباره‌ی نارسائیهاو مرحی سیاستهای رژیم بسند ه
میشود که از اینگونه خرد ه گیریها آنچنانکه د رمقالهی بحران کشاورزی د ید یم امروزه د ر
نشریات ارتجاعی امپریالیستی فراوان یافت میشوند . و آنجاهم که باصطلاح به بررسـی
عمیق بحران میپرد ازند ، استد لا لا نشان از گونه ایست که د ربخش قبل بد ان اشاره رفت
باری اینجاد یگراینان نقش‌عاملین بورژوازی د رون نهضت کارگری ، نقش مفد ین " بـورژوا
لیبرال" راایفامیکنند که این مکمل وظیفه شان بشابه‌ی جبهه خواروعامل قد رت امپریالیستی
شوروی است. د رحقیقت اگرتنهااین رد ه‌ی د وم انتقاد ات راد رنظرگیریم ، بد ون اینکـه
عمق نظرات " تئوریك " ارتجاعی اینان رابررسی کرد ه باشیم ، چه بسا که چون عد ه ای بـه
د ام این خطا افتیم که این وابستگان ارتجاعی یك قد رت امپریالیستی رانتنها بمثابـه و

متراد ف با منفک بین بورژوالیبرالی رژیم ارزیابی کنیم و جائی هرچند موقتی وهرچند متزلزل در صف خلق برایشان جستجوکنیم. اما چنانکه در بالا هم اشاره رفت باید در روای ایـــن تاکتیکهای نوین و این تبلیغات عوامفریبانه، گند بدگی ارتجاعی را جستجوکرد.

این کهنه حقه بازان سیاسی که خود باصطلاح نیمچه گروهی را در جناح "دوراند ـ یش" طبقات ارتجاعی تشکیل میدهند، هرگز نقش خود را بمانند "ناصح" و "مشاور" تمـــام طبقات ارتجاعی ایران در مقابل رشد روزافزون نهضت مردم فراموش نمیکنند وازهر فرصتی برای ابراز این "نصایح دوراندیشانه" جهت نجات مجموعه ارتجاع ایران از زیر تیـــغ برای جنبش استقلال طلبانه و دموکراتیک مردم استفاده میکنند. در مردم شماره‌ی ۱۵۷ مینویسند: "کشاورزی ایران بعلت عدم قاطعیت رژیم در اجرای اصلاحات ارضی ... بـــه رشد سریع و مطلوب دست نیافت". بزعم این جاروکشان آستان امپریالیسم شوروی، اصلاحات ارضی خوب بوده ولی قاطعانه اجرانشده است. حتما این "قاطعیت" نیز با بکار ـ بست "نصایح" این مشاور بین که در آنزمانها هم در ایما بگوش رژیم میخواندند، بدست می ـ آمده است. مثلا اگر رژیم حرف آنها را گوش میکرد و بازرشد سرمایه‌ی دولتی در روستا بزعم اینان "راه رشد غیرسرمایه داری" را برمیگزید و البته باین منظور هم به اربابان کرملیـــن نشین اینها اجازه‌ی نفوذ اقتصادی بیشتری میداد، دیگر "رشد سریع و مطلوب" کسب میشـــد. توگوئی عدم موفقیت اصلاحات ارضی بعلت عدم قاطعیت رژیم بوده و نه ماهیت ارتجـــاعی این طرح نواستعماری فرمایشی واشنگتن که بسیارهم قاطعانه ازسوی رژیم در راه خـــانه خرابی دهقانان ایرانی اجراگردید، وگویا همین اصلاحات ارضی نیست که یکی ازعمده ـ ترین عوامل وضع کنونی اقتصاد کشاورزی کشوراست. بهرو این "ناصحین دوراندیـــش" پس ازذکراین مقدمه در توضیح دلیل وضع ناهنجارکشاورزی ایران، مینویسند که واردات کشاورزی ایران بسیارزیاد شده است و "این یک خطربسیارجدی برای استقلال و آینـــده کشوراست و نمیتوان آنرابسکوت واگذارکرد" (همانجا). گویارژیم وابسته وسراپا ارتجاعی محمد رضاشاه چیزی ازاستقلال ایران باقی گذارده است که اینان یکباره "خطر" از دست رفتن آنراکشف کرده اند و دیگر نمیتوانند آنرابه سکوت، واگذارکنند "اما این تصمیم شکستن سکوت تنهاصورت قضیه است واصل مطلب اینست که این گروه مرتجع نیز همپای تمـــام محافل وابسته بامپریالیسم جهانی نگرانی خود را از اوضاع نابسامان ایران که حیـــات طبقات ارتجاعی راتهدید میکند ابراز میدارند و چون همان محافل منظورشان از "خطر" همانا بهاخیزی زحمتکشان ایران است که امروزه بدلیل مواجه شدن باشـــرایط قحطی و فشارگرسنگی هزینه زندگی جانشان به لبشان رسیده وبیش ازهرزمان از نظـــر عینی آماده پیکاروبارزه اند. ازاینروست که اینان نیز همانند دیگرمحافل امپریالیستی رفع این "خطر" را در چارچوب رژیم طبقات ارتجاعی و حتی در چارچوب همین رژیم مستبـــد کنونی (که امروزه اینقدر سنگ مبارزه باد یکتاتوریش را بسینه میزنند) جستجو میکنند وبلا ـ فاصله نیز به نسخه پیچی برای ارتجاع بیمار ایران اقدام میکنند و فهرست وار "نصایح" خود راگوشزد مینمایند. "برای رفع این خطرگذشته ازاقدامات اساسی برای احیاواقعی کشاورزی

ایران باید تد ابیرهاجل اند بشید وبه اجراگذ اشت و . . . باید سیاست د یکته شد ه خرید های د ستوری محصولا ت کشاورزی کنارگذ اشته شود باید . . . به خرید های غیرلا زم . . . ازامریکا . . . پایان د اد . . . باید موجبات تشویق د هقانان و . . . رافراهم آورد ." پس از این سلسله پیشنهاد ات که امروزه نظایرش را بوفور میتوان د ر نشریات امپریالیستهای غربی نیز یافت، این د فلکاران سیاسی مینویسند : " خطری که بآن اشاره کرد یم خطری بسیـــار جدی است که اکنون همه طبقات و قشرهای میهن پرست جامعه ما متوجه آن شد ه و رفع فوری آنرا خواستارند . معذ لك د ولت شاه به این خواست تن د رنمید هد ". یعنی اگرشاه باین نصایح گوش د هد و حتی اگر بد ین مشاورین افتخاری نقشی فعالتر مثلا د ر د رون د و ـ لت خود اعطاکند ، د یگرهمه چیز بروفق مراد است. خطررفع میشود ، شاه همان رهبرمترقی" سرمایه د اری د ولتی و معبود گذ شته میگرد د و البته که شعار" سرنگونی رژیم " هم بلا فاصله بایگانی میشود .

بهرصورت کسانیکه د رعمق نظرات تئوریك خود شان ، سرمایه د اری بوروکرات کمپراد ور فئود الی را چون محمل حرکتی مترقی مفروض میدارند و خواب طلائی وحد ت با آزاد رســـ میبوینند ودرجالگانی که جزئیات طبقه‌ی حاکمه ایران بمنظورشرکت خود شان د رآن اند یشه د یگری ند ارند ، د رپهترین اشکال عوامفریبی و شارلا تانیسم سیاسی نیز ازحد انتقـــا د " بورژوالیبرالی " فراترنمیروند و هرگزمایل نیستند که حد ود مبارزه از چانه زد ن برسرسیا ـ ستهاد رچارچوب نظام حاکم فراترروند وحال هرچند هم که اینان فریاد " سرنگونی رژیم "سر د هند ، باز هرگاه د رزمینه ای خاص به انتقاد و برخورد برژیم میپرد ازند ، چهره‌ی کـریـــه سازشکاری ازورای نقاب ساختگی ظاهرمیشود و آنگاه که میکوشند برای این تبلیغات پـا ـ یه ای تئوریك بسازند د یگرازانقلابیگری د روغین هیچ نمیماند و ارتجاعی ترین و عقب ماند ه ترین تئوریهای رویزیونیستی و نواستعماری آشکارمیگرد ند . برخورد کمیته مرکزی به اوضاع کشاورزی ایران تنها نمونه ایست ازاین د رید ه شد ن نقاب د روغیـــن .

در روز دوشنبه، ۲۲ آذرماه سال ۱۳۲۷، "نامه مردم"، ارگان مرکزی حزب توده ایران، مقاله ایرا تحت عنوان "نیروهای انقلابی جهان بضد امپریالیسم به جنگ برخاسته اند،" بچاپ رسانید و مقدمه ی زیر را هم ازقول "هیئت تحریریه" بدان افزود:

"پس ازپیروزی درخشان ارتش رهائی بخش ملی چین روزنامه های سرمایه داری برای کاستن اهمیت این پیروزی عظیم طریقه تازه ای در پیش گرفتند:

دعوی میکنند که مائوتسه تونگ رهبر حزب کمونیست چین پیروی راه مارکس ولنین نیست و یک ناسیونالیست ساده چین است که ازکنفسیوس شاهد می آورد نه از کارل مارکس! مقاله زیرین که بقلم مائوتسه تونگ نوشته شده وما آنرا ازمجله "عصرمردم" ترجمه کرده ایم، پاسخ دندان شکنی باین سفسطه است."

ف.م. جوانشیر، یکی ازمهره های کثیف کمیته ی مرکزی حزب توده، در جزوه ای بنام "مائوئیسم وبازتاب آن در ایران" (۱۳۵۳)، همین اتهام امپریالیستها به رفیق مائوتسه دون راتکرارکرده وازجمله مینویسد: "اندیشه های مائو راساس خود چیزی جزناسیونالیسم چینی نیست ... ساختن ایدئولوژی چینی برای مقابله با مارکسیسم-لنینیسم .... تنها یک جانب کار مائوبود ... وی دیالکتیک مارکسیستی راتکامل نمیبخشد، بلکه باد یالکتیک ابتدائی چین باستان میامیزد ومبتذل می-کند." (ازصفحات ۲۲ تا ۴۰)

همین اراجیف را خائنین رویزیونیست حزب توده دربسیاری جاها دیگرنیزتکرارکرده اند. ازجمله، "نورفضل ودانش"، احسان طبری، در مقاله ای در دنیا، شماره ی ۱ سال ۱۳۵۵، نوشت:

"برخیمها پیدا شدند که بعلت نفوذ وسیع ملت گرائی، ... درقبال آن سرفرود میاورند و ... بناچار به سفسطه ناسیونالیستی درمارکسیسم متوسل شده ... والتقاط یا معجون زیانبار" ناسیونال کمونیسم" رابدید آورده (اند.) مائوئیسم درعصرمایکی ازاشکال افراطی این سفسطه است."

خوانندگان خود آزاد است که نتیجه گیرند: رهبران حزب توده به امپریالیسم و"سفسطه های روزنامه های سرمایه داری" نزدیک شده اند، یا امپریالیستها به رهبران حزب توده؟!

تحلیلی از وقایع لبنان

۱

جنگ اکتبر ۱۹۷۳ و بهره برداری ریاکارانه‌ی پاره‌ای از دول عربی و بویژه مصر از این جنگ از یکسو، و بعد ابی برخی زمزمه های آشتی جویانه و سست گوهر ربخشی از رهبری جنبش فلسطین از سوی دیگر، پایه ای شدند برای امپریالیستهای آمریکائی و سوسیال امپریالیستهای روس و اباد بشان تا سیاست تبهکارانه‌ی خود را برای درهم شکستن انقلاب فلسطین بمرحله‌ی اجرا گذارند. جوهر این سیاست این بود که با جلب نیروها و عناصری از جنبش فلسطین بهای میزند اگره وساخت و یاخت با آنها د رقبال کشتار و سرکوب نیروهای واقعا انقلابی، جنبش فلسطین را برای همیشه خاموش کرده و خلق پیکارجوی فلسطین را د رزندانی بنام "دولت فلسطینی" به قفل و زنجیر کشند.

هریك از دو ابرقدرت امپریالیستی آمریکا و شوروی د رعین د اشتن این خواست و هدف مشترك، د نبال آن بودند که پایه های خود را د رخاورمیانه محکمتر کنند، د امنه‌ی نفوذ خود را بگسترانند، د ول متزلزل و د رطاهر مترقی عربی را با التزام رکاب خود د رآورند و خلاصه پس از فرونشاند ن شعله‌ی انقلاب فلسطین که میتواند آتش به خرمن هستی هر دو ابرقدرت و خاد - مین و چاکرانشان د ر خاورمیانه زند، برای پیشبرد سیاست جنگ و تجاوز خود و سبقت گرفتن بریکد یگر، برای برد ن سهم بیشتری از غارت خلقهای منطقه، و برای محکم کرد ن موقعیت جها - نی خود نسبت بیکد یگر و سایر امپریالیستها و استیلا بر جهان، بسنگربند ی و ساختن پایگاهها و تسلیح نوکرانشان بپرد ازند.

امپریالیسم آمریکا که از حریف نیروهای خود کهنه کار تر و مجرّب تر است، پس از جنگ اکتبر و بویژه پس از شنید ن زمزمه های سازشکاری د رمیان بخشی از رهبری جنبش، ابتکار عمل را د ر د ست گرفته و یورش را آغاز کرد. ابتد ا کار مصر باید یکسره میشد. بعد نوبت سوریه بود. د ست آخر هم برای سازشکاران فلسطینی باید د انه پاشیده میشد. و آمریکا همه‌ی اینکارها را کرد: طی یك قرارد اد، عملا مصر را بپای شناسایی اسرائیل و سازش با آن کشانید، سفرهای مکارانه به سوریه و تماس کارگزارانش با کارانه از زان رژیم فاشیستی اسد گسترش یافت، سرمایه د ا ری انحصاری آمریکا روابط محکمتری با بورژوازی د رحال رشد سوریه ایجاد نمود و پروژه های جد - ید سرمایه گذ اری د رآن کشور را آغاز کرد. آمریکا از طریق شاه و خالد به بهبود روابط خود با د ولت سوریه و تقویت جناحهائی از هیئت حاکمه‌ی اینکشور که هوادار نزدیکی با امپریالیسم آمریکا هستند نیز اقد ام نمود. امپریالیسم آمریکا حتی کوشش نمود تا بوسیله‌ی د ولت عربستان "کمکهای" مستقیم به د ولت مترقی یمن د موکراتیك د اد ه، تا شاید بتواند زمینه‌ی نفوذ اقتصاد ی و سیاسی آتی خود را بوجود آورد.

امپریالیسم آمریکا، دامنه پاشی برای سازشکاران فلسطینی را هم آغاز نمود و رجایند خود برای آنان تحت عنوان "افراد مسئول" نیروهای میانه رو" وغیره تبلیغ کرده و حتی برخی از سناتورها و سفرای خود را به ملاقاتهای نهان و آشکاری با برخی از رهبران سازمان آزادیبخش فرستاد.

سوسیال امپریالیسم شوروی هم اگرچه تجربه و کارکشتگی آمریکا را نداشت و نسبت به حریف خود ابادی و وابستگان کمتری در اختیار داشت، با اینحال بیکار ننشست و با تمام قوا در راه پرداختن توطئه‌ی امپریالیستی جهت خفه کردن انقلاب فلسطین شرکت کرد و برای برد ن سهم بیشتری از غارت خلقهای منطقه، به رقابت با امپریالیسم آمریکا پرداخت. شوروی از یکسو با دست به تقویت موقعیت اقتصادی و سیاسی خود در کشورهای وابسته اش چون عراق و سوریه زد و نیروهای نظامی این کشورها را تقویت نمود و برای تثبیت موقعیت بورژوازی ضد انقلابی حاکم در آنها، سازمانهای پلیسی و امنیتی شان را تقویت کرد و بانان کمک نمود تا گروه‌ها و جنبشهای مترقی را در کشور خود سرکوب سازند و ژیمهائی کاملا فاشیستی بر جامعه مسلط گردانند. ازسوی دیگر به تقلاهایی برای یافتن مجرای نفوذ در کشورهایی مانند عربستان و اردن که در دولتهای سرسپرده‌ی آمریکا بر آنها حاکم اند دست زده و در این راه حتی وارد مذاکره برای فروش اسلحه برژیم فاشیست اردن گردید. سوسیال امپریالیسم مکارروس در زمینه‌ی فریفتن جنبش فلسطین و کشانیدن آن به قتلگاه کنفرانس ژنو نیز بیکار ننشست. چه از طریق مطبوعات رسمی خود و ابادی محلیش چون رویزیونیستهای سوریه و لبنان، وچه از طریق احزاب ی آشکار و نهانی که در میان فلسطینیها دارا است، برای کشانید ن جنبش بزیر رهبری دول مرتجع عرب وخاصه رژیم اسد، و سرانجام مجبور نمود ن جنبش به پذیرش طرح ضد انقلابی "دولت فلسطینی" به شدید ترین تلاش ممکن دست زد.

در فرایند پیداده نمود ن توطئه‌ی امپریالیستی "حل مسالمت خاورمیانه" اختلافاتی نیز میان آمریکا و شوروی بروز نمود. آمریکا خواستار کشانید ن تک تک کشورهای عربی و جنبش فلسطین بهای سازشهای جداگانه با اسرائیل وسپس برگزاری کنفرانس ژنو برای فیصله دادن کار بود، ولی شوروی که باد اشتن تجربه‌ی "تلخ" مصر تاکتیک آمریکا را خطری برای نفوذ خود در کشورهای عربی چون سوریه و عراق و دست آخر بیکلاه ماند ن سرش میدید، طرفدار حل همه‌ی کارها و انجام همه‌ی ساخت و پاخت ها در کنفرانس ژنو بود و بخاطر همین مخالف سیاست "گام بگام" آمریکا.

با چنین اهداف و برزمینه‌ی عمومی رقابت و سازش میان دو ابرقدرت امپریالیستی آمریکا و شوروی، و نیز برزمینه‌ی بحران جهانی در نظام امپریالیستی - رویزیونیستی، توطئه‌ی مشترک[1] امپریالیسم صهیونیسم و ارتجاع عرب علیه انقلاب فلسطین و برای تحمیل آرامش امپریالیستی بر منطقه‌ی خاورمیانه در تکوین بود.

۱- درک رایج از لفظ توطئه‌ی مشترک اینستکه ضرورتا نشست محرمانه با آشکاری برگزار گردیده و طرفین این توطئه بروی برنامه واهداف توافق میکنند و برای پیاده کردن نقشه میچینند. این درک نادرستی است. اگرچه برگزاری چنین نشستهایی نیز بمعنی توطئه چینی مشترک میتواند باشد، اما هر توطئه‌ی

۲

در فاصله‌ی اواسط سالهای ۱۳۳۰ تا اوائل سالهای ۴۰، شرایط عینی در یکرشته کشور های غربی بهمراه برخی جنبه های مساعد در شرایط بین المللی موجب گردید که بورژوازی و خرده بورژوازی اینکشورها با تکیه کردن برنهضت های ضد امپریالیستی توده ی مردم و بهره برداری از آنها، ارتجاع فئودال سلطنتی را عقب نشانیده و برخی حکومت های ملی و نسبتا مستقل ایجاد گردانند. خاصیت مشترک همه‌ی این حکومتها این بود که اگرچه رویه‌ی سیاسی فئودالی و خاصه شکل سلطنتی آنرا با اشکال بورژوائی حکومت تعویض نموده، فئودالیسم را در پاره‌ای زمینه ها بعقب نشینیهایی مجبور کرده و نیز برخی سیاستهای ضد امپریالیستی و مترقی در عرصه‌ی بین المللی اتخاذ نموده بودند، با اینحال عموما حکومتهایی متزلزل در مقابل ارتجاع و امپریالیسم بوده، بجای برانگیختن مردم و دامن زدن به جنبش دموکراتیک و ضد امپریالیستی آنان، بجای حل بنیادین مسائلی ارضی و سرانجام بجای درهم کوبیدن پایگاههای اقتصادی و سیاسی امپریالیسم در کشور خویش، راه مماشات و سازش با مرتجعین و امپریالیستها را در پیش گرفته و بطرق مختلف به خاموش ساختن و سرکوب مردم پرداختند.

واقعیت اینستکه در عصر امپریالیسم، یا نیروهای مردم و در راس آنان طبقه‌ی کارگر، از راه انقلاب دموکراتیک کشور را بسوی سوسیالیسم و شکوفائی اقتصادی پیش میبرند، و یا نیروهای بورژوازی و خرده بورژوازی در راس جنبش قرار گرفته، جنبش را بسیر انحراف و سازش با امپریالیسم کشیده و جامعه را بآغوش امپریالیسم بازمیگردانند. راه سومی نیز برای هیچ کشوری متصور نیست. واین واقعیت انکارناپذیر باشی، از ناتوانی وضعف بورژوازی ملی و خرده بورژوازی در زمره‌ی پیروزمند جنبشهای ضد امپریالیستی مردم در عرصه کنونی، یعنی عصر سرمایه داری انحصاری است.

ناصریسم و زندگی بیست سالهی آن در عصر، انعکاس مشخص همین جریان یاد شده است. فئودالهائی که رابطه ای کاروبد نبال یکرشته رفرمهای ارضی عقب نشسته بودند، بسیاری از مواضع قبلی خود را تدریجا بازستاندند. سرمایه گذاریهای امپریالیستی در مصر که برای مدتی سیر نزولی طی نموده، مجددا شدت یافت و سرمایه های امپریالیستی موقعیت متزلزل شده‌ی خود را تحکیم نمودند. دولت حاکم با گرفتن بخشهای مهمی از اقتصاد کشور در دست خود، تدریجا موقعیت سرمایه داری بوروکرات دولتی را تقویت نمود و خلاصه آنکه تمام مظاهر عقب ماندگی و وابستگی به امپریالیسم که برای مدت کوتاهی تضعیف شده بود، از نو و تدریجا رو بتقویت گذارد.

پایه‌های این عقب نشینیها در عرصه‌ی داخلی، در عرصه‌ی خارجی نیز دولت ناصر در ست

مشترک دو یا چند قدرت ارتجاعی یا امپریالیستی، نیازبه نشست ونقشه چینی مشترک ندارد. مادامیکه در مورد مسائلی مشخص، منافع، سیاست وبرنامه های دو یا چند نیروی ارتجاعی یا امپریالیستی برهم منطبق گردد، وآنها عملا در رسیدن بواحدی دست به اقدام بزنند، حتی اگر هریک ازطرفین منافع ارتجاعی وامپریالیستی خود را هم دنبال نماید، باز چنین چیزی را میتوان توطئه‌ی مشترک آنان خواند.

به عقب نشینیهای اساسی وسازش با امپریالیسم ونوکرانش در منطقه زد. این حرکت سازشکارانهی ناصریسم در عرصهی داخلی وخارجی به دنبال شکست اعراب در جنگ خرداد ۱۳۴۶ (ژوئن ۶۷) وضربات اقتصادی که بورژوازی عرب به دلیل این شکست متحمل گردید (مانند از دست دادن عایدات ناشی ازکانال سوئز ویا منابع نفتی صحرای سینا)، همراه با انفراد سیاسی در میان مردم عرب به دلیل ناتوانیشان در اتخاذ موضع قاطع در مقابل تجاوز گستران اسرائیلی، روی شد تگذارد. به پنترتیب همراه با فروریزی آخرین بقایای عناصر مترقی در رحکومت متهایی ازقماش مصر، موقعیت سرمایه داران بزرگ وابسته وسرمایه داری بوروکرات در ولتی ونظامیان وابسته به انها بشدت تقویت شد و ترکیب هیئت حاکمه هروز بیشتر رنگ حکومت ماقبل ناصر را گرفت. ازاینرومیتوان گفت که ناصریسم وناسیونالیسم عرب که ابتد ابصورت یک حرکت مترقی آغازگرد ید وبا تکیه برخرد ه بورژوازی نسبتاوسیع کشور های مختلف در حکومت های برخی کشورهای عربی شرکت نمود، تد ریجا ازیکسونهضتهای مردم را خاموش نمود و آنها راد رکوره راههای رفرمیستی و ناسیونالیستی سرگرد ان ساخت وازسوی د یگرراه رابسر ای انتقال مجدد قد رت بد ست نیروهای ضد انقلاب وایاد ی امپریالیسم د راین کشورها بازنمود. سادات وارد سته اش اگرچه فرزند خلف ناصر نمیباشند، امافرزند آن شرایطی هستند که ناصروناصریسم د رمصر ایجاد نمود. د رواقع زمینهی حرکتی که امروز د رکشورهای عربی وخاصه مصروسوریه د رجریان است، د رسالهای قبل، یعنی د رد ورهای که بورژوازی و خرد ه بورژوازی این کشورها با تکیه برنهضت مردم وبهره برد اری ازآن د رحکومت شرکت د اد ه شد ند، بوجود آمد ونه د رچند سالهی اخیر. وضعیت امروزی مصروسوریه وتاحد ود ی عراق، سرنوشت ناگزیر جامعه ایست که رهبری جنبش مرد می بد ست بورژوازی وخرد ه بورژوازی غصب گرد د.

سالهی خیانت سوریه به انقلاب خلق فلسطین و به تمامی مردم عرب، چیزی نیست که یکشبه رخ د اد ه باشد ویاناشی ازعلاقهی فرد حافظ اسد به امپریالیسم و صهیونیسم باشد. همانند مصر، بورژوازی وخرد ه بورژوازی سوریه ازهنگامیکه توانست د رترکیب هیئت حاکمهی اینکشورنقش فعال ود رزمانهایی تعیین کنند ه د اشته باشد، تد ریجاوتقریبا با همان شتاب همقطاران مصری خود، راه سازش ومعاشات با امپریالیسم را د رپیش گرفت. مضافا اینکه میان مصر، که ناصروهواد ارانش برای مد تی هرچند کوتاه د ست به یکرشته اقد امات ضد انقلابی وضد امپریالیستی زد ند، وسوریه کهچنین اقد اماتی بسیار سطحی انجام یافت، تفاوتهای بسیاری هست. اگربرای حکومت مصر، قریب ۲۰ سال زمان لازم بود تا ازمقاومت د رسراسر تجاوزکاران امپریالیست وصهیونیست به کند اب قرارد اد سینا سقوط نماید، برای هیئت حاکمهی سوریه هرگز چنین زمان طولانی احتیاج نبود.

حکومت سوریه نیز مانند مصروعراق ود یگرزیمهای "ملی" بجای تبعیت ازیک سیاست اتکاء بخود واستقلال کامل اقتصادی ه ازآنجاکه ازنظرطبقاتی قاد ربه د رک قد رت عظیم نبود ه های مردم نبود، خیلی زود مفتون وعد ه ها ود روغپرد ازیهای رویزیونیستهای مسکویی گرد ید ه، د رهای کشورخود راچهارتاق بروی این امپریالیسم نوباوآزمند بازگذارد. نفوذ اقتصادی، سیاسی ونظامی شوروی د رسوریه بزودی بجایی رسید که پس ازبیرون رانده شدن

کارشناسان روسی از عصر سوریه به جولانگاه اصلی نیروهای نظامی شوروی در منطقه مبدل گردید. پایگاه بندری لاذقیه بزودی جای اسکندریه را گرفت و ارتش سوریه بوسیله‌ی کارشناسان و مستشاران روسی از نو سازمان داده شد و با سلاحهای روسی مجهز گردید. از نظر اقتصادی نیز سوریه هر روز بیشتر بر سلطه‌ی شوروی قرار گرفت و بازارهای آن از منسوجات روسی و اروپای شرقی انباشته گردید. بزودی بیش از ده هزار کارشناس روسی که بیش از نیمی از آنان متخصصین نظامی بودند، ارکان مختلف اقتصاد، سیاست و ارتش را در دست گرفتند و حتی حزب رویزیونیست سوریه در کابینه‌ی اسد شرکت داده شد. همه‌ی این اقدامات سوسیال-امپریالیسم روس و ایادی پیش در سوریه اگرچه در ظاهر بنام کمک بعردم سوریه و تامین پیشرفت اقتصادی و استقلال سیاسی صورت میگرفت، اما در واقع امر متوجه‌ی یک هدف اصلی بود و آن تبدیل سوریه بیک نیمه مستعمره‌ی کامل خود و تکیه گاهی برای رقابتش با دیگر امپریالیستها و خاصه آمریکا. محصول چنین حرکتی این بود که بلطف "کمکهای" امپریالیسم روس، بورژوازی ملی و خرده بورژوازی مرفه در سال روی‌وی که در دولت شرکت کرده و همراه با نمایندگان زمینداران بزرگ، با بانکداران و تجار وابسته با امپریالیسم ماشین دولتی را در اختیار داشتند. دستگاه بوروکراتیک - نظامی دولت را به بزرگترین زمین دار و سرمایه دار سوریه مبدل کرده و مانند اغلب کشورهای وابسته به امپریالیسم: سرمایه داری بوروکرات دولتی را که پیوند عمیقی با زمینداری فئودالی نیز داشت، به نیروی اصلی و تکیه گاه عمده‌ی ارتجاع و امپریالیسم تبدیل نمودند. طراحان و نقشه ریزان شوروی و دنباله روانشان از این روند ارتجاعی در سوریه که بکمک خود آنها صورت میگرفت، تحت عناوین فریبنده‌ای چون "راه رشد غیر سرمایه داری" "سمت گیری سوسیالیستی" و غیره حمایت کرده و بطرق گوناگون تقویتش نمودند.

بورژوازی نوپای سوریه که حالا دیگر هرگونه جنبه‌ی مترقی خود را از دست داده، به انحطاط کامل رسیده و با بورژوازی بزرگ دلال وابسته با امپریالیسم و زمینداران ساخته و بورو-کراتیزه شده بود، نمیتوانست سافح خود را تنها در چهارچوب سرمایه داری بوروکرات دولتی محدود نماید. اصولا سرمایه داری بوروکرات دولتی در همه‌ی کشورهای عقب افتاده مایل است علاوه بر در اختیار داشتن دستگاه بوروکراتیک و نظامی دولت و استفاده از امکانات وسیع آن، نقش سرمایه داران دلال، بانکداران و تجار را هم تقریبا در دست خود گرفته و یکه تاز عرصه‌ی اقتصاد کشور شود. چنین تمایلی در بورژوازی نوپای سوریه و دیگر نیروهای ارتجاعی که بر روی هم سرمایه داری بوروکرات دولتی سوریه را تشکیل میدادند نیز بوجود آمد. امپریالیسم شوروی و دیگر متحدینش قادر به ارضاء خواست آنان نبود. برای انجام نقش دلالی در کنار نقش بوروکرات، دولت سوریه محتاج به ایجاد روابط گسترده‌تری با همه‌ی امپریالیستها و همه‌ی کشورهای خاورمیانه و خاصه عمده‌ترین پایگاههای دلالی امپریالیسم آمریکا در منطقه یعنی ایران و اسرائیل بود.

بعلاوه، بورژوازی در حال رشد سوریه با آنکه عمدتا بکمک شوروی پرورده میشد، هرگز روابط گسترده‌ی اقتصادی و سیاسی خود را با غرب تیره نکرده بود. بدینترتیب رشد این بورژوازی و نیازش به ازدیاد سرمایه گذاریهای امپریالیستی در سوریه، گسترش بازار خود به

د یگرکشورهای عربی ونیزحل کشمکش با اسرائیل ویس گرفتن ارتفاعات جولان ، اورا مجبور می - نمود که با امپریالیستهای اروپا وآمریکا نزدیکی بیشتری د رپیش گیرد . این روند نزدیکی با امپر - یالیستهای اروپا وآمریکا بویژه پس ازجنگ اکتبر روبرشد گذ ارد ، بطوریکه ازمبلغ سرمایه گذ اری - های امپریالیستی د رسوریه ، شامل وامها ، اعتبارات و" کمکها" که از ۱۸۷/۸ ملیون لیره ی سوری د رسال ۱۹۷۲ به ۲/۴۱۶ ملیارد لیره د رسال ۱۹۷۵ رسید ه است ، سهم کشور های" غربی" وایادی آنان چون عربستان وغیره ، باسرعت بمراتب بیشتری نسبت به کشورهای رویزیونیستی رشد کرد ه است . (استخراج شد ه ازگزارش بانك مرکزی سوریه - ۱۹۷۶)

بررسی همین گزارش نشان میدهد که د رد ورهی ۶ سالهی حکومت اسد ، تجارت خا - رجی سوریه بسرعت متوجهی غرب گرد ید ه است . بطوریکه نیمی ازواردات کشورازاروپای غربی وتنها ۶ ٪ آن ازشوروی واروپای شرقی است . بهمین ترتیب سهم صادرات سوریه به شو - روی واروپای شرقی ازیك سوم کل صادرات اینکشوربه یك پنجم تنقلیل یافته وبرعکس ، سهم بازارمشترك د ر ۶ سال ۷ برابرشد ه وبه یك د وم کل صادرات رسید ه است .

بهمین د لایل ، اکنون د رمطبوعات کشورهای اروپای غربی وآمریکا ازآن لحن" انتقاد ی" که قبلا بسبب برخی زمینههای ضد امپریالیستی متوجه د ولت سوریه بود ، د یگرخبری نیست و این" انتقادات" اکنون جای خود رابه یك نوع تشویق داد ه اند . بطوریکه جریدهی بورژوائی " معتبری" چون تایمزمالی (فایننشیال تایمز) د ر ۱۸ نوامبرسال جاری یعنی د رست پس ازانجام قطعیبهاد رلبنان ، یك ویژه نامهی سوریه منتشرکرد ه ود رآن اوضاع اقتصاد ی سوریه رابرای سرمایه گذ اریهای خارجی" بسیارامید وارکننده" ارزیابی مینماید وسرمایه د اران اروپایی وآمریکایی رابه گسترش سرمایه گذ اری د راین کشورتشویق میکنند .

وجود چنین روندی د رمیان بورژوازی سوریه ، هرگزبمعنی نفی پایگاه نسبتا قـــوی سوسیال - امپریالیسم د راینکشورنیست . بعکس ، آنان باوجود چنین جریانی ود رست بخا - طرجلوگیری ازتکرارجریان مصرد رسوریه وازد ست د اد ن این پایگاه ، بمیزان سرمایه گذ اری و" کمکهای" خود افزود ه اند وخاصه د رزمینهی نظامی باشتابی بیسابقه به مسلح کـرد ن ارتش ضد انقلابی رژیم فاشیستی اسد مشغولند .

۳

توطئهی" د ولت فلسطینی" که مشترکا د رمراکزبرنامه ریزیهای امپریالیستی د رواشنگتن وسکوطراحی شد ، آخرین نقشه وطرح توطئه گرانه ازمجموعهی طرحهای رنگارنگی بود کـه این د ود ولت امپریالیستی ، جد ااز هم ویا مشترکا برای د رهم کوبید ن انقلاب فلسطین وهمکار د یگرخلقهای عرب ریخته بود ند . امپریالیستهای تبهکارآمریکا و شوروی وایادیشان ، چـه د رجامعهی د وست وچه آشکارا د رمقام د شمنی خونخوار ، بارها وبارهاکوشید ند تابه هـاوین مختلف ود رزیرسرپوش طرحهای" صلح طلبانه" ی گوناگون ، انقلاب خلق فلسطین رابخـون کشند ویا این خون د رخدمت ضد انقلاب منطقه راآبیاری کنند . اما هربار ، چه هنگامیکه زیـــر برچم مصوبهی شمارهی ۲۴۲ سازمان ملل متحد پیش آمد ند ، چههنگامیکه مشترکاطرح شـــوم راجرز - گرومیکورا پیش کشید ند وچه هنگامیکه سالوسانه کنفرانس ژنوراپایه نهاد ند ، پیوزی -

شان باسرپنجه‌ی قدرتمند خلقی که عزم خود رابرای رهایی ازچنگال امپریالیسم وارتجاع جزم کرده بود، روبروگردیدند. امپریالیستها اینبار دیگر روجود طرح "دولت فلسطینی"، شوکران مهلک خود رایافتند. حساب کردند که بااینطرح ضد انقلابی، نیروهای انقلابی راکه برای فلسطینی آزاد ومستقل مبارزه میکنند، کیش ومات خواهند کرد. برای همین هم بود که کوشیدند تااین توطئه‌ی ساخته وپرداخته‌ی خود را، خواست مردم فلسطین جلوه دهند و اینطوروانمود سازند که اصلا سالهاجنگ و مبارزه‌ی انقلابی برای ایجاد این "دولت" بوده است. بعلاوه برای آنکه این سم مهلک درچشم مردم شریف گوارا جلوه کند، وهم صحنه برای بریدن سرجنبش "طبیعی" تر باشد، صهیونیستهای اسرائیلی هم ظاهرا زمستمغا-لفت بااین طرح راگرفتند.

امامیان فلسطین آزاد ومستقلی که تنها میتواند محصول پیکارمسلحانه وتابه آخر خلق باشد، فلسطینی که برخرابه‌های اسرائیل کنونی، این آشیانه فاشیسم وضد انقلاب، بنا شود، با آن "دولت فلسطینی" امپریالیستها آمریکائی وروسی، دریایی ازخون فاصله است. آن فلسطین فلسطین انقلابی، محصول پیروزی درمرحله ای ازانقلاب یك خلق است و این "فلسطین" امپریالیستها، کشوریست که تمام دستگاههایش، شئون اقتصادی، سیاسی، فرهنگی ونظامی اش، وخلاصه بند بند وجودش دردست وزیرسلطه‌ی امپریالیسم وارتجاع جهانی است. چنین "فلسطینی" نه تجلی‌گاه آزادی خلق، بلکه قتلگاه اوست. چنین "فلسطینی" هیچ جنبه‌ی مترقی ندارد. چنین "فلسطینی"، همانقدر "مترقی" است که اردن، مصروسوریه هستند. واینجاگفتنی است که امپریالیستها، دولت اسرائیل راهم زمانی بنام‌مأوای آوارگان وستمدیدگان یهودی ساختند واکنون این "مأوای آوارگان"، کنام فاشیسم وضد انقلاب منطقه است.

اماافسوس که این افسون نوی امپریالیسم، بخشی ازهمران جنبش رافریفت وبخشی دیگررامجبور نمود. "دولت فلسطین" درظاهرخود، عالیترین خواستی بود که ذهن محدود وعقب مانده‌ی بورژوازی وخرده بورژوازی مرفه فلسطین بدان میاندیشید. ازنگاه آنان، در سایه‌ی چنین دولتی "صلح وآرامش" میتوانست حکمفرماشود، بازاربزرگ چند ملیونی بوجود آید وبه سالها "آوارگی ودربدری" پایان داده شود.

بااینحال، ازمیان گروههای متعدد جنبش، تنهاگروهی که آشکاراوازاینده ا موضعی درحمایت ازاین توطئه ارتجاعی اتخاذ نمود، گروه ابوزر تونیستی نایف حواتمه "جبهه‌ی دموکراتیك خلق" بود. سایر عناصروگروههای متزلزل اگرچه باسکوت خود عملابطرفداری از این طرح پرداختند، اماهیچیك تااین اواخرجرات پشتیبانی آشکارازآن راندا شتند وتنها وقایع بعدی وخاصه ضرباتی که ضد انقلاب سوریه ولبنان برپیکرانقلاب فلسطین وارد آوردند راه رابرای حمایت آشکاروبی پرده‌ی آنسان ازاین توطئه‌ی امپریالیستی بازنمود.[۲]

۲ــ نمونه ای ازفریفته شدن جناح راست جنبش فلسطین به افسون امپریالیسم، درگفتاری که یك گروه پژوهشگران اسرائیلی با "صبری جریس" (رئیس دفترسیاسی وتحقیقاتی سازمان آزادیبخش که اخیراهم بعنوان نماینده‌ی این سازمان برای انجام مذاکره باسناتورها ومقامات دولتی آمریکا به واشنگتن رفته بود) درشهریور ر

در مقابل این تمایل سازشکارانه در بخشی از رهبری جنبش، نیروهای مخالف سازش و هوادار مبارزه‌ی تا به آخر، شامل اکثریت پایه های فتح، جناح چپ آن وچند بن گروه دیگر که در جبهه‌ی متحد ی بنام" جبهه رد" (جبهه رفض) گرد آمد ه بود ند، ازهمان آغاز با ایـن توطئه‌ی امپریالیستی مخالفت کرد ه واعلام د اشتند که تاپایان به پیکارمسلحانه‌ی خود بـرای آزاد ی فلسطین اد امه خواهند د اد. ۳

در ترک ارک و طرح توطئه‌ی ضد انقلابی " د ولت فلسطینی" همه ی امپریالیستهـا و نوکرانشان نقش د اشتند. ننگین ترازهمه نقشی است که تبهکاران نوپای روس و ایادیشان ایفاکرد ند. د ارود ستهی امپریالیستی حاکم برشوروی بارها اعلام کرد ه اند که نه تنها وجود ولت اسرائیل را در چهارچوب مرز های پیش از جنگ ۱۹۶۷ قانونی وبرسمیت میشناسند بلکه حتی حاضرند بقای این د ولت فاشیستی را تضمین نمایند. "ما آماد ه ایم تاد ریک تضمین بین‌المللی امنیت وخد شه ناپذ یری مرزهای همه‌ی کشورهای خاورمیانه، د ر چهارچوب سا ـ زمان ملل و یا هر پایه د یگری شرکت کنیم" (ازنطق برژنف د رکنگره‌ی ۲۵ حزب رویزیونیست شوروی) . برپایه همین سیاست امپریالیستی و ضد انقلابی است که کارگزاران و نقشه ریزان شوروی همراه باامپریالیستهای اروپائی و آمریکائی مشترکا طرح "د ولت فلسطینی" راپیش کشید ند. د ولت شوروی این طرح راطی یك اعلامیه‌ی رسمی د ر ۲۹ آوریل ۱۹۷۶ یعنـی د رست همزمان با آغاز حملهی سبعانه‌ی سوریه به انقلاب فلسطین چنین خلاصه کـرد : "مشکل مرد مغرب فلسطین که تنها میتواند ازطریق برسمیت شناختن حق ایشان د ر تعیین

۱۳۵۴ انجـام د اده اند، بخوبی بچشم میخورد. گفتنی است که این پژوهشگران که ازجبلهی اسرائیلـی ظاهرا "میانه روی" New Outlook (بینش جدید) اند، گفتاریاد شده رابعنوان سخن" آند سته ازرهبران وفعالین جنبش فلسطین که د ولت اسرائیل میتواند وجود شان را د ریك د ولت فلسطینی تحمل کند"، منتشرکرد ه اند. بنظرصبری جریس، اهد اف ووظایف فوری جنبش فلسطین چنین خلاصه میشود: یکم ـ کسب اعتماد وشناسائی ازآمریکا واروپای غربی. دوم ـ جد اکردن حساب فلسطینیها ازکشورها و خلقهای بدغرب. سوم ـ همکاری با" صهیونیستهای میانه رو"! که باطسطینیها همراهی نشان میدهند! ضمنا این نمایند ه‌ی "برجستهی" سازشکاری که د رواقع بیشترنماینده ی رژیمهای مرتجع عرب د ر درون جنبـش فلسطین است، آشکارا اعلام میکند که برای وی وعناصری ازقماش وی، ایجاد ولت فلسطینی "یعنی پـایان مبارزه‌ی مسلحانه، ونیز قول میدهد که چنانچه گروههای انقلابی پس ازتاسیس این د ولت کماکان به مبارزه‌ی مسلحانه‌ی خود اد امه د هند، ایشان وهم قطاران ایشان" به خد مشان خواهند رسید ".

۳ـ د راینجاتذ کریك نکته ضروری است و آن اینکه نه همه‌ی کسانی که د رد اخل این جبهه اند، د ارای جهـت هرانقلابی ومعتقد به اد امه‌ی مبارزه تاآزاد ی کامل فلسطین اند ونه همه‌ی کسانی که د رظاهر بسودن ایـن جبهه اند رابایه طرف اژد ولت فلسطینی" بشناسیم. د رد اخل جبهه‌ی رد، جبهه‌ی آزاد یبخش عربستان، یعنی جناح حزب بعث عراق د رجنبش فلسطین که جیزی شبیه صاعقه‌ی سوریه است نیز شرکت د ارد، کـه روشن است هرزمان لازم باشد، یعنی عراق لازم ببیند، بهمان راهی خواهد رفت که صاعقه رفت. بالعکس بخش بزرگی ازفتح، اگرچه بدون این جبهه‌ی رد است، بمعنی واقعی مخالف سازش باد شمن وبنیا نگـذ ا ـ لت فلسطینی" است. جناح چپ فتح علیرغم نزلزل رهبری فتح، ازهمان آغازکار مخالفت خود رابا طرح امپر ـ یالیستی " د ولت فلسطینی" اعلام د اشت و خط مبارزه‌ی مسلحانه تا به آخر را د رپیش گرفت.

سم نوشت وایجاد دولت طی خویش حل شود ، یکی ازمسائل کلیدی در هرگونه توافق خاور-میانه است. . . این اساس(منظوراساس زاویه‌ی برخورد شوروی به مسائل خاورمیانه است) از ۳ عنصر بطورارگانیک بهم پیوسته تشکیل یافته‌است: نخست، عقب نشینی قوای اسرا-ئیل از کلیه زمینهای عربی که با تجاوزاسرائیل در سال ۱۹۶۷ اشغال گردیده است ، دوم برآورده کردن خواستهای ملی بحق مردم عرب فلسطین ، ازجمله حق انکارناپذیر شان در تشکیل دولت خویش ، سوم، ضمانت بین‌المللی در راه‌نیت و خدشه ناپذیری مرزهای همه‌ی کشورهای خاورمیانه و حق آنها در زندگی ورشد مستقل." (این اعلامیه در پراود ا و سایر نشریات رسمی دولت شوروی بچاپ رسیده است)

در رجای دیگری ی . پوتوسوف ، کارشناس در ارود ستهی پرژنف و شرکا" در امور خاور-میانه، طی مقاله‌ی بالا بلندی ازاین شکایت میکند که" هیچ چیزی بهتر ازاین امرکه آمریکا با توافق اسرائیل قطعنامه‌ای که زمینه‌ی سیاسی رابرای ضمانت استقلال و بقای امن دولت اسرا ئیل مهیا مینمود در شورای امنیت وتو نمود ، نمیتوانست آنهارا افشانماید." (عصر جدید ، شماره‌ی ۱۳ سال ۷۶)

از طرف دیگر امپریالیسم آمریکا ، پایه‌های تسلیح جنون آمیزمرتجعین منطقه، ایران ، عربستان و اسرائیل وحتی قرارداد ن سلاحهای اتمی در اختیاراسرائیل بطور پنهانی ، دست اندرکارجلب نیروهای سازشکارجنبش وزمینه سازی برای تشکیل" دولت فلسطینی" گذا-ئی شد. بگفته‌ی مجله‌ی آمریکائی " نیولیدر" (رهبرجدید) شماره‌ی نخست سال ۷۶ ، " دگرگو-نیهای شدید وخارج ازحد ی در سیاست مذاکراتی ایالات متحده در خاورمیانه، در روزارت خارجه بتندی پایه میگیرند." مجله‌ی یاد شده سپس نمونه هایی ازاین پاکبری راچنین تو-ضیح میدهد: یکی- طرح آزمایشی هارولد ساندرز ، کمک معاون وزیرامورخارجه به کمیته‌ی روابط خارجی سنای آمریکا اعلام داشته است که" مسالهی فلسطین هسته‌ی اصلی اختلاف اعراب واسرائیل است. . . صلح بدون بازتاب منافع فلسطینیها دارتوافق نهایی ، بوجود نخواهد آمد." این طرح برخلاف سابق شناسایی اسرائیل راشرط آغازمذاکره باسازمان آزا-دیبخش قرارنداده است بلکه برای" حفظ آبروی" آنده سته از فلسطینیهایی که بخواهند بهای چنین مذاکراتی بپایند، پیشنهاد دیگری دارد وجالب اینست که" این طرح آزمایشی" را" هنری کیسینجربند به بند خوانده وتایید کرده است."

دوم- بخشهایی ازوزارت خارجه‌ی آمریکا تا آنجا پیش‌رفته‌اند که در رحال تدوین نمودن سیاستی میباشند که" مشکلی" برای جناحهای آشتی جوی جنبش بوجود نیآورد وبه" حیثیت آنان لطمه‌ای نزند " و یا گفته‌اند که" سازمان آزادیبخش میتواند وارد مذاکراتی شود که در خاتمه اسرائیل را برسمیت بشناسد و نه از آغاز."

توجه ها و پادوهای امپریالیسم آمریکا هم بدنبال ارباب هریک برای کشاندن جنبش فلسطین به قربانگاه مسئولیتی گرفتند و حتی در کنفرانس" جامعه‌ی عرب" بطورغیررسمی قبول نمودند که در صورت تاسیس" دولت فلسطینی " یک درصد ازدرآمد طی خود رابه‌این دولت بدهند .

امپریالیستهای اروپای غربی و ژاپن نیز خاموش ننشستند . برخی دول اروپائی و ژاپن حتی سخن از کمک اقتصادی به فلسطین و دولت آتی آن را بپیش کشیدند واز "واقع بینی" در جنبش فلسطین استقبال کردند . گفتنی است نمایندهی حزب حاکم اسرائیل از آلمان غربی گزارش میدهد که اروپا عملا سازمان آزادیبخش فلسطین رابرسمیت شناختهای است." و جالبتراز آنهم اینکه معاون وزارت خارجهی آلمان غربی ،کارل سرش، با نمایندهای از سازمان آزادیبخش در بیروت ملاقات میکند .نمایندهی یاد شده در بالا ،در گزارش خود به حزب میافزاید که" بنظر من ما باید تمایل جامعهی اروپارا باید ی مثبت بنگریم ، و بجای آن که بخواهیم ازراه محکوم نمودن بیهودهی هرکس که باسازمان آزادیبخش رابطه برقرار میکند، چیزی بکف آوریم." ("بیش جدید"-دسامبر ۷۵)

بدین ترتیب کارزاری علیه انقلاب فلسطین تدارک دیده شد که در آن همهی امپریالیستها و نوکران جیره‌خوارشان بنوعی شرکت داشتند . این توطئهی امپریالیستی کاملا قاطعانه از جانب انقلابیون فلسطینی رد شد ،اساسا اهداف زیرین را دنبال مینماید :

یکم- برسمیت شناساندن اسرائیل در چهارچوب مرزهای پیش از جنگ ۱۹۶۷ .

دوم- عقب نشینی اسرائیل از صحرای سینا و ارتفاعات جولان در قبال امضای قرارداد ترک مخاصمه میان اسرائیل ،سوریه و مصر .

سوم- تشکیل یک دولت ارتجاعی از قماش مصر و سوریه در بخش غربی رود اردن و نوار غزه که فعلا در اشغال اسرائیل است.

چهارم- نظارت کامل برامور دولت یاد شده توسط اسرائیل ، اردن و سوریه ودیگر مرتجعین منطقه و استیلای کامل امپریالیسم برسرنوشت مردم فلسطین .

پنجم- زمین گذاردن اسلحه و بریدن سرهمهی نیروهای انقلابی جنبش فلسطین .

همانگونه که گفتیم برسر پیاده کردن این توطئهی خائنانه و ضد انقلابی کل امپریالیسم و ارتجاع بین‌المللی متحد شدند و در ادامهی این مقاله خواهیم دید که چگونه هریک بسه گونه‌ای در برابر نابودی خلقی کوچک و پیکارجو ، خلقی که بیشک از تمام این توطئه‌ها سرانجام سرفراز و پیروزمند بیرون خواهد آمد ،دست بکار شدند .

۴

بیروت تاپیش ازآغازجنگ بدلیل موقعیت جغرافیائی ،سیاسی واقتصادیش ،پیشرفته‌ترین شهرخاورمیانه ،ولبنان خود بعنوان "متمدن" ترین کشورمنطقه محسوب میشدند . اما در پشت این ظاهرفریبنده وبانکهای بزرگ وساختمانهای تازه ساز و زیبا ،لبنان واقعی کشوریست عقب افتاده وزیرسلطهی امپریالیسم ،سراپای آن حاکی ازسلطه وجان سختی مناسبات فئودالی و نیمه فئودالی ،زندگی وروابط عشیره ای و ملوک الطوایفی . این مناسبات عشیره ای وملوک الطوایفی آنچنان ریشه دار وقویست که حتی در سرمایه داری عقب مانده و وابستهی لبنان نیزبارتیاب یافته است.

فئودالها،روسای قبایل ودستجات مذهبی ،بورژوازی بزرگ ومتوسط لبنان بجندین

رده‌ی طبقاتی و دسته بندی سیاسی که غالبا هم در حال نزاع با هم اند، تقسیم میشوند :

ـ یکی از مرتجع ترین گروههای حاکمه‌ی لبنان، جناح فئودالها، شیوخ زمیندار عقب افتاده و آسیایی و رؤسای سنتی طوایف وقبایل است. این جناح همراه با سرمایه داران بوروکرات دولتی واند سته از سرمایه داران که منافعشان با زمینداری بزرگ فئودالی سخت گره خورده است، برویهم، فاشیست ترین و مرتجع وسرسپرده ترین جناح ضد انقلاب وعمده ترین کارگزاران امپریالیسم را در لبنان تشکیل میدهند. این گروه ضد انقلاب لبنان غالبا در میان اقشار مرفه روستایی ولایه ای از خرده بورژوازی مرفه شهری که دارای پیوستگی منافع با بوروکراسی دولتی است، پایه داشته وگروههاو دستجات مسلح وغیرمسلح خود را با سیاهی لشگر از این نیروها پر مینمایند. پایه‌ی اجتماعی دستجاتی چون کتائب که متشکل ترین دسته مسلح فاشیستی این بخش از هیئت حاکمه‌ی لبنان است نیز باید در میان همین اقشار ولایه های مرفه خرده بورژوازی حریص وطالب رشد بهر قیمت، جستجو کرد.

بزرگترین نمایندگان سیاسی این گروه، فرنجیه، ریاست جمهوری سابق و دو اردوسته و هواداران، کامیل شمعون وزیر سابق کشور وحزب آلیبرال ملی اش، وپیر جمیل وحزب کتائبش، هستند. همینجا باید افزود که همین رده بندی یاد شده، گروهی متحد ویکپارچه نبوده وبسه چند بین دسته وگروه مسلح وحزب سیاسی تقسیم میگردد که غالبا هم در حال نزاع با یکدیگرند. پاره ای دسته بند یها صرفا پایه‌ی قبیله‌ای ومذهبی داشته ولی بیشتر آنها بدلیل سرسپردگی روسای هر دسته به دو اردوسته ها ودسته بندیهای مختلف امپریالیستی است.

ـ دومین دسته بندی ضد انقلاب لبنان شامل رده‌ی گسترده‌ی بورژوازی بزرگ، یعنی سرمایه داران باصطلاح "خصوصی"، بانک اران وتجار بزرگ وکمپرادورات. جناح راست بورژوازی متوسط لبنان که بعد ابدان خواهیم پرداخت، دارای پیوندهای عمیق سیاسی واقتصادی با گروه اخیر است. گفتنی است که بیش از ۹۰ درصد سپرده های بانک های لبنان متعلق بکشورهای عربی تولید کننده‌ی نفت بوده وسرمایه گذاریهای مستقیم کشورهای یاد شده در لبنان، نوینترین بخش سرمایه گذاریهای خارجی در لبنان است. نتیجه اینکه بورژوازی بزرگ این کشور، بدلیل بند های اقتصادیش با "جهان عرب"، یا در ستترگویی بورژوازی بزرگ و بوروکرات کشورهای عربی، از نظر سیاسی، نیز هوادار نزدیکی با این کشورها بوده وبهمین علت تا پیش از آغاز جنگهای اخیر در لبنان، بحق در برخورد نخست آن، وحدت هواداری از جنبش فلسطین، دفاع از حقوق اعراب و مخالفت با صهیونیستها میگرفت. واین ظاهر "عربی" گروه اخیر، بـه عکس در اردوسته های دیگر هیئت حاکمه است که قبلا ذکر آنها رفت، که میکوشید ماند تا بندهای خود را با بازار اقتصادی اروپا نزدیک کرده و در صورت امکان لبنان را به جرگه‌ی کشورهای غربی وارد و بیک دست نشاندگی رسمی امپریالیسم درخاورمیانه چون اسرائیل مبدل گردانند. بانک اران، تجار بزرگ کمپرادور وصاحبان صنایع وابسته لبنان اگرچه در سرسپردگی به امپریالیسم از همقطاران خود در صف ارتجاع دولتی دست کمی ندارند، لاکن بهمان دلایل پیش گفته، نزدیکی لبنان باکشورهای عربی را ترجیح داده، مبدل شدن لبنان به کشوری چون اسرائیل را بجهت منافع خود نمی بینند.

این رده ازضد انقلاب لبنان دارای پیوند عمیقی بابورژوازی بازارمشترک و بویژه فرانسه است. بزرگترین نمایندگان سیاسی این دسته بندی عناصروگروههائی اند از قبیل ریموند اده، رهبر" بلوک ملی " درمجلس و بزرگترین نماینده ی" مارونیت" بورژوازی بزرگ، رشید کرامی ، بانفوذ ترین نماینده ی" سنی" بورژوازی بزرگ و صائب سلام، رشید صلح و سرکیس، (رئیس سابق بانک مرکزی بیروت و رئیس جمهوری کنونی.) ۳۰ نفرنخست در ائتلاف سیاسی بوده و تاپیش از آغازجنگ و خانه بدوشی پارلمان، قویترین دسته بندی مجلس و یکی از بزرگترین نیروهای سیاسی دارد وی بورژوازی بزرگ لبنان بشمار میرفتند.

درسومین دسته بندی که میان ضد انقلاب ومردم درنوسان وگشت وگذار است و اخیرا پس از مدتی حیرانی وسرگردانی به التزام رکاب فاشیستهای سوری و هم پیمانان لبنانیشان درآمده، نیروی پراکنده بورژوازی متوسط (ملی) لبنان است. این گروه ازمیان رهبران مذهبی مسلمان و خاصه شیعه دارای پایه بوده و بعلاوه تاپیش ازآغاز دوره نهائی جنگ های لبنان ازنفوذ نسبی درمیان اقشارخرده بورژوازی برخوردار بود. سیر رویدادها در لبنان، این گروه رادرآرزوی موقعیت بهتراقتصادی و سیاسی وارد صحنه ی فعالیت نمود ودردوره ی نخست جنگها دامنه ی فعالیتش بالا گرفت. کسانی ازمیان آنها چون موسی صدر، ژستهای ترقیخواهانه ی بسیاری گرفتند، اما هنگامیکه فاشیستهای سوری یورش گسترده شان رادشوارش فاشیستهای لبنانی به صفوف انقلاب آغازکردند، این دارودسته و از جمله همین" امام" یاد شده نرمک نرمک بآغوش ضد انقلاب لبنان درغلطیدند.

دسته بندیهای گسترده و متعدد ملوک الطوایفی که درموارد ی از بستگیهای مذهبی نیز آکنده است مانع ازاین گردیده که ضد انقلاب بتواند نیروهای ضربتی وسرکوبگرخود رادر یک ارتش واحد ضد انقلابی متمرکز گرداند. لبنان اگرچه درظاهرارتشی دارد لاکن درواقعیت، قدرت آن ارتش بسیارضعیف، ناهمگون، وسخت پراکنده بوده وتکیه گاه اصلی ضد انقلاب برای سرکوب وکشتار، گردهی دسته های مسلح و ارتشهای خصوصی دارودسته های مختلف حاکمه است.

رشد سرمایه داری کند پاو عقب افتاده و آکنده ازسنت های فئودالی ازیکسو و بحران اقتصادی خانمان برانداز دهه ی اخیرکه دراین اواخر میزان تورم رابشدت بالا برد از سوی دیگر، بیک رشته تضاد ها درون ارتجاع و میان آنهاومردم دامن زده است، که از جمله چنین اند: تضاد میان سرمایه داران بوروکرات دولتی وفئودالها و ملوک الطوایف از یکسو و سرمایه داران، تجار و بانکداران بزرگ وابسته از سوی دیگر. گروه اخیرتاحدودی بورژوازی متوسط راهم درالتزام رکاب خود داشته و ازپشتیبانی برخی دول عربی و بویژه سوریه نیز برخوردار است.

تضاد میان خرده بورژوازی فقیر شهرود ه، که همراه با طبقه ی کارگر درزیرمنگنه ی فشار اقتصادی همسرعت بهم و بطبقه ی کارگر نزدیک شده و هم دیوارهای مذهبی- قبیله ای راخراب مینمایند، با مجموعه ی ارتجاع لبنان و حتی تاحدودی بااقشار متوسط بورژوازی که تلاش دارند با گرفتن رهبری نهضت توده ی مردم و خاصه خرده بورژوازی فقیر شهری،

آنهارا بوسیله‌ای برای معاملات و بده بستانهای خود با ضد انقلاب حاکم مبدل نمایند .

تضاد میان بورژوازی متوسط که خواهان امتیازات بیشتری در زمینه سیاسی و اقتصادی اند ، با بورژوازی بزرگ و خاصه با جناح زمینداران و سرمایه داری بوروکرات دولتی ، از جمله بشکل تقاضای برابری حقوق سیاسی مسلمانان و مسیحیان که از جانب بورژوازی متوسط مسلمان مطرح میشود .

۵

برای آنکه خوانندگان بهتر بتوانند به ژرفای شرایطی که امپریالیستها برای یورش ضد انقلابی خود در لبنان بوجود آورده اند پی برند ، ما بررسی اوضاع ، شرایط جنبش مردم آنگشور و چگونگی تکوین تضادهائی راکه به جنگهای داخلی منجرگردید ، از اندکی پیش از جنگ اکتبر آغاز میکنیم .

در ماه مه ۷۳ تعرض ضد انقلاب لبنان که بدستور و نقشه چینی مستقیم امپریالیست ها و باهدف تکرار سپتامبر خونین ۱۹۷۰ اردن صورت میگرفت ، بصورت حمله‌ی فاشیستی ارتش لبنان به اردوگاههای فلسطینی در جنوب لبنان آغازگردید . اما جنبش فلسطین که یکبار دیگر در سال ۶۹ با همین ارتش و سال پس از آن با ارتش جلاد اردنی حسین دست و پنجه نرم کرده ودرکوره پیکارهای مکرر با صهیونیستها گداخته شده بود ، جنبشی نبود که در مقابل ارتش لبنان عقب نشیند . ارتجاع لبنان ، معترف به ناتوانی خود ، ناچار به عقب نشینی گردید . عقب نشینی که تنها به زمینه‌ی نظامی محدود نگشت . شکست تعرض ضد انقلابی ارتش لبنان ، موقعیت انقلابیون فلسطینی و متحدین انقلابیشان را محکمتر نمود . نتیجه آن شد که بدنبال سقوط کابینه ، حکومت جدید بنخست وزیری رشید صلح که در ظاهر ژست حمایت از حقوق جنبش فلسطین و مخالفت با اقدامات نظامی برعلیه آنها راگرفته و نیز با بورژوازی حاکم سوریه که تا آنزمان هنوز خود را هم صف انقلاب فلسطین جلوه میداد ، بسر کار آمده و چند عنصر مترقی نیز در این کابینه شرکت داده شدند و خلاصه آنکه ارتجاع هم در زمینه‌ی نظامی و هم در زمینه‌ی سیاسی به عقب نشینی اجباری و تاکتیکی تن در داد .

بدینحال ارتجاع لبنان خاموش نبود و امپریالیستها نیز که توطئه گریشان برعلیه انقلاب فلسطین انتهائی نداشت ، حال که از ارتش لبنان نومید گردیده بودند ، چاره را در توسل به نیروهای فاشیستی و سرکوبگر یکری که بارها آمادگی خود را برای "جانبازی" در راه منافع امپریالیسم ، فاشیسم و ضد انقلاب اعلام کرده بود ، یافتند و این نیرو حزب کتائب بود .

حزب کتائب که متشکل ترین و بزرگترین دستهٔ مسلح ضد انقلابی در لبنان است ، همزمان با یورش جهانی فاشیسم در سالهای پیش از جنگ جهانی دوم بوجود آمد و در سالهای مصطفی پس از آن در سرکوب نهضتهای ترقیخواهانه‌ی توده های مردم لبنان و همکاری و همدستی با ارتجاعیون خاورمیانه و صهیونیستها نقش حساسی ایفاگرد . سرجنبانان اصلی

این حزب وازجمله رهبرآن پیر جمیل ازگماشتگان قدیمی سازمانهای جاسوسی امپریالیستی و خاصه "سیا"ی آمریکا هستند . پایه های حزب درمیان اقشارمرفه خرده بورژوازی انتقام طلب ،حریص و تشنه‌ی رشد و لومپن پرولتاریاست.و ازمیان همین اقشار و لایه های اجتماعی است که راهزنان و آدمکشان حرفه‌ای و زرخرید برمیخیزند .ایادی ووابستگان کتائب علاوه برآنکه در دستگاههای بوروکراسی دولتی همواره نقشهای حساسی بعهده داشته‌اند (ازجمله اکثریت وزرای کابینه‌ی رشید صلح ازاعضای حزب کتائب و جفت دیگر ش حزب لیبرال ملی شمعون بود) مهمترین پستهای ارتش و سازمانهای پلیسی و جاسوسی لبنان رانیزایشان در دست دارند . سیمای فاشیستی کتائب درپشت رنگ تند مذهبی و"ناسیونالیستی" بامهارت خاصی پوشانیده شده . رهبران آن ایمان دارند درشرایط مقتضی خونین راهواد ارمردم عرب و مخالف دولت اسرائیل نیزجلوه دهند . باری :گروهی بااین خصوصیات باطنی و چنین جلوه‌ی ظاهری مناسبترین وسیله در دست امپریالیسم و صهیونیسم و ارتجاع عرب برای تشدید یورش فاشیستی برعلیه خلق فلسطین بود . بدنبال گزینش کتائب ومتحدین آن برای پیشبرد توطئه‌ی امپریالیسم ،ارتجاع منطقه وخاصه ایران ، اسرائیل و اردن و کارشناسان "سیا" برنامه‌ی وسیعی رابرای مسلح نمودن آنان آغازکردند . ایران و اسرائیل تامین سلاحها را بعهده گرفتند و ماموران اردنی پرورش نظامی افسران دستجات فاشیستی را تقبل نمودند . حزب کتائب، حزب متحد آن "اشناک" (ناسیونال- فاشیستها ارمنی) در اردوستگی "لیبرال ملی" کمیل شمعون ،بسرعت برای آغازیورش ضد انقلابی خود مهیاشدند ،انبارهایشان ازاسلحه انباشته شد و تدارکات سیاسی لازم صورت گرفت. و تدارکات تنها به همینجا محدود نماند . یکباره درا واخرسال ۷۴ سروکله‌ی نمایندگان دولت کره جنوبی که گویانسبت به" اوضاع خاورمیانه" علاقمند شده بود ،در بیروت پیدا شد . پیرجمیل و یارانش چند بین سفرمحرمانه و دوستانه به ایران ،اردن و مصرکرده و باشاه و حسین وسادات مذاکره میکنند . نیکسون و کارگزاران وزارت امور خارجه‌ی آمریکا بکشورهای خاورمیانه سفرهائی مینمایند .

برای آنکه صحنه کامل شده وزمینه‌ی بهتری برای آغازجنگ مهیاگردد ،اسرائیل هم وظیفه‌ی ایجاد اغتشاش و بینظمی در لبنان وادار بهانه به فاشیستهارا- کموجود فلسطینی- هارادرلبنان عامل حمله و"تحریک"اسرائیل جلوه میدادند - بعهده میگیرند . از همان ماه بعد ازجنگ اکتبر ،روستاها وشهرهای جنوبی لبنان هدف آتشبارتوپخانه وگاه هواپیماهای اسرائیلی قرارمیگیرند. روزی نیست که گروهی ازسربازان اسرائیلی بهانه‌ی گرفتن فدائیان فلسطینی به غارت و قتل و آدم دزدی در جنوب لبنان نپردازند و این گستاخی را اسرائیل تاآنجاپیش میبرد که چند بین بارکماندوهای وی مناطق شمالی لبنان رامورد حمله قرارداد ، و یکبارحتی در بیروت نیرو پیاده کرده و چند تن از کادرهای بالای جنبش رابقتل میرسانند ودرجنوب برنامه‌ی خانه گردی آغاز مینمایند . درتمام این مدت مرتجعان عرب از سادات تااسد یا اصلا خفقان میگیرند و یا تنهابه برخی لفاظیهای دروغین و اعتراضهای قلابی به اسرائیل اکتفا میکنند . ارتش لبنان و هیئت حاکمه‌ی آنکشورنیزتنهابه کوچکترین اقدام

تدافعی در مقابل تجاوزگران اسرائیلی دست نمیزنند، بلکه حتی در خفا همکاری کاملی با آنها مینمایند. تنها مردم لبنان و نیروهای مترقی اینکشورند که در شادوش خلق پیکارجوی فلسطین، گردانه از خود دفاع کرده و بارها تجاوزگران اسرائیلی را عقب نشانند.

تجاوزات اسرائیل و قتل و غارت و آدم دزدیهایش، اگرچه برای ضربه زدن به پیکر انقلاب فلسطین و تضعیف روحیه آنان و مردم جنوب لبنان است، امادر واقع هدف اصلی دیگری را دنبال میکند. اسرائیل با این اقدامات میکوشد تا به ازدیاد تشنج در لبنان کمک کرده، بهانه های تبلیغاتی به هم پیمانان فاشیست خود در لبنان داده و تدارکات جنگ افروزانه‌ی آنان را علیه انقلاب فلسطین محق جلوه دهد. ارتجاع لبنان و خاصه فاشیست-های کتائبی از این اقدامات اسرائیل بسخت استفاده میبرند و مرتبا به تبلیغات ضد انقلا-بی خود در بارهٔ "خطر اتیکه حضور انقلابیون فلسطین در لبنان متوجه‌ی استقلال و حق حاکمیت لبنان مینماید" میافزایند، اوضاع را متشنج ترکرده و زمینه را برای یورش های بعدی خود آماده-تر میکنند.

مسأله ایکه اشاره بدان برای درک وقایع بعدی و چگونگی تکوین تضاد ها بسیار مهم می باشد، بحران اقتصادی و سیاسی عمیق است که لبنان را فراگرفته و پیامهای زرفش بحران اقتصا-دی جهان سرمایه داری، روشد ت میکند. این بحران و خاصه ژرفش آن از اواسط سال ۱۹۷۳ بیک رشته تضاد های موجود در جامعه و از جمله تضاد میان مردم وارتجاع بسوزوا فلود الی حاکم دامن زده، بخشهای وسیعی از مردم زحمتکش و خاصه کارگران را به خیابان-ها میکشاند. یک نمونه‌ی بارز اعتلای جنبش توده، اعتصاب سراسری کارگری ۶ فور به ۱۹۷۴ بود. این تظاهرات که در عین حال سرپیچی خود بخودی مردم از تصمیم دستگاه بوروکرا-تیک "اتحاد به عمومی کارگران" در بتعویق انداختن زمان اعتصاب عمومی محسوب میشد، بیشتر بگرد شعارهای اقتصادی و خاصه گرانی سرسام آور مواد غذائی صورت میگیرد و با وجود خود بخودی بودن آن سراسر لبنان را در برگرفته، در جنوب کشور صد در صد کارگران در آن شرکت مینمایند. در مارچ و آوریل همانسال، د هها هزارتن در اعتصابات متعدد بها خواستهای اقتصادی در سراسر لبنان شرکت نمودند، خاصه مردم جنوب که هم بدلیل فقر بیشتر آمادگی مبارزاتی بیشتری نیز دارند و هم بدلیل حضور نیروهای فلسطینی از آگاهی بیشتری برخوردارند. اعتصابات و مبارزات توده ای مردم در سراسر طول سال ۷۴ و تا آغاز جنگهای داخلی لبنان در نیمه‌ی سال ۷۵ در سیری اعتلائی ادامه یافت.

مبارزات توده ای مردم تنها به اعتصابات و تظاهرات اقتصادی محدود نمی ماند و بسیاری از جنبشها و خیزشها، در دانشگاهها و در سطح توده ای مردم رنگ سیاسی بخود میگیرد. اعتراض به تجاوزات مکرر اسرائیل و خفقان گرفتن ارتش لبنان در مقابل آن و همکاریهای مخفیانه‌ی ارتجاع حاکم با صهیونیستها و پشتیبانی از جنبش فلسطین، یکی از مهمترین مسائل مطرحه در این مبارزات است. مثلا نشریه بیروتی L'orient-Le jour در ۴ اکتبر ۷۴ گزارش میدهد که بیش از ۴ هزار نفر ساکنان شهرک جنوبی بنت جبیل بعنوان اعتراض به همدستی مخفیانه‌ی هیئت حاکمه با تجاوزکاران اسرائیلی و عدم دفاع از دهکده هائی

که دهها بار در طول سالهای قبل هدف بمبارانهای ارتش اسرائیل قرارگرفته بود نـد ، عمارت شهرداری و پلیس را اشغال کرده با پلیس به زد وخورد پرداختند . ماشینهـا را آتش زده ، عکسهای ریاست جمهوری را پائین کشیدند و خُرد میکنند . دامنه‌ی این تظاهرات بسرعت شهرها و دهات اطراف رافراگرفته ، مردم درجاده ها ، سیمهای تلگرافیها را میبرند و در برخی نقاط سنگر میکنند . ساختمانهای دولتی در بسیاری شهرهای اطراف بکلی خراب شده و توده‌ی مردم از ارتجاع حاکم طلب میکند تا علاوه بر" تامین فوری و کامل دفاع از شهرهای جنوب لبنان ، مدرسه ، بیمارستان و جاده ... " از خواسته های بحـق فلسطینی ها بدون قید وشرط پشتیبانی کنند " نمونه‌ی دیگری از آگاهی و روح مبارزه‌جویانه مردم لبنان که در عین حال نشانه هندی وضعیت انفجارآسای اینکشور در آستانه‌ی آغاز جنگهای داخلی است ، جنبش است که بدنبال یورش سرمایه داری بوروکراتیک دولتـی برای انحصاری کردن ماهیگیری در لبنان برپا میگردد . شرکت "پروتئین" که کمیل شمعون رئیس آنست تصمیم به گشایش شعبه‌ی بزرگی در شهر صیدا میگیرد . این اقدام که اگـر صورت میگرفت هزاران ماهیگیر آنشهر بیکار و خانه خراب میشدند ، خشم ماهیگیران وهمه مردم را برمیانگیزد . ابتدا ماهیگیران و سپس کارگران صیدا دست به اعتصاب میزننـد ، بزودی مردم شهرهای اطراف پیوسته اعتصاب عمومی میگردد و به زد وخورد با پلیس منجرمیشود. روزهای بعد در سراسر جنوب لبنان و سرانجام در سراسر لبنان مردم بعنوان همبستگی با ماهیگیران ، دست به اعتصاب زده ، تظاهراتهای بزرگ برپا میدارند . بویژه تصمیم دولت در دفاع از شرکت ماهیگیری به خشم مردم دامن زده و پسازمدتی دامنه‌ی این جنبش آن چنان بالا میگیرد که کابینه‌ی رشید صلح را در آستانه‌ی سقوط قرار میدهد . فشار توده‌ی مردم سرانجام ارتجاع لبنان و شرکت ماهیگیری کمیل شمعون را عقب نشانده ، دولت عمـلا امتیاز واگذار شده به شرکت را ملغی میکند .

ما این نمونه های مبارزات توده‌های مردم لبنان را بدین سبب با اندکی تفصیل بازگو کردیم تا تصویر روشنی از آگاهی و آمادگی مردم لبنان برای مبارزه بخوانندگان داده باشیم .

بحران لبنان ، علاوه بر دامن زدن بحرکت توده‌ی مردم ، بر دامنه‌ی تلاش بورژوازی ملی و اقشار خرده بورژوازی مرفه در نباله روی آن نیز میافزاید . ما بعدا خواهیم دید کـه این نیرو چگونه در جریان هجوم ارتش سوریه تدریجا به التزام رکاب بورژوازی بزرگ کشور خود و نیز بورژوازی سوریه درآمده ، به همه‌ی آن ادعاهای میهن پرستی و مبارزه جوئی و خاصه به لفاظیهائی که در دفاع از نهضت فلسطین مینمود پشت پازد . تنها در اینجا بـه این مطلب اشاره میکنیم که خواست تساوی حقوق مسلمانان ومسیحیان یعنی خواستی کـه امپریالیستها و جرایدِ بورژوائی و رویزیونیستی بعنوان خواست مردم لبنان و عامل اصلی جنگهای اخیر تبلیغ مینمایند ، در واقع نه خواست مردم لبنان ، بلکه خواست جناح مسلمان این بورژوازی است که سالها در آرزوی امتیازات سیاسی و قدرت اقتصادی بیشتر در آستان هیئت حاکمه‌ی لبنان به التماس و استغاثه مشغول است . انقلابیون البته از این خواست

دفاع کردند زیراکه بهرحال درخود خواستی مترقی است. اما درعین حال این دعوی بورژوازی مسلمان را که گویا این خواست، خواست ملت لبنان است، قاطعانه رد نمودند.

بعلاوه بحران اقتصادی لبنان شکاف موجود میان ارتجاع و بورژوازی فئود الی لبنان را عمق بخشید و بهمراه سایر عوامل بحران سیاسی بزرگی رابرارتجاع حاکم تحمیل نمود. پیشتر گفتیم که هیئت حاکمه‌ی لبنان از دسته بند یهای متعدد اقتصادی و سیاسی تشکیل یافته که هردسته خود به دسته های بازهم کوچکتر تقسیم میگشت. با اینحال، خطوط خواهد بود اگر، کل ضد انقلاب حاکم را بطوراساسی تقسیم شده در دو جبهه‌ی اقتصادی وسیاسی کلی بنامیم. یکی جبهه‌ی سرمایه داری بوروکرات دولتی، فئود الها و روسای قبایل و دستجات بزرگ مذهبی و دیگری بورژوازی درحال رشد سوریه دانست. منافع این گروه در وجود بازاری وسیع و یکپارچه در سراسر لبنان و بهترشدن روابط لبنان با همسایگان عرب خود ونیز دولت اسرائیل نهفته بود و درنتیجه نمیتوانست هوادار لبنانی تقسیم شده باشد. بورژوازی تجاری که گروه سرکیس، و دیگربانک اران و تجار بزرگ مسلمان و مسیحی لبنان را شامل میشود، بدنبال تشدید تناقضات داخلی و بمنظور حفظ و گسترش موقعیت اقتصادی و سیاسی خود، اتحاد خویش رابا بورژوازی سوریه که ایضا خواستهائی مشابه آنان را در لبنان جستجو مینمود محکمتر نمودند. گروه اخیر امید واربود تاباکمک بورژوازی بزرگ لبنان و نیز بدست گشیدن بورژوازی ملی لبنان و بهره برداری از شرایط آتی وخاصه سوار شدن برجنبش فلسطین موقعیت خود را در لبنان مستحکم کرده، بازاروسیعتری برای خود بوجود آورد و درنهایت زمینه‌ی سازش با امپریالیسم آمریکا و اسرائیل را مهیا نماید. بویژه هنگامیکه توطئه‌ی سیاست "گام بگام" امپریالیسم آمریکا که هدفش به سازش کشانیدن هریک از متجمعین عرب بطور جداگانه بود، در مورد مصر بکاربسته شد و قرارداد خائنانه‌ی شرم خاصه میان مصرواسرائیل به امضا رسید، بورژوازی سوریه که علاقمند بود از موضع قویتری با اسرائیل و آمریکا وارد سازش گردد نیاز به تقویت موضع اقتصادی، سیاسی و نظامی خود درلبنان را بیش از پیش حس نمود.

گروه اول، فئود الها، خوانین و بورژوا بوروکراتهای لبنان، بعکس با محافل صهیونیستی بسیار نزدیک بوده، بستگیهای اقتصادی و سیاسیشان آنهارا در موضع مخالفت چندان جدی با لبنانی که بچند سرزمین کوچکتر تقسیم گردیده باشد قرار نمیداد. طبعا خوانین، فئود الها و بورژوا بوروکراتهای مارونیت در پی آن بودند که در صورتیکه حوادث بعدی، تقسیم لبنان را بچند پاره ایجاب نماید، آنان سهم بزرگتر و غنی تری ازاین تقسیم داشته باشند. فئود الها و خوانین مسلمان و خاصه "دروز" که معمولا و بطورتاریخی متحد این گروهاند، اینبار برای گرفتن امتیازات بیشتر و تحکیم موقعیت خود، موقتا گروه اول درمقابل هم پیمانان طبیعی خود متحد شدند.

بدین ترتیب صحنه‌ی یارگیری و صف بند یهای درونی ارتجاع لبنان درآستانه‌ی آغاز جنگ داخلی اینگونه است که در یکسو گروه حاکم، بنمایندگی دارودسته‌ی فرنجیه و شرکاء درائتلاف با فاشیستهای کتائب، داشناک و لیبرال ملی قرار دارند و در سوی

د یگر ، بورژوازی تجاری- صنعتی که بوسیله‌ی سرکیس، گرامی ، الخوری ، . . . نمایندگی می- گردید و در اتحاد محکمی با بورژوازی سوریه و نمایندگی های هارآن حافظ اسد قرار داشت . بخشی ازفئودالها و خوانین مسلمان هم در کنارگروه اخیر قرارمیگیرند .گروه نخست که شامل هارترین محافل و دستجات فاشیست هیئت حاکمه لبنان بوده و تاپیش از آغازجنگ های داخلی در موضع قدرت قرار داشت، از پیش، یعنی ازهنگامیکه فرنجیه با شعاربیرون کردن فلسطینیها بریاست جمهوری انتخاب شد ،آشکارا موضع خصمانه‌ی خود را در قبال نهضت انقلابی مردم فلسطین اعلام کرده بود و همین گروه هم بود که وظیفه‌ی سرکوبی انقلاب فلسطین و خاصه جناح چپ آنرا از سوی امپریالیستها و صهیونیستها و در یک سر مرتجعین منطقه پذیرفت.گروه دیگر، برعکس، از آنجا که میخواست از جنبش فلسطین استفاده کرده ، موقعیت خود را بهبود بخشیده و در جای جناح دیگر در موضع قدرت نشیند ، ظاهرا خود را "هوادار" حضور نیروهای فلسطینی در لبنان و تنها محدود شدن فعالیت آنها به اردوگاههای جنوب و اجرای موافقتنامه‌ی قاهره(۱۹۶۹) نشان میداد .سوریه حتی ازاینهم پافراتر نهاده برای آنکه موقعیت خود را از بورژوازی منفور و منفرد مصرمتمایزنماید، اینجاوآنجا اینطوروانمود میکرد که گویا هوادار "جبهه رد" در جنبش فلسطین است .

باری ،لبنان باچنین تضاد هاوشرایطی درآستانه‌ی آغاز جنگ داخلی قرار گرفته بود . ارتجاع لبنان برای آنکه حمله خود را برعلیه جنبش فلسطین موثرتر و قطعی تر نماید . اقدامات تدارکاتی را در تمام زمینه هاگسترش داد . لازم بود تا فاشیسم در لبنان به همه‌ی زمینه ها گسترش یابد ،دامنه‌ی فعالیت نیروهای مترقی تاحد امکان محدود گردد ،نشریات مترقی بسته شوند ، تشنج ووضعیت لجام گسیخته درجامعه حاکم شود ،امنیت ازمردم سلب شود ،دستجات مسلح فاشیستی همه کاره‌ی خیابانها شوند ، . . . تا یورش ضد انقلابی و حساب شده‌ی ارتجاع ، امپریالیسم ،صهیونیسم که در کوتاه ترین مدت ممکن کار جنبش فلسطین را یکسره نمایند . و همه‌ی این اقدامات صورت گرفت: "نیروهای امنیت داخلی" لبنان S.B.I زیرنظر مستقیم فرنجیه ،بنام " تامین امنیت" و "مبارزه باخرابکاران" یورش گسترده ابرا درسرتاسر لبنان آغاز کردند . تنها در یک شهر اکثار در شهریور صدها تن دستگیر وچندین نفر بدست " تامین کنندگان امنیت" بقتل رسیدند - مجلات و جراید مترقی و نیمه مترقی ،به بهانه ها و عناوین دروغین و ساختگی ،برخی برای همیشه و برخی موقتاتعطیل گردیدند . در یک مورد، چهارجریده‌ی عمده‌ی بیروت بجرم نوشتن مقالاتی درباره‌ی وقایع صیدا بسته شدند .سرد بیران ۸ روزنامه دیگر دستگیرو جرمهای مشابهی بزندان افتادند جریده مترقی المحرر چندین بار برای مدتهای طولانی توقیف گردید . (گفتنی است که علت یکی ازاین توقیف شدنهاکه یکبار ۵ روز بطول انجامید ،درج خبری درباره‌ی روابط فرح و گستاخین پادشاه سابق یونان توسط مجله‌ی المحرر بود !) فاشیستهای کتائبی و همقطارانشان ، از سوئی عملیات تروریستی خود را برعلیه مردم گسترش دادند و ازسوی دیگر به تبلیغات اینبار آشکار و رسمی خود برعلیه جنبش فلسطین و اصولا حضور مردم فلسطین افزودند . روزی نبود که عابرین بی خبراز بالای عمارتها هدف گلوله تک تیراندازان کتائبی

قرارنگیرند .ویا بیمارستانی ، ماشینی ، اداره‌ای بوسیله تروریستهای دستجات فاشیستی با بمب منفجر نشود . و با چنین اقداماتی. که منجربه سلب امنیت ازمردم و تشنج در جامعه میگردید از یکطرف و یورش فاشیستی و نقشه مند و گسترده ی هیئت حاکمه‌ازسوی دیگر ،زمینه برای آغاز تعرض‌علیه انقلاب فلسطین مهیا گردید و سرانجام از اوائل سال ۵۵ بدنبال قتل عام سرنشینان فلسطینی یك اتوبوس‌بدست فاشیستهای‌کتائبی و چند عمل‌مشابه آن ، جنگ ضد انقلاب فاشیستی برعلیه جنبش‌فلسطین و متحدین لبنانی آن بطور رسمی آغاز گردید .

[ماپیش از آنکه بسیر جنگ داخلی درلبنان بپردازیم ،ناچاراً به یك نکته دیگر نیزاشاره میکنیم زیرا که بدون آن تصویر ماازتوطئه‌ی امپریالیسم هنوز ناقص‌است .

درآغازاین مقاله اشاره کردیم که هدف امپریالیسم و صهیونیسم این بود و هست که ابتدا نیروهای متزلزل و بینابینی را بکنار نگهداشته و بکشتار نیروهای چپ و انقلابیون واقعی بپردازد و آنگاه پس‌از بریدن سرجنبش‌فلسطین درلبنان ،با جناحهای" واقع‌بین" و" هوادار ان صلح و آرامش" سازش‌کرده ،دولتی سراپا زیر سلطه‌ی امپریالیسم بنام نابرابرنده ی " دولت‌فلسطین" ایجاد کرده و این حضرات را به" مقامات‌عالیه" آن برسانند و قیومیت این طفل بی آزار راهم به مرتجعین عرب و صهیونیستها واگذار کنند . درراجرای‌این نقشه امپریالیستهای آمریکائی و سوسیال امپریالیستهای روس‌توافق کلی داشتند. درهماگرماگرم تدارکات‌ضد انقلابی درلبنان ،که دربالا بدان اشاره کردیم ،تدارکات دیگری نیز بیرون لبنان درجریان بود . این تدارکات‌بیشی بخلاف آن یکی با اسلحه سروکار نداشت و هدفش‌آماده کردن زمینه برای کشاندن عناصرونیروهای سرازشکار درون جنبش‌بود . بعنوان جزئی از همین تدارک ،یکباره برخی سناتورهای آمریکائی" هوادار" مذاکره با رهبران سازمان آزادیبخش‌گردیدند(سناتور مك گاورن در بحبوبه‌ی نقشه چینی های فاشیستهای کتائبی به بیروت‌سفرکرده و با رهبری سازمان آزادیبخش‌مذاکره میکند.) وباز بعنوان جزئی ازهمین تدارکات ،محافلی ازهیئت حاکمه‌ی آمریکاواسرائیل و بدنبال آن پاره‌ای کشورهای اروپائی نغمه‌ی" لزوم نزدیکی با نیروهای واقع‌بین فلسطین" را آغازکردند. شایع کردند که گویا جناحهائی درواسرائیل و آمریکا ،مخالف" سازش" و ایجاد " دولت فلسطین" و برخی موافق آنند . این سخن اگرچه درکلیت‌درست‌است‌که امپریالیستهابر سر این مساله هم مانند هر مساله دیگری تضاد داشته وندارند ،لاکن برجسته کردن این تضاد ها و تبلیغ کردنشان برای آن بود که جناح سازشکار جنبش‌فلسطین راازترس‌عقب به مارغاشیه پناه دهند* . وگرنه بین امپریالیستها برسر نفس‌بریدن سر انقلاب فلسطین و خفه کردن آن برای همیشه هیچ اختلافی وجود ندارد . اختلاف اینست‌که این سر را چگونه ببرند که هم کم خسارت‌تر باشد و هم مطمئن‌تر و هم سر و صدای دیگران را کمتر درپیاورد .]

---

* میگویند درجهنم دقیقاً اینست که ازترس‌آنها انسان به مارغاشیه پناه میبرد !

ازآغاز جنگهای داخلی در بیروت، تا امروز، سیر وقایع لبنان در این یکسال و نیمه بطور کلی سه مرحله را طی کرده است :

دوره‌ی نخست، دوران آغاز یورش فاشیستهای لبنان، عقب نشینی ضد انقلاب، و پیشروی نیروهای انقلابی لبنان و فلسطینی در تمام جبهه هاست. ارتجاع لبنان در این دوره که تا بهمن ۵۴ جاری بطول می انجامید، یکبارد یگر در عمل درک میکند که جنبش انقلابی فلسطین قدرتمند تر از آنست که فاشیستهای کتائبی و دیگر همقطاران لبنانیشان بتنهائی بتوانند آن را عقب نشانند، خاصه آنکه برخلاف امید های واهی ارتجاع، جنبش ملی لبنان ازهمان آغاز نبرد ها، با قاطعیت و قدرت تمام در کنار انقلاب فلسطین ایستاد، بطور مادی ومعنوی، بااسلحه از آن حمایت میکند. توده های مردم لبنان در این دوره از نبرد ها قهرمانانه در کنار خلق فلسطین قرارگرفته به پشتیبانی از آنان برمیخیزند. همکار فاشیستها و صهیونیستها در این توطئه‌ی ضد انقلابی و دست پلید امپریالیستها در پشت آن آنچنان آشکاراست که حتی بسیاری گروههای مرتجع ماروني هم جرات همکاری آشکار باکتائبی ها را نکرده، وبویژه از هنگامیکه پیشروی نیروهای انقلابی مسلم میشود، از آنها کناره میگیرند. سوریه و متحد ینش در درون هیئت حاکمه‌ی لبنان، در این دوره از نبرد ها هنوز منتظر فرصت بهره برداری نشسته‌اند، ورسما به صف نیروهای متعرض ضد انقلاب نمیپیوندند. بدین ترتیب فاشیستهای لبنانی باوجود آنکه ازحمایت بیدر یغ صهیونیستها و امپریالیسم آمریکا برخوردارند، ضربات سختی از انقلاب دریافت کرده، بناچار در همه‌ی جبهه ها دست بعقب نشینی میزنند. تا بهمن ماه ۵۴ بیش از هفتاد درصد خاك لبنان بدست نیروهای مشترك انقلاب فتح گردید.

توطئه گران امپریالیست پیش از آغاز حمله‌ی ضد انقلابی خود بروی امکان بهره برداری از یك مسالله‌ی دیگر نیز سخت حساب میکردند و آن عدم شرکت فعال جناح راست جنبش فلسطین و بطورمشخص رهبری جبهه‌ی آزاد یبخش در کنار نیروهای انقلابی، و در نتیجه منفرد شدن نیروهای "جبهه رد" و متحد ین لبنانی آنها بود. بهمین سبب هم از آغاز جنگ کوشش کردند تا حملات خود رابیشتر بسوی نیروهای این جبهه متوجه سازند. اما این حسابگری امپریالیسم اشتباه از آب درآمد. هنگامیکه بخشی از خلق قهرمان فلسطین آنچنان مورد یورش سبعانه‌ی فاشیستهای کتائبی قرارگیرد، پایه های "فتح" هر موضع و سیاستی هم رهبری آن اتخاذ نماید، بیتفاوت نمینشینند. بی دلیل هم نبود که هیچیك ازتصمیمات نادرست رهبری جبهه‌ی آزاد یبخش در پاسخ ندادن به آتشبار ضد انقلاب لبنانی و پیروی از سیاست "خود بازد اری" در عمل بپایه نشد. در مقابل تعرض ضد انقلاب ضد فلسطینی، ازهرگروه که بود، جانبازانه جنگید. و از آرمانها و حقوق خلقش دفاع کرد. و این حرکت انقلابی در پایه از یکسو و گسترش جبهه‌ی نبرد از سوی دیگر، عملا بر شتاب جریان آشتی جوئی در جنبش فلسطین ترمز زد، موضع آشتی جویان کسه "حل" مسالمت آمیز مساله فلسطین ازراه مذاکره با امپریالیستها و صهیونیستها را تجویز مینمودند، تضعیف نمود و نیروهای انقلاب فلسطین را در عمل بهم نزدیك کرد و این

هم خود یك موفقیت بزرگ برای جنبش فلسطین بود .

بدین ترتیب با شکست نیروهای ضد انقلاب و عقب نشینی آنها ، پیشروی انقلاب در همه‌ی جبهه ها آغازگردید . فاشیستهای لبنان که حالا در موقعیت حساسی قرارگرفته بودند، تنها چاره را در یاری طلبیدن از امپریالیستها و خاصه فرانسه یافتند . اما برنامه‌ی امپریالیستها در خالت مستقیم در لبنان نبود زیرا چنین عملی بنقشه های درازمدت آنها لطمه میزد ، نیروهای متزلزل لبنان و فلسطین را با انقلابیون کاملا متحد میکرد و خلاصه بضرر امپریالیسم تمام میگردید . این مساله البته سبب بی پاروبار ماندن فاشیستها که در معضله قرارگرفته بودند نگردید . اگر امپریالیسم خود طالب دخالت مستقیم نبود ، سوریه و متحد بیش در لبنان حاضربه چنین "جانبازی" در راه فاشیستهای لبنانی و درست تر بگوئیم در راه منافع مشترك همه‌ی امپریالیستها و سوسیال امپریالیستها و ایادیشان بودند . پیشتر گفتیم که بورژوازی سوریه و بورژوازی تجاری لبنان ابتدا در این یورش ضد انقلابی شرکت نکرده و منتظرفرصت برای بهره برداری ازشرایط نشستند . پیروزیهای انقلاب منجربه عقب نشینی حریفان لبنانی آنها شده بود . حالا دیگر لازم بود تاباگرفتن ابتکار عمل و سوارشدن بر موفقیتهای جنبش، که سوریه بدلیل گرفتاریکارانهاش ازجنبش فلسطین آنرا بنام خود میدوشت، از یکسو موقعیت اقتصادی ، سیاسی و نظامی خود را در لبنان تقویت نماید و از سوی دیگر باسرکوب انقلاب فلسطین راه را برای سازش با اسرائیل و گرفتن امتیازاتی چند از امپریالیسم آمریکا هموارکند . بورژوازی حریص سوریه زمان را برای آنکه بسا یك مانورضد انقلابی موقعیت خود را در خاورمیانه بزجسته نموده ، به "صلح با افتخار" با اسرائیل و بازار وسیعتر برای رشد خود دست یابد مناسبتر از همیشه دید . درست در هنگامیکه آتشبارهای نیروهای مشترك آخرین سنگرهای فاشیستهای لبنانی را درهم میریخت و نبرد به لحظات قطعی خود نزدیك میگشت، رژیم مرتجع و فاشیست اسد ، با همدستی جناح متحد ش در لبنان ، در زیر پرده‌ی "کمك به حفظ صلح در لبنان" هزاران نفر از سربازان "جبهه‌ی الصاعقه" (جناح حزب بعث سوریه در جنبش فلسطین) و همراه آنها هزاران سرباز ارتش سوریه را در لباس "الصاعقه" وارد لبنان نمود .[۵] تجاوزکاران سوری ابتدا زیست همکاری با جنبش فلسطین را گرفته ولی خیلی زود ماهیت خود را رو کرده و هدفی را که برای انجام آن وارد لبنان گردیده بودند برملا نمودند . حمله بصفوف انقلابیون و خاصه "جبهه رد" و نجات فاشیستها از تنگنا آغازگردید . سوریه و الصاعقه ، اشغال قصر شعبون توسط نیروهای انقلابی را محکوم نمودند ، دفاتر روزنامه های "بیروت" و "المحرر" را اشغال کرده چند بین روزنامه نگار مترقی را بقتل رسانیدند . بدین ترتیب در وهله‌ی دوم در نبرد میان ارتجاع و جنبش فلسطین و نیروهای ملی لبنان که خود تنها مقدمه‌ای برای دورهی بعد ، یعنی دورهی یورش گسترده‌ی صف متحد شده‌ی فاشیسم ، صهیونیسم و ارتجاع عرب برعلیه انقلاب فلسطین بود آغازگردید .

۵ـ درهمان ابتدای ورود نیروهای صاعقه به لبنان ، انقلابیون فلسطینی ولبنانی که به نقشه های توطئه آمیز اسرائیل پی برده بودند ، با بریدن همه‌ی دفاتر پیکاهای صاعقه در بیروت و صادره‌ی سازمان گرفتن آن ، این سازمان را تعطیل کردند . بخش بزرگی از نیروهای این سازمان به انقلاب پیوستند .

بورژوازی سوریه و متحد پنش، حالا که ابتکار عمل را در جبهه‌ی ارتجاع بدست گرفته بودند، برای یکسره کردن کار و از میان برداشتن آخرین موانع، به فرنجیه پیشنهاد کناره گیری از ریاست جمهوری و واگذاری آن به بگری را مطرح کردند. اما فرنجیه و دار و دسته و متحد پنش، هنوز حاضر بقبول شکست نیروهای خود از انقلاب فلسطین و جنبش ملی لبنان و در نتیجه هنوز حاضر به پذیرفتن شروط سوریه و متحدین لبنانی آن نبود. این جناح ارتجاع لبنان، در اشغال لبنان بوسیله سوریه بازگشت دوران "شهاب"، یعنی تقویت موضع بورژوازی بزرگ تجاری و صنعتی لبنان را میدید. و این با منافع مستقیم اودر تضاد بود. بهمین سبب هنوز برروی در خالت مستقیم امپریالیستها و یا تقسیم لبنان پافشاری میکرد. لاکن بدلیل شکست فاشیستها در جنگ با انقلابیون موزائیک قدرت در هیئت حاکمه‌ی لبنان بنفع جناح بورژوازی بزرگ تجاری - صنعتی که فعالانه در تعرض ضد انقلاب شرکت نکرده بود بهم خورده بود و اینرا امپریالیستها هم میدانستند. چاره نبود، یا باید برروی صف بندی جدید ضد انقلاب که در آن موضع قویتر با جناح بورژوازی بزرگ تجاری - صنعتی و متحدین سوری آن بود صحه گذارده میشد و تعرض مجدد جبهه‌ی متحد وگسترده شد علی ضد انقلاب آغاز میگردید و یا انقلاب همچنان به پیشروی خود ادامه میداد و تمام توطئه های امپریالیستها نقش برآب میگردید. ایجاد ارتش مترقی "عربی لبنان" برهبری خطیب و پیوستن بخش مهمی از افسران و سربازان ارتش بصفوف نیروهای انقلابی آخرین زنگ خطر در گوش امپریالیسم و ارتجاع را بصدا در آورد. نیمچه کودتای نظامی پادگان بیروت که ژنرال احدب، دارای لیسانس "افتخاری" از آکادمی پلیس آمریکا، در راس آن قرار داشت بمنظور مجبور نمودن فرنجیه و متحد پنش به عقب نشینی و بازگرداندن دست جناحهای دیگر ضد انقلاب در لبنان و رژیم سوریه صورت گرفت. نیروهای متحد سوریه از اینهم جلوتر رفته، دست به انتخاب رئیس جمهوری جدید زدند. الیاس سرکیس، رئیس بانک مرکزی بیروت و نماینده‌ی مهم بورژوازی بزرگ تجاری با پشتیبانی قاطع بورژوازی سوریه بریاست جمهوری برگزیده شد ولی بدلیل عقب ننشستن فرنجیه و حمایت فاشیستها از او برای مدتی بی تاج و تخت باقی ماند. در زیر چنین فشاری و خاصه با تشدید حملات نیروهای انقلاب که منجر به فرار فرنجیه از کاخ ریاست جمهوری گردید، سرانجام جناح تا آنزمان حاکم ارتجاع لبنان بسه سازش با بورژوازی تجاری و متحدین سوری وی تن در داده و موقعیت جناح اخیر در صف بندی ارتجاع حاکم تقویت گردیده و در رعوض مقام ریاست جمهوری برای فرنجیه حفظ میگردد. بدین ترتیب بورژوازی سوریه و متحدین لبنانیش، با سوء استفاده از ضربه‌های که نیروهای انقلابی به پیکر فاشیستهای حاکم وارد کرده بودند، به آرزوی دیرین خود یعنی تقویت نفوذ اقتصادی و سیاسی خود در لبنان جامه‌ی عمل پوشانیده و زمینه را برای سازش با اسرائیل و آمریکا آماده کرده است. تا اینجا سوسیال امپریالیسم مکار شوروی که سوریه را کاملا در زیر سلطه‌ی خود می انگارد، از کلیه اقدامات ضد انقلابی سوریه بعنوان "تلاش در راه صلح"، "کوشش برای ایجاد آرامش" در لبنان مومو حمایت میکند و مرتبا به حجم کمکها و تعداد کارشناسان در ولتی ارتش سوریه میافزاید.

اکنون که سازشها صورت گرفته است، گام بعدی برای رژیم ارتجاعی حافظ اسد و متحدین رنگارنگ لبنانیش، که حال فاشیستهای کتائب، دا شناکی و لیبرال ملی شمعون هم بصف آنها اضافه شده اند، تعرض مجدد بجنبش فلسطین، بازپس ستاندن سرزمینهای فتح شده توسط جنبش و درهم شکستن آنست. تا جنبش فلسطین و خاصه جناح چپ آن درهم شکسته نشود، راه برای "حل" کامل کشمکشهای میان اسرائیل و سوریه باز نخواهد شد. تاسر این جنبش بریده نگردد، نمیتوان بسر آشتی جویان و ایادی بورژوازی عرب و از جمله بورژوازی سوریه در جنبش فلسطین "تاج" ریاست جمهوری" دولت فلسطین" را نهاد. در اینجا هم سوسیال امپریالیستهای سویای روس با سوریه و امپریالیسم آمریکا و صهیونیستها هم عقیده اند. آنانهم، خفه کردن جنبش فلسطین و چپانیدن مردم ستمدیده فلسطینی در زندانی بنام "دولت فلسطینی" را به پیشروی انقلابیون در لبنان و دیگر نقاط ترجیح میدهند. آنانهم میدانند هرچه انقلاب فلسطین قدرتمند تر گردد و هر چه انقلاب به پیشروی و موفقیتهای بیشتری در جبههی نبرد دست یابد، امکان آنکه آنان بتوانند زد و بند های خودشان را با مشتی عناصر سازشطلب و اپورتونیست، بجای ایستن جنبش نوشته و کلک انقلاب فلسطین را از طریق "دولت فلسطینی" گدائی شان بکنند، کمتر خواهد گردید. بهمین سبب هم جای تعجبی نیست اگر سفر کوسیگین به دمشق با آغاز لشگر کشی رسمی سوریه به لبنان منطبق و همزمان میشود.

با یورش سبعانهی واحد های ارتش سوریه بصف انقلابیون لبنانی و فلسطینی، دوره سوم نبرد های میان انقلاب و ضد انقلاب آغاز میشود.

گفتنی است که بورژوازی ملی لبنان که تا این لحظه هنوز دست هواداری از حقوق خلق فلسطین را میگرفت، باگرفتن امتیازاتی چند و دستیابی به برخی خواستهای قدیمی خود، از طریق دارودستهی موسی صدر، پیوستن خود را به صف ملازمین رکاب رژیم سوریه اعلام کرده و آشکارا به موضع ضد انقلابی درغلطید.

اکنون دیگر صف ضد انقلاب کامل شده است. پرده ها بکنار رفته و نقاب از چهره ها افتاده. دیگر کسی امیدان برای لفاظیهای دروغین و قیافه گیریهای "دفاع" از جنبش فلسطین نیست. یا بهمراه ضد انقلاب در کنار غده بند ان سوری، فاشیستهای کتائبی، ماموران اردنی، جاسوسان اسرائیلی و سربازان "حفظ آتش بس" عربستانی و سودانی و یا بهمراه جبههی مشترک انقلابیون فلسطینی و لبنانی در مقابل آنها. حد وسطی وجود ندارد. دربوزگانی از قماش سادات هم که میکوشند ظاهرا موضع وسط و نقش آشتی دهنده داشته باشند، جنایشان بیرنگ است. جراید امپریالیستی که تاچندی قبل رژیم سوریه را بخاطر مخالفتهای دروغین و مکارانهاش با "موافقتنامهی سینا" شماتت میکردند و "رادیکال" میخواندند، حالا درو جود چاکرجدیدشان حافظ اسد "رژیمی با احساس مسئولیت" و "هوادار صلح و آرامش در خاورمیانه" را می بینند. بورژوازی خرده سوریه، باشتابی هر چه تمامتر در راهی که همقطاران عضویش مدتی پیش پیمود ه اند قدم میگذارد. راه خیانت

منافع خلق فلسطین و دیگر خلقهای عرب، راه همدستی و همکاری با امپریالیسم و صهیونیسم، راه "ارتقاء" بمقام جلادی امپریالیسم.

جنایاتی که ارتش فاشیستی سوریه بکمک ارتجاع لبنان مرتکب میشود، تکرار فجایعی است که جلاد اردنی، حسین در سال ۱۳۴۹ انجام داده بود. بکمک همین ارتش سوریه است که فاشیستهای کتائبی و لیبرال ملی و داشناکی، اردوگاه تل زعتر را پس از مقاومت حماسه آفرین ساکنانش "فتح" میکنند، صدها زن، مرد، کودک و پیراکنار دیوارها قطار کرده تیرباران میکنند یا کنج خانه ها سرمیبرند. بکمک همین ارتش سوریه است که فاشیستهای لبنانی تمام مواضع از دست رفته ی خود را پس گرفته و جسارت را تا بآنجا میرسانند که باهمکاری آشکار اسرائیل جنوب لبنان را نیز اشغال مینمایند. هزاران فدائی فلسطینی و مبارز لبنانی جانبازانه در مقابل تجاوزکاران سوری و فاشیستهای لبنانی میجنگند وجان میدهند. داغ ننگ و خیانت از پیشانی حافظ اسد پاک نشدنی است. او تبهکار سیه کاری است که روی همه ی مرتجعین منطقه را با جنایات و خیانتهای خود سفید میکند.

باوجود ضرباتی که جنبش فلسطین از صف متحد ارتجاع دریافت میکند و علیرغم تقویت نیروهای ضد انقلاب از هرسو، امکانات ضد انقلاب نامحدود نیست و آنان نمیتوانند دست بهرکاری که میخواهند بزنند. تاریخ بارها نشان داده که حتی یک نیروی ارتجاعی در حال پیشرفت نیز مطوازتضاد ها و ناتوانیهای ذاتی درونی است، تضاد ها و ناتوانیهائی که از درون موجبات ضعف او را فراهم کرده و سرانجام سبب سقوطش میشود. ضد انقلاب سوریه ولبنان نیز ازاین قاعده بکنار نیستند. بیش از همه رژیم سوریه با چنین مشکلاتی روبروست. جنگ لبنان برای اقتصاد زار و نزار سوریه روزانه بین ۱۲ تا ۱۵ میلیون لیره ی سوری مخارج بار میآورد. (هرلیره ی سوری تقریبا ۱۸ ریال است) درون ارتش تجاوزگر او، دامنه ی مخالفت افسران مترقی وسربازان هرروز گسترش می یابد. بسیاری بصفوف انقلاب میپیوندند و بسیاری دیگر بدستور اسد تیرباران میشوند. مخالفت مردم سوریه با تجاوز جلاد انه ی اسد هرروز بیشتر میگردد. در یکی از ده ها تظاهراتی که مردم دمشق برعلیه جنایات اسد در لبنان برپا میدارند شعار میدادند "حافظ اسد تو که در جولان چون موشی، از لبنان خارج شو". تمام دیوارهای دمشق با این شعار و شعارهای مشابه پرشده بود. مردم سراسر سوریه خواستار بازگشت فوری سربازان سوریه از لبنان اند. تنفروانزجار مردم از همکاری آشکار ارتش سوریه با فاشیستها و صهیونیستها و حمله بصفوف انقلاب فلسطین، که همه ی مردم عرب آنرا پاره ی جدائی ناپذیر وجود خود میدانند، هرروزافزا - یش مییابد. اکنون در سوریه، رژیم حافظ اسد که زمانی بخاطرموضعهای ضد امپریالیستی و ترقی خواهانه اش تاحدودی در میان مردم دارای پایه بود، سخت منزوی گردیده و تنها با تکیه به قداره بندان ارتش و پلیس امنیتی اش میتواند به حکومت ننگین خود ادامه دهد.

درون لبنان توده ی مردم، مسیحی و مسلمان... برعلیه تجاوزگران سوریه دست به تظاهراتهای بزرگ میزنند. سربازان اسد مرتب تظاهر کنندگان را وحشیانه کتک میزنند، اما تظاهراتها همچنان ادامه مییابد. در یکی از این تظاهراتهای وسیعی که روز

دوشنبه ۱۵ شهریور جلسه تجاوز سوریه در بیروت برگزار گردید، نظامیان سوریه ۵ نفر از نظامیان گذاران را گرفته، "محاکمه" و در ملاء عام اعدام میکنند.

علاوه بر مبارزه توده ای در تمام مناطق اشغالی مردم گروههای مسلح تشکیل داده و بجنگ پارتیزانی با اشغالگران سوری دست میزنند، جاسوسان اسد هدف گلوله های مردم قرار میگیرند، سرپاه ماشینهای نظامی سوری بمب گذارده میشود و...

ادامه جنگ لبنان بورژوازی اینکشور و سرمایه داران امپریالیستی را که ملیونها دلار در مراکز توریستی، بانکها و عشرتکده های بیروت سرمایه گذاری کرده اند در موضع بدی قرار میدهد. آنان نمیتوانند جنگ را برای همیشه ادامه دهند. نارضایتی عمومی از اعمال تروریستهای کتائبی، از اشغال کشور بوسیله سوریه، از اشغال بی سروصدای جنوب لبنان بوسیله اسرائیل، از نبود مایحتاج غذائی، دارو و... بدلیل جنگ، از برچیده شدن آخرین ذرات امنیت، از قصابیها، آدم دزدیها و فجایع فاشیستها در محلات تحت کنترل آنها هرروز بالا میگیرد و این مساله بهمراه رشد آگاهی عمومی بدلیل جنگ داخلی، موقعیت ارتجاع لبنان را در درازمدت تهدید مینماید. ارتجاع عرب نیز از طولانی شدن جنگ دل خوشی ندارد. مرتجعین گمان میکردند کارجنبش فلسطین در همان چند ماه اول ساخته خواهد شد ولی پیکار قهرمانانه رزمندگان انقلاب، ابتدا مقابل فاشیستهای کتائبی و سپس مقابل جبهه متحد فاشیستهای لبنانی و سوری و... جنگ را بیش از حد انتظار آنان بدرازا میکشاند. مقاومت گردانهای خلق فلسطین و تجاوز سوریه و همدستی اش با فاشیستها، وسکوت وژیعهای ارتجاعی عرب و باهمکاریشان با ارتجاع لبنان و سوریه در میان توده های مردم و خاصه فلسطینیهای مقیم کویت، مصر، سوریه و عراق موج خشم و نارضایتی برمیانگیزد و نگرانی مرتجعین کشورهای عربی میافزاید. همه اینها در یکطرف و از طرف دیگر مقاومت جانبازانه نیروهای مشترک انقلابیون فلسطینی و متحدین لبنانیشان و این واقعیت که ادامه جنگ هرروز ضعوف انقلابیون فلسطینی را فشرده تر کرده، اتحاد میان آنان و جنبش ملی لبنان را استوارتر ساخته و سیر ایادی حکومتهای عربی و از جمله سوریه در رجنبش فلسطین بیش از پیش مفتضر مینماید، همه دست بدست هم داده و سرانجام ارتجاع را بقبول آتش بس مجبور مینماید. اسد در ریاض و سپس در قاهره، جزئیات آتش بسی که قرار است مرحله جدیدی را از توطئه و مانورهای ضد انقلاب علیه جنبش فلسطین بازنماید ریخته میشود و بدین ترتیب پس از ۲۰ ماه نبرد، اوضاع ظاهرا روبه آرامش میگذارد اما در پس این آرامش توطئه های دیگری در پرده اخفا است.

پذیرفتن این آتش بس از جانب جنبش فلسطین ماهیت امپریالیستی و توطئه گرانه آنرا تغییر نمیدهد. این پذیرش برای ضد انقلاب فرصتی است برای تجدید قوا و یورش مجدد. اما برای انقلاب نیز فرصتی است که نیروهای خود را ازنو سازمان دهد، تلاش نماید تا در رجبهه دشمنانش شکاف اندازد و خود را برای نبردهای آتی آماده تر کند. واقعیت هم اینست که انقلاب فلسطین از اول هم هرگز خواستار جنگ نبود. این جنگ را فاشیستها و امپریالیستها بروی تحمیل کردند.

ازهم اکنون میتوان گفت در پی این آتش‌بس یک ردیف نقشه ها و توطئه های تازه در آستانه‌ی ظهورند . نخست اینکه امپریالیسم آمریکا و سوسیال امپریالیسم روس و دیگر امپریالیستها و مرتجعین منطقه تلاش خواهند کرد تا از شرایط استفاده کرده، اکنون که جنبش فلسطین ضربه‌ای از ضد انقلاب دریافت کرده و تلفات بسیاری را متحمل شده است "دولت فلسطینی" و "حل" مساله فلسطین را از طریق کنفرانس ژنو را به آن تحمیل کنند . آشتی جویان و فرصت طلبان درون جنبش هم از این شرایط برای محکم کردن موضع سازشکارانه‌ی خود بهره خواهند برد . بی سبب نیست که بفاصله‌ی چند روز پس از آتش‌بس، صبری جریحه‌ی یکی از راست ترین عناصر رهبری "فتح" که قبلا هم در رابطه با این مقاله ذکر او رفت به واشنگتن میرود تا در میان سناتورهای آمریکائی برای طرح "دولت فلسطینی" - که ازقضا شمعین سناتورها طراحی اش کرده اند ! - هوادارای بوجود آورد . وی علنا در واشنگتن به خبرنگاران میگوید که برای "حل" مساله فلسطین و رسمیت بخشیدن به قبول طرح "دولت فلسطینی" و سازش با اسرائیل و امپریالیسم آمریکا به ایالات متحده آمده است.

در مقابل این، استقامتی نمایندگی جناح سازشکار جنبش که شتابان برای "حل" مساله‌ی فلسطین راهی پایتخت امپریالیسم آمریکا شده، انقلاب فلسطین از زبان جرج حبش یکی از رهبران خود اعلام میکند که با طرح دولت فلسطینی، کنفرانس ژنو و هرگونه طرح سازشکارانه‌ی دیگر مخالف است و بهیچ روی اسلحه را بزمین نخواهد گذارد.

بهرحال ارتجاع خواهد کوشید تا حد امکان از این آتش‌بس بهره گرفته و در صفوف انقلاب فلسطین و نیز میان جنبش فلسطین و جنبش ملی لبنان شکاف ایجاد کند، موقعیت جنبش را به وسایل مختلف تضعیف نماید تا، هنگامیکه فاشیستها و صهیونیستها تعرض مجدد خود را آغاز مینمایند، اینبار با راحتی جنبش را سرکوب کنند.[۶]

هریک از نیروهای امپریالیستی و خاصه در رابطه با قدرت امپریالیستی آمریکا و شوروی نیز کوشش خواهند نمود تا موقعیت خود را برای اقدامات بعدی مساعدتر نمایند. آمریکا برای محکم کردن جایگاه تازه اش، مصر و سوریه را خواهد کوشید و شوروی برای پس گرفتن آنها و یافتن امکان نفوذ در نقاط دیگر. اما در هرحال در تلاش مشترک آنها برای سرکوب انقلاب فلسطین، تغییری صورت نخواهد گرفت.

۶

در تمام طول حوادث یکسال و نیم اخیر در لبنان، سوسیال امپریالیسم شوروی پیگیرانه به نقش خائنانه‌ی خود در همزبانی و همدستی با امپریالیسم آمریکا و نقشه جنگی و توطئه گری علیه انقلاب فلسطین، در یاری رسانیدن به ارتجاع عرب و تقویت و پرورواندن بورژوازی مرتجع عرب و تحکیم نیروهای سرکوبگر آنان، در دعوت نیروهای انقلابی لبنان و فلسطین به سا-

---

۶ - این تدارک ضد انقلابی هم اکنون در جریان است. اسرائیل، بخشهای جنوبی لبنان را تقریبا بخاک خود ملحق کرده است و اخبار ورود به "نیروهای" پاسدار "آتش‌بس" را هم بدنبال نخواهد داشت. از طریق همین مرز جنوبی، فاشیستهای لبنانی برای دیدن تعلیمات و دریافت سلاحهای مدرن به داخل اسرائیل میروند. در

زش با فاشیستهای لبنانی و ارتجاع هار سوریه، در آشتی دادن انقلاب خلق فلسطین با صهیونیستهای اسرائیلی و نشاندنش بر سر میز مذاکره با آنان جهت قبول و شناسایی اسرائیل، در خور انیدن سم مهلک "دولت فلسطینی" به جنبش فلسطین با همراهی و همگامی امپریالیسم آمریکا و ایادی آن، و سرانجام در تلاش برای نفوذ در نهضت فلسطین و کشانیدن آن بزیر پنجه‌ی رویزیونیستی - امپریالیستی خود باشد تا هرچه بیشتر از امه بدهد.

گفتنی است که لفاظی های "انقلابی" نمایانه و دروغین اینها را در جریان وقایع آنگولا شنیده باشید و برایش این سئوال مطرح نگردد که این ادامه دهندگان سلسله‌ی رمانتیک آنزمان آنهمه فریاد های جنجال آمیز درباره‌ی "انترناسیونالیسم پرولتری" و "همبستگی با جنبش های آزادیبخش" بپا کردند، چرا این "انترناسیونالیسم"شان در هنگام یورش ۱۸ ماهه‌ی امپریالیسم، فاشیسم، صهیونیسم و ارتجاع عرب علیه جنبش انقلابی خلق فلسطین گل نکرد؟ چرا "همبستگی با جنبش های آزادیبخش" که در مورد آنگولا به گسیل بیش از ۱۵ هزار سرباز کوبائی و صدها خلبان و کارشناس و جاسوس روسی برای درهم شکستن بخشی از جنبش آزادیبخش در آنگولا انجامید، شامل حال خلق فلسطین نگردید؟ مگر ابعاد این "انترناسیونالیسم" تا فلسطین نمیرسد؟ مگر اردوستی‌ی بروژنف و شرکا" به چه کارشان "در یکی مشغول بودند که فرصت ابراز این "انترناسیونالیسم" را در طول هجده ماه نیافتند؟ [۸]

واقعیت اینستکه رومانف های نو، سخت سرگرم جستن راه نفوذی در اردن و مشغول محکم کردن پایه های خود در سوریه و عراق بوده و لذا مشغله‌ی بسیار، فرصت بروز "انترناسیونالیسم پرولتری" را به آنان نداد!

نقاط دیگر لبنان نیز فاشیستها بسرعت مشغول انبار کردن سلاح و سربازگیری‌اند.

۷- برای آنکه خواننده گمان نکند ما این صفت را بی جهت به رویزیونیستهای شوروی نسبت داده ایم، چند جمله را از "تاریخ مختصر اتحاد جماهیر شوروی"، مسکو ۱۹۷۲ و ۲- "اتحاد جماهیر شوروی- یک تاریخ مختصر"، مسکو ۱۹۷۰ (هر دو بزبان انگلیسی)، در اینجا نقل میکنیم:

"پتراول ماشین حکومتی را از نو سازمان داد، سیاست خارجی عاقلانه ایرا در پیش گرفت، ... او یک سیاستمدار برجسته بود، او در تاریخ بنام پتر کبیر برجای مانده است. با افکار اصلیش، زیرکی و دید وسیعش، این نخستین امپراطور روس، اهمیت جهانی کشورش را بشدت ترقی داد." ("اتحاد ..." ص ۳۷- ۳۶) و این جملات راهم درباره‌ی جنگهای تجاوزکارانه‌ی امپراطوری روس که منجر به امضای معاهده های گلستان و ترکمن چای و الحاق بخش بزرگی از خاک ایران به خاک امپراطوری روس گردید، از کتاب "تاریخ ... ص ۳۳ نقل میکنیم: "... ایرانیان و ترکها دائماً وارد" قفقاز را مورد حمله قرار میدادند ... آنها آذربایجان و ارمنستان را اشغال کردند! .. مردم گرجستان دریافتند که آنها خود قادر به مقابله با دشمنان متعدد خود نمیباشند. گرجستان از روسیه تقاضای کمک نمود و در ۱۸۰۱ بخشی از امپراطوری روسیه گردید. بعد از شکست ایرانیان و ترکها بوسیله‌ی ارتش روسیه، سر- زمینهای آذربایجان شمالی، ارمنستان و دیگر حلقه‌های قفقاز شمالی به روسیه پیوسته شدند." (حتماً هم با آغوش باز و دسته های گل از سربازان امپراطوری روس استقبال شد!)

۸- یکی از افراد امامات" مهمی "که در این مدت اوقات گرانبهای خود را صرف دیدار از دیپلماتهای سوسیال امپریالیسم راسخت

در پیش اشاره کردیم که توطئه‌ی ضد انقلابی و امپریالیستی "دولت فلسطینی" مشترکا توسط تئوریسین های کرملین وکاخ سفید طراحی گردیده بود وطبعا امپریالیسم نوپای روس مانند رقیب آمریکائیش، بدنبال ایجاد آن شرایطی بود تا این جام شوکران را بجای شربت گوارا به خلق فلسطین بخوراند. چنین شرایطی نخست ایجاب میکرد آن نیروهایی که هوادار سازش وکنار آمدن با اسرائیل و پذیرش چنین طرحی هستند تقویت گردند؛ ثانیا ایجاب میکرد جنبش انقلابی فلسطین یا رهم کوبیده شود ویا کاملا در اختیاریکی از ابرقدرت ویا مرتجعین عرب قرارگیرند تا نتوانند کارکنفرانس ژنو حضرات را مختل نمایند. طبیعیست که شوروی با تمام قوا میکوشید تا خود، آن ابرقدرتی باشد که در کنفرانس آتی ژنو رکنار" نمایندهٔ فلسطین قرارگرفته و نقش عمده را در رقیومیت این "دولت فلسطینی" که اشاره برعهده گیرد. بهمین سبب امپریالیسم شوروی وایادیش، سیاست دوپه اپراد نبال میکردند که یک لبه‌ی آن علیه خود ایادی خود بعنوان حامی وهوادار جنبش، ولبه‌ی دیگر آن کشانیدن نهضت بزیر رهبری دول مرتجعی چون سوریه وعراق وموجه جلوه دادن آشتی جنبش با اسرائیل، سران مرتجعین وفاشیستهای رنگارنگ منطقه بود.

بعلاوه، شوروی بسبب از دست دادن "نابهنگام" مصر بنفع آمریکا، سخت نگران محکم کردن پایه های خود در سوریه وعراق وتقویت بنیه‌ی نظامی این دو کشور بود وبهیچوجه حاضر نبود تا بتمایلات موجود در این کشورها رنگ یکی به آمریکا داده شود. بهمین سبب هم ازهیچ اقدامی برای تکهداری دولت سوریه در صف متحدین وایادی شوروی، حتی بقیمت حمایت آشکارونهان از اقدامات ضد انقلابی آن کشور علیه جنبش فلسطین، فروگذار نمیکرد. سیر اقدامات شوروی وایادیش در یکسال ونیمه‌ی جنگ لبنان، گویای همه‌ی این سیاستهای امپریالیستی واهداف پلید تزارهای نوست:

ازهنگام آغاز تعرض فاشیستهای کتائبی ومتحدینشان، مطبوعات شوروی وقایع لبنان را "جنگ برادرکشی میان اعراب" خوانده وماهیت واقعی آنرا پنهان نمودند. عامل لبنانی آنها، حزب رویزیونیست لبنان، درست در بحبوحه‌ی حادترین نبردها، یعنی هنگامیکه حتی کند ذهن ترین افراد هم فهمیده بودند که آماج اصلی ضد انقلاب لبنان، انقلاب فلسطین است، در روزنامه‌ی رسمی خود نوشت: "برای پایان دادن به بحران لبنان مسائل اساسی اینستکه واحدهای گروههای مذهبی وملی مختلف درباره‌ی آتیه‌ی‌شان ازمیان بروند ... ماروني ها باید بفهمند که نه مسلمانان لبنان ونه فلسطینیها دفکر" اسلامی" کردن کشور وغصب اموال آنها بستند ومسلمانان باید اطمینان یابند که هیچ کس دیگر هرگز به کشتار وآزار آنها نخواهد پرداخت."

اشغال کرده بود، نشستها وملاقاتهای پنهانی بودکه اینان با دیپلماتها و مقامات دولتی اسرائیل بمنظور از سر گرفته شدن روابط میان دو کشور درجریان بوده است. که ازجمله‌ی اینها ملاقات میان وزرای امور خارجه ی دو کشور در محل سازمان ملل متحد، اندکی پیش ازآغاز جنگ داخلی لبنان است. بعلاوه، در اینجا باید به نقش فعال ویکتور لوئیس، روزنامه نگار شوروی، بعنوان رابط مخفی میان دو دولت نیز اشاره

هنگامیکه همین حزب ، بدلیل آنکه دفاتر و اعضایش مورد حملهی مسلحانهی فاشیست های کتائبی که در رسر راهشان حتی به رویزیونیستها هم رحم نمیکردند قرار گرفت و در نتیجه و بمنظور دفاع از خود شبه اسلحه متوسل گردید ، حزب رویزیونیست سوریه که رهبر آن خالد بکتاش، از نمایندگان رسمی و صاحب امتیاز شوروی در خاورمیانه است، طی اعلامیه ای شدیدا آن حزب و عملش را محکوم کرد (این اعلامیه بعد از ظرف ساعقه نیز چاپ و پخش گردید) . شك نیست که خالد بکتاش و حزب او چنین کاری بدون کسب اجازه از مسکو و یا در تر گوییم ، بدون فرمان مسکو انجام نداده است .

در تمام مدتی که صهیونیستها دیشت پرده بزرگترین کمکها را به فاشیستهای لبنانی در تعرض ضد انقلابیشان علیه جنبش فلسطین مینمودند و ماموران دولت جنایتکار حسین در خفا افسران کتائبی را تعلیم میدادند ، سوسیال ـ امپریالیستهای روس مکارانه از سیاست نزدیکی به اسرائیل و تلاش جهت نفوذ در اردن و جلب نظر اردوستههای حاکم در تل آویو و عمان ـ حتی بقیمت پیشنهاد فروش اسلحه به اردن ـ لحظه ای فروگذار نکردند .

در تمام طول جنگ لبنان ، انبارهای اسلحهی دولت سوریه که اکنون بیکی از خونخوار ترین دشمنان انقلاب فلسطین مبدل شده است ، بوسیلهی همین امپریالیسم نوپا که خود را "دوست طبیعی مردم عرب" نیز میخواند ، از سلاحهای آخرین ساخت پر گردید .

چهرهی امپریالیستی شوروی در عکس العمل مرتجعانه اش مقابل اعلام آمادگی امپریالیسم فرانسه جهت گسیل سربازانه لبنان و سرکوب جنبش مردم در زیر پوشش "تامین صلح" ، بیش از پیش آشکار گردید . دولت اتحاد شوروی طی اعلامیه ای رسمی که در مخالفت با طرح فرانسه انتشار داد ، اعلام نمود که اگر قرار باشد یك نیروی خارجی بزرگ به "صلح" خاورمیانه کمك نموده و نیروگسیل دارد ، " اتحاد شوروی کمتر از فرانسه در خاورمیانه ذینفع نبوده " و فـا ـ صلهی آنهم از لبنان" کمتر از فاصلهی فرانسه است"!! (از متن اعلامیه که مازطریق رادیو پیك رویزیونیستهای حزب توده بطور خلاصه خوانده شد .)

شوروی که تا مدتی پیش از آغاز تعرض آشکار سوریه علیه انقلاب فلسطین در اردیبهشت ۱۳۵۵ (آوریل ۷۶) ، هنوز گمان مینمود که افسار رژیم حافظ اسد را بطور کامل در دست دارد ، بطور ریست از اقدامات تجاوزکارانه وضد انقلابی سوریه حمایت کرد و حتی در اعلامیه های اولیهی خود از نقش سوریه" در تامین صلح در لبنان" کاملا جانبداری نمود ، و تنهـا زمانی که متوجه گردید که این تعرض ضد انقلابی یورشوازی سوریه ، پایه ای برای ساخت و پاخت آن با رقیب شوروی ، امپریالیسم آمریکا ، گردیده است ، بود که در لفافه و با ایما و اشاره از اقدامات سوریه" انتقاد" نمود و خواستار خروج ارتش سوریه از لبنان گردید . با اینحـال گسیل کارشناس و ارسال اسلحه همچنان ادامه یافت و امروز نیز کماکان ادامه دارد .

نمود . اوکه نام اصلیش وینالی یوجی نیو ویچ میباشد و محل اقامتش بطور عمده در لندن است ، هرمـاه چندین بار به تل آویو و اورشلیم سفر کرده و با مقامات اسرائیلی ملاقات مینماید . جالب اینست که این ملاقاتها در سال جاری افزایش یافته و جراید اسرائیلی پیش بینی میکنند به ایجاد روابط میان اسرائیل و شوروی منتهی گردد .

علت حمایت اولیه‌ی شوروی از لشگرکشی اسد به سوریه در این بود که از سویی تقویت بورژوازی سوریه را که تا آنزمان اساسا به شوروی تکیه داشت در جهت منافع خود میدید و از سوی دیگر ترجیح میداد که جناح بورژوازی بزرگ تجاری لبنان بجای فرنجیه و ارود سته‌اش وزنه‌ی اصلی را در ترکیب هیئت حاکمه‌ی لبنان داشته باشد. زیرا که این جناح از هیئت حاکمه در گذشته از گسترش روابط اقتصادی میان لبنان و شوروی واقعا رش هوادار ی کرده و حتی در مواردی تمایلاتی نیز به خرید اسلحه‌ی روسی از خود نشان داده بود. اما مانند بار قبل در مصر، اینبار هم سوسیال- امپریالیسم نوپای روس از حریف کهنه کار آمریکائی خود رودست خورده، بازی را باخت.

سیمای ضد انقلابی و امپریالیستی شوروی طی وقایع یکسال و نیم اخیر آنچنان آشکار گردیده که مردم کوچه و خیابان در لبنان بوی ناسزا میدهند، جراید مترقی خاورمیانه همکاری های شرابا مرتجعین در سرکوب جنبش محکوم میکنند و حتی نشریات وارگان های رسمی جنبش فلسطین چهره‌ی مزورانه و ریاکارانه اش را افشا میکنند. "فلسطین الثوره" (المقاومه) در شماره‌ی ۱۸ شهریور ماه نوشت: "اتحاد شوروی بویژه پس از آنکه احتمال از دست دادن سوریه را داد، کوشید رهبری سازمان آزادیبخش را بجای این رژیم بسوی خود کشد." هدف امپریالیسم نوپای روس از کشانیدن رهبری سازمان آزادیبخش اینبود که در صورت قطعی شدن از دست رفتن سوریه، آنها اقلا جنبش فلسطین را در کنار خود در کنفرانس ژنو شان داشته باشند تا در مقابل حریف آمریکایی، میدانی برای بازی و مانور وگرفتن امتیاز بیشتر برایشان باقی بماند. در غیر اینصورت، اگر آنان براستی و آنگونه که خود وایادیشان مدعیند قصد حمایت از جنبش فلسطین و جنبش ملی لبنان را داشتند، پس چرا جنایات فاشیستهای لبنانی، اردنی و سوری را با سکوت رضایت آمیز برگزار کردند؟ چرا از زبان ایادیشان در سوریه آشکارا به حمایت از تجاوزکاران سوری برخواستند؟ چرا از "اعتبار جهانی" خود و "احزاب برادر"شان برای جلوگیری از شکست ارتجاع در لبنان و تقویت جبهه‌ی انقلاب استفاده نکردند؟ پاسخ به این چراها و چراهای دیگر را در اردوستی حاکم بر شوروی و یا ایادی ایرانیشان نخواهند داد. پاسخ را باید در ماهیت امپریالیستی و جنایتکارانه‌ی رهبری و همکاریهایشان با امپریالیسم آمریکا و صهیونیسم اسرائیل جستجو نمود.

xxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxx

انقلاب فلسطین اگرچه بسبب مجموعه‌ی شرایط پیش گفته و اتحاد تقریبا همه‌ی ارتجاع منطقه و اربابانشان در مقابل آن، ضربه‌ای را متحمل گردیده، اما در مقابل ضربه‌ای قاطع بر پیکر دشمنان خود وارد کرده و میکارد بگر نمیزان در درس بزرگ تاریخ را تکرار کرده که خلقی که پیکار مسلحانه برای آزادی و استقلال برخیزد، شکست ناپذیر است.

ضربه‌ای که در جریان یکسال و نیم جنگ لبنان بر پیکر انقلاب فرود آمده، در مقابل تجربیات غنی که انقلاب در طی همین مدت بدست آورده قابل حساب نیست. شهید ان بسیار بوده اند اما هزاران انقلابی که آماده‌ی فداکاری و جانبازیهای بازهم بزرگتری هستند، جای آنان را پر کرده اند. پیرو جوان، زن و مرد، در کوره‌ی آزمایش انقلابی دیگری گداخته

شده اند وبرای آزمونهایی بس بزرگتر آماده گی یافته اند.

بیشك امپریالیستها، سوسیال امپریالیستها و ایادیشان خواهند کوشید تا بابهره گیری ازشرایط جنبش فلسطین، توطئه‌ی امپریالیستی "دولت فلسطینی" خود راپیاده کنند و بجیال خود، کارانقلاب فلسطین رایکسره نمایند. اماتاریخ راتوده ها میسازند نه امپریالیستها.

در حاشیه

۱- رژیم محمد رضاشاه و همکاری با ضد انقلاب در لبنان

کمترجائی در جهان امروز میتوان یافت که امپریالیستها وایادیشان بریخت خون خلق مشغول باشند ورژیم جنایتکار محمد رضاشاه در آن شرکت نداشته باشد. همکاری مستقیم وفعال این رژیم باصهیونیستهای اسرائیلی وفاشیستهای لبنانی علیه انقلاب فلسطین از راه ارسال اسلحه و طرق دیگر، جنایت وتبهکاری تازه ایست که برسیاهه‌ی طولانی اقدامات ضد انقلابی رژیم شاه درگوشه وکنارجهان افزوده گشت. ارسال هواپیماوخلبان به کنگو وکمك به "نیروهای سازمان ملل" درسرکوب جنبش مردم آنگشور و قتل وحشیانه‌ی پاتریس لومومبا، شرکت در جنایات امپریالیسم آمریکا در ویتنام، پشتیبانی ازامام مرتجع یمن وانگلیسیها درجریان مبارزه‌ی ضد استعماری مردم یمن، کمك به ارتجاع مراکش در سرکوب انقلابیون صحراوکشتار انقلابیون جبهه‌ی "پولیساریو" ازطریق ارسال اسلحه، ارسال سلاح برای رژیم نژاد پرست وفاشیست اسمیت در رودزیا*، تجاوز به خاك عمان وتلاش درسرکوب انقلاب مردم آنگشورو کشتارمبارزین "جبهه توده ای برای رهائی عمان"، و دهها نمونه‌ی بزرگ وکوچك دیگر، اقداماتی هستند که رژیم جنایتکارشاه، علاوه برهزاران جنایت وخیانتی که در حق مردم ایران انجام داده، در حق مت ارباب خویش در سایرنقاط مرتکب شده است.

درمورد آنچه که این رژیم درطول وقایع اخیرلبنان انجام داده است، ماد رنشریه‌ی حقیقت، ارگان اتحاد به کمونیستهای ایران، شماره دوم، آبان ماه ۱۳۵۵ مفصلا اشاره کرده ایم وتکرارآنهارادراینجا بیهوده میدانیم. تنها یك مساله درآنجا اشاره نشده بود - حقیقت اندکی پیش از زمان وقوع این مطالب انتشاریافت - کمد راینجالا رهتوضیح است.

اندکی پس ازاعلام آتش بس درلبنان، رژیم شاه اعلام نمود که بازشدن رسمی وکامل دفترسازمان آزادیبخش فلسطین درایران - چیزی که رژیم ازمدتها پیش برای عوامفریبی اعلام کرده بود که بزودی انجام خواهد داد - بستگی به این دارد که سازمان آزادی - بخش فلسطین "موضع خود راد رقبال آن نیروهای فلسطینی که موضعی خصمانه در مقابل دولت ایران دارند، روشن نماید." این چنین موضعی ازجانب رژیم شاه، با توجه به تبلیغات وسیعی که درباره‌ی رابطه میان انقلابیون فلسطینی وخاصه گروه "جبهه" خلق برای آزادی فلسطین" برهبری ژرژ حبش، با انقلابیون ایران درطول یکسالی گذشته صورت داده است،

* رودزیا، تاسیست که امپریالیستها بر این سرزمین نهاده اند، نام واقعی آن زیمبابوی میباشد.

چند ان غیرمنتظره نبود . اما هدف رژیم ازاین کارچیست وچه فایده ای میبرد ؟

نخست اینکه رژیم شاه با اینکار قصد دارد که وانمود کند ، نه همه‌ی انقلابیون فلسطینی بلکه تنها" بخش کوچکی ازآنها" برعلیه رژیم مرتجع شاه موضع داشته وحامی ومتحد انقلابیون ایران اند .

هدف دوم ومهمتررژیم اینستکه بسهم خود درتوطئه‌ی امپریالیستی ایجاد شکاف در جبهه‌ی نیروهای فلسطینی، تقویت نیروهای متزلزل وآشتی جو و منفرد نمودن نیروهای انقلابی ، شرکت کند . این توطئه ایست که امپریالیستها وایادیشان ازهمان فرد ای اعلام آتش‌بس درلبنان ، دست به پیاده کردن زده اند . باوساطت و تهدید رژیم سوریه ، رهبران الصاعقه که درطول جنگ های لبنان بطرزغیرمنتظره ای رسواوازجنبش اخراج شده بودند به کمیته‌ی اجرائی سازمان آزاد یبخش بازگردانده شدند . رژیم اسد تبلیغات خود راعوض کرده ومدعی شد که تمام کشتارها وجنایاتش درلبنان برعلیه جبهه‌ی رد و نیروهای انقلابی لبنان بوده ووی اصلا اختلافی باسازمان آزاد یبخش نداشته است!! (یك دروغ محض!!) داخل شدن شاه هم دراین توطئه بسیارطبیعی بود . اوباعنوان کردن اینکه گویا" بخشی ازجنبش فلسطین ، هوادار تروریستهای ایران بوده" وبخشی دیگر" ازکمکهای ایران به اعراب وفلسطینیها اظهارخرسندی وتشکرمیکنند" ، که یك مشت اراجیف دروغ بیش نبود ، موضعگیری سازمان آزاد یبخش علیه جبهه‌ی رد ودیگرانقلابیون فلسطینی که آشکارابدفاع ازجنبش مردم ایران وگروههای انقلابی آن پرداخته ورژیم مرتجع وفاشیست شاه رامحکوم نموده اند، شرط بازشدن دفتر سازمان آزاد یبخش درتهران قرارداد .

درابتدا درجنبش فلسطین ، عناصروجریاناتی هم هستند کهنابه ماهیت اپورتونیستی شان نسبت به رژیم های مرتجعی چون محمدرضاشاه دچارشك وشبهه اند جای شگی نیست. اینها همان عناصر وجریاناتی اند که درمقابل توطئه‌ی امپریالیستی " دولت فلسطینی" نیز سخت بتزلزل افتاده و کارشان چك وچانه زدن بامرتجعین عرب و امپریالیستها برای گرفتن امتیازاتی چند ازآنهاست. چنین عناصر و جریاناتی نه تنها نقش تعیین کننده در جنبش فلسطین ندارند، بلکه اساسامتعلق به انقلاب فلسطین نیستند. اینها نمایندگان بورژوازی وزمینداران لیبرال عرب درمیان فلسطینیها ایند. " دولت فلسطینی " خواست نهایی آنهاست. این چنین جریاناتی درمقابل نیروی عظیم انقلاب فلسطین ، درمقابل رهبرانی که براستی خواستارانقلاب تابه آخرند، درمقابل اکثریت شکننده‌ی انقلابیون وما . رزین فلسطینی که موضعی روشن‌واستوار درمقابل امپریالیسم وقداره بندان محلیش چون شاه وحسین وحالد دارند، اقلیتی ناچیزبیش نبوده و بیشك انقلاب فلسطین دربرابزود آن هارارسوا خواهد کرد وازد امان خویش خواهد شست. جایگاه جنبش فلسطین درایران ، در قلوب کارگران ودهقان وروشنفکر و . . . ایرانیست. این جایگاه راه شاه ونه هیچ فرد دیگرفاشیست دیگری میتواند ازخلق فلسطین بازستاند. این جایگاه استکه برای خلق فلسطین اهمیت دارد، حال شاه میخواهد برای عوامفریبی به سازمان آزاد یبخش، دفتر بدهد یا ندهد ، یکموی چشم محمدرضاشاه جایگاه این جنبش درقلوب مردم وطن ماجاود

د انه است و جاود انه خواهد بود .

۲- چگونه جرید ه ی" ستاره سرخ"، رژیمهای مرتجع
اسد وساد ات را آگاهانه تطهیر میکند.

ورق پار ه ی مستد ل " ستاره سرخ" د رشمار ه ی" ویژه فلسطین" مهرماه ۱۳۵۵ د رمقالـه ای تحت عنوان "۳ د فاع ویك حمله"، ماهیت سازشکارانه ی نظرات خود رابیش ازپیش بمعرض نمایش گذارد ه است. د رسرلوحه ی مقالـه ی گذ اشی که ازلفاظیهای انقلابی وقافیه بافیهـای چپ پراست، کوچکترین اشاره ای برژیم خائن ساد ات، این قهرمان" مبارزه" با ابـر قد رت شوروی برای" ستاره سرخ" وایپورتونیستهائی ازقماش وی، موجود ی که با امضای موافقتنامه خا ـ ثنانه ی سینا، باعملا برسمیت شنا ختن اسرائیل، باهمکاری روشن وآشکاربافاشیستهای کتائبی د رآفازجریانات لبنان وحتی فرستاد ن تك تیراند ازبرای کمك به آماد ه نمود ن شرایط تعـرض فاشیستهای لبنانی، باتوطئه چینی علیـه انقلاب فلسطین وسرانجام بازند انی نمود ن بسیا ـ ری مبارزین مصری وفلسطینی مقیم مصر، شرکت فعالی د رپورش همه جانبه ی امپریالیسم، صـا ـ هیونیسم، صهیونیسم وارتجاع عرب به انقلاب فلسطین د اشته است، نمی بیند واصلا فراموش میکند بنویسد که کسی هم بد ین نام د رجهان وجود د ارد و یا خیانتی بنام موافقتنامه ی سینا اصلا صورت گرفته است. اینکه "ستاره سرخ"، اشاره به نقش تبهکارانه ی رژیم ساد ات را از قلم انداخته است شاید بحساب" فراموشکاری" ناشرین آن گذ ارد، اما این مساله کـه " ستاره سرخ" د رسرتاسرشمار ه ی ویژه اش ازذ کرصفت ارتجاعی بد نبال نام د ولت سوریـه خود د اری کرد ه است، رابه هیچ حسابی نگرهمنانی خائنانه وکثیف ناشرین این جریـد ه با مشتی رژیمهای مرتجع وفاشیست ازقماش اسد ، تحت عنوان "وحد ت جبهان سوم"ـ که اینروز ـ هاپاپوش مناسبی برای اپورتونیستهاد رسازش با مرتجعین وفاشیستهاشد ه است ـ نمیتـوان گذ ارد . براستی که وقاحت بهمانند ی لازم است تاجرید ه ای که خود رابپاستار ه ی سرخ وداس وچکش مزین کرد ه است، بنویسد : (جمله ازنظرد ستوری ناقص است ود رنتیجه قد ری مبهم) شمار د فاع ازاستقلال ووحد ت خلقهای عرب د رسمتگیری آن یعنی د رجهت، مترقی که د راو ـ ضاع واحوال کنونی یعنی مقاومت ومبارزه علیه امپریالیسم وصهیونیسم د راوضاع خاورمیانـه بد ون موضع روشن نسبت به امپریالیسم، بویژه د وابر قد رت وصهیونیسم نمیتوان ازاستقلال ووحد ت صحبت کرد" ! عجب ؟! که بد ون مبارزه برعلیه فعالترین د شمن انقلاب فلسطیـن د رلحظه ی کنونی (زما ن نگارش این سطور)، یعنی ارتجاع هارسوریه که د رواقع مجری تمام برنامه های امپریالیسم وصهیونیسم شد ه، میتوان ازاستقلال ووحد ت لبنان صحبت کرد ، ولی " بد ون موضع روشن نسبت به امپریالیسم، بویژه د وابر قد رت وصهیونیسم نمیتوان" ؟ !

"ستار ه سرخ" اد امه مید هد: "جهار مین شعار که شعار حمله است، لبه تیزش بسوی امپر ـ یالیسم آمریکا وسوسیال امپریالیسم وصهیونیسم میباشد. . . اینها کمربه نابود ی انقـلاب فلسطین بسته ووحد ت واستقلال خلقهای عرب راد رتضاد بامنافع خود د رخاورمیانه میبینند." بسی بیشرمی وقاحت ! ! پس مصر، اردن، عربستان وخاصه سوریه کمربه چه چیزی بسته ـ اند ؟؟ د فاع ازوحد ت واستقلال خلقهای عرب؟؟ یامبارزه باد وابرقد رت وصهیونیسم ؟؟

پس این ۲۵ هزار سرباز سوری در لبنان چه کاره اند؟ برای تماشای آثار باستانی به لبنان رفته اند؟ مگر اینها نیستند که امروزه در عمل بیش از هرکس" کمربه نابودی انقلاب فلسطین بسته ووحدت واستقلال خلقهای عرب را در تضاد با منافع خود" میبینند؟

در جهتی خاصی از اپورتونیسم وسازشکاری لازم است تا کسی در بارهی حماسهی تل الزعتر قلم فرسایی کند وبنویسد که" خلقی که حماسه ای چون تل زعتر میافریند، برآن بحق نام "استالینگراد فلسطین" مینهد"، ولی حتی اشاره هم نکند که بکمک ارتش سوریه بود که فاشیستهای لبنانی این خلق را در تل زعتر بخون کشیدند. اشاره نکند که با همکاری همین ارتش سوریه هزاران زن و کودک قتل عام گردیدند. اشاره نکند که دست جنایتکار اسد این جوجه فاشیست مرتجع عرب تا آرنج بخون خلق قهرمان فلسطین آغشته است.

علت چنین" فراموشکاریهایی" در خط سیاسی گروه" ستاره سرخ" نهفته است. در قاموس سیاسی این گروه تند ریجا لفظ سگان زنجیری امپریالیسم وارتجاع جهانی حذف شده وجای خود را به" دولتهای عربی"، "نیروهای مترقی عرب"، "دول جهان سوم"، "کشورهای غیرمتعهد" وامثال آنها میدهد. برخلاف تصورات سازشکارانهی "ستاره سرخ" وهمقطاران فرانسوی، آمریکائی، ترکی، پرتغالی و... اش، جهان ما، جهان طبقاتی است. مارکسیسم-لنینیسم بما میاموزد که در چنین جهانی تنها وتنها آن موضعی مترقی است که در انطباق با منافع پرولتاریا وخلقهای ستمدیدهی جهان باشد. بما میاموزد که رژیمهای مرتجع جهان، اگرهم اینجا وآنجا بدلیل فلان منافع شان، حرکتی، ویا زیبشتر مواقع، ژستی در مقابل این یا آن ابرقدرت امپریالیستی از خود نشان دهند، در ماهیت طبقاتیشان که آنها را رژیمهایی مرتجع وضد توده ای گردانیده است، کوچکترین تغییری بوجود نمیاید ونمیتواند هم بیاید. فراموش کردن اینکه سادات واسد بدلیل ماهیت طبقاتیشان، دشمن انقلاب خلق فلسطین اند، فراموش کردن الفبای مارکسیسم است. اینکه انقلابیون فلسطینی در مبارزهی-شان علنیه دشمن عمدهی خود، صهیونیسم، میتوانند وباید از تضادهای میان این یا آن دولت عربی با اسرائیل- تضادهائی که وجود دارند وخیالی هم نیستند- بهره گیرند وآنتشار حملهی خود را متوجهی اسرائیل گردانند، هرگز به این معنی نیست که کسی میتواند، امروز که رژیم فاشیست اسد به سبعانه ترین شکلی به کشتار خلق فلسطین پرداخته است، کسه رژیم مرتجع سادات در پیش پرده برای سرکوب انقلاب فلسطین با صهیونیستها به گفتگو می-نشیند، از مبارزهی مشخص برعلیه این رژیمهای مرتجع خود داری کرده ودر مقابل جنایات آنان سکوت اختیار کند. چنین کاری زیرهرعلمی که میخواهد باشد، راه را برای خیانت به سوسیالیسم وکمونیسم، به طبقهی کارگروجنبش خلقهای زیرستم و سرسائیدن برآستان بورژوازی امپریالیستی، فاشیسم وارتجاع جهانی هموار مینماید.

کاری که" ستاره سرخ" در جنبش مامیکند، مشتی اپورتونیستهای آمریکایی، فرانسوی وترک و... در دیگر کشورها میکنند. با این تفاوت که" ستاره سرخ" و "اید بین لیگ" (عده ای خلق-ترکیه) مشغول ریختن آب طهارت برسر "قهرمانان" جهان سومی" خویش اند و اپورتونیستهای اروپائی مشغول نازوکرشمه با بورژوازی" جهان دومی" خود. قاعدتا، در برابر زود پای

محمد رضاشاه نیز رسماً راین" فراموشکاری" ستاره‌ی سرخ وارد میشود وبدین ترتیب صحنه کامل میگردد . ارزانیشان باد !

۳- داستان فراموشکاری (!!) جناب ایرج اسکندری

چند هفته پیش ازاعلام آتش بس در لبنان ، حزب رویزیونیست لبنان ، پیامی به "حزب برادر" خود ، "حزب توده ایران" ، نوشته وضمن آن ازد شوارئ اوضاع لبنان ، در خالت ارتش سوریه وهمکاری آن بافاشیستهای لبنانی گله و شکایت کرد و ویشتیبانی داروسته‌ی اسکندری وشرکا" را خواستارشده است. متن کامل این نامه در دنیای شهریورماه امسال بچاپ رسید" وخواندن آن شکی برای خوانندگان باقی نمیگذارد که هدف رویزیونیستهای لبنانی ازسگارش آن ،گرفتن پشتیبانی رویزیونیستهای حزب توده در مقابل اقدامات دولت سوریه است . ما پیشتر دربارهی ماهیت این گروه و تلاششان در توجیه اقدامات فاشیستهای لبنانی، تحت عنوان خواستهای مذهبی وغیره ، توضیح داده ایم ولازم به تکرار نیست. اینرا هم گفتیم که چگونه اقدامات تدافعی همین حزب توسط رویزیونیستهای سوری محکوم گردید . و شاید به همین دلیل هم ، بیش ازد وسوم نامه‌ی گذائی به توضیح اقدامات دولت سوریه اختصاص یافته است. بهرحال مسائلی جالب، جوابی است که کمیته مرکزی حزب رویزیونیست توده به این نامه‌ی "حزب برادر" داده است. حضرت ایرج اسکندری ، در پاسخی که به این نامه ونیز در نامه‌ی جداگانه ایکه برای یاسرعرفات فرستاده ، مسائلی تجاوز دولت سوریه واقداما فاشیستی آن دولت را ، که مسائلی اصلی نامه‌ی اول بوده ، بکلی " فراموش" کرده است واصلا کشور سوریه را با تمام ساکنان ورژیم وارتشش، ازنقشه‌ی خاورمیانه حذف نموده است!

عدم اشاره به دولت مرتجع وفاشیست اسد در این موضع گیری رسمی، آنهم در هنگامیکه بحث اصلی برسر سوریه است، نه ناشی ازسیاستی است که ایشان حزب توده اتخاذ نموده اند. رویزیونیستهای مسکویی که در ریبیوحه‌ی جنایات اسد در لبنان ، تنها به برخی انتقادات غیرمستقیم وبسیار ملایم اکتفانمودند ، ازآن پس سیاستشان اینبوده که برای جلوگیری ازمیدان کامل اسد وبرای حفظ وی در صفحه متحدین وایادی سوسیال-امپریالیسم روس ، حتی از آن انتقادات خشک وخالی هم صرفنظرکرده ، بارد یگرحمایت آشکار خود را ازرژیم سوریه از سر گرفته و دامنه‌ی "کمکهای" نظامی واقتصادی خود رابه آن کشور گسترش داده اند. علت " فراموشکاری" آقاهانه‌ی ایرج اسکندری وسکوت وی در برابر جنایات حافظ اسد، ایـــن سیاست ارباب است، نه کهولت سن !!

www.iranarchive.com

حقیقت

را بخوانید

و در میان مردم پخش کنید!

ارگان اتحادیه کمونیستهای ایران

www.iran-archive.com

آدرس پستی ما :
I.T.L.
P.O.BOX 1148
8200 AARHUS, N.
DENMARK

بها معادل ۱۲۰ ریال (٤ مارك آلمانغربی)